آموزش ۱۵۵/۲

نام درس : تاریخ امر ۱ کد : ۳۷ تعداد واحد : ۲ ۱۵۲/۱

پیش نیاز : تاریخ جهان ۳ هم‌نیاز : ندارد

الف ـ منابع مطالعه

۱ ـ کتاب قرن بدیع جلد اوّل /(تهیه شود)

۲ ـ کتاب مطالع الانوار صفحات ۸۳ ـ ۱/(تهیه شود)

۳ ـ کتاب " مقالهٔ شخصی سیاح" ـ صفحات ۶۱ ـ ۱ /(تهیه شود)

۴ ـ نوار اهمیت مطالعه تاریخ (شماره ۵۷ ـ از جناب دکتر داوودی)/(تهیه شود)

۵ ـ نوار تاریخ تحلیلی امر بهائی(شمارهٔ ۴۰ ـ از جناب بخت‌آور)/(تهیه شود)

ب ـ ضمایم

ندارد

ج ـ ارزشیابی

۱ ـ امتحانات

ـ ماهانه اوّل : ندارد

ـ میان ترم (۴۰ نمره/ هفتهٔ نهم)

ـ ماهانه دوّم : ندارد

ـ پایان ترم(۶۰ نمره/ هفتهٔ هجدهم)

۲ ـ تکالیف

ندارد

مخصوص جامعهٔ بهائی است .

تاریخ امر

عهد اعلی

ترم سوّم ــ ۲ واحد

فهرست

مقدّمه	۱
اهداف	۳
معرفی موادّ درسی	۵
ارزشیابی	۱۲
برنامهٔ مطالعه	۱۴
روش مطالعه	۱۴
منابع مراجعه ومطالعه	۱۵
قسمتهایی از کتاب "حضرت نقطهٔ اولی"	۱۶
شرح احوال حروف حیّ	۲۷

آرشیو

۱۶۱/۱ **عنوان تکلیف درس تاریخ امر ۱ (۳۷)**

لطفاً جدول عناوین تکلیف، مندرج در انتهای صفحهٔ ۷ راهنما را حذف فرموده و جهت سه ترم آتی به جدول زیر مراجعه فرمایید :

ترم	عنوان تکلیف سنة الله و قوانین تاریخی	عنوان تکلیف جدول
۱۶۱/۱	استخراج دو قانون تاریخی با ذکر شاهد و دلیل	قیوم الاسماء
۱۶۱/۲	ذکر دو قانون خاص این ظهور که در ظهورات قبل سابقه نداشته و سبب امتیاز این ظهور از ظهورات قبل شده است. (با ذکر دلیل)	جناب وحید دارابی
۱۶۲/۱	ذکر دو شاهد برای این قانون که «هر شریعتی هدفی دارد» همراه با ذکر هدف خاص این ظهور (با شاهد و دلیل)	شهادت حضرت رب اعلی

اصلاحیهٔ درس تاریخ امر ۱ (کد: ۳۷)

دانشجوی عزیز:

لطفا اصلاحات ذیل را در جزوهٔ درسی ملحوظ نظر قرار دهید:

موضوع	صفحه	توضیحات
شرح حال جناب حاج سیدجواد امام جمعه کرمان	۱۷	از سطر ۱۵ (طبق مندرجات ...) تا آخر پاراگراف حذف شود. لازم به‌ذکر است که حاج سیدجواد مندرج درتاریخ نبیل پسرعموی والد آن حضرت نبوده، بلکه حاج سیدجواد کربلائی است.
میرزا محمدباقر بشروئی (پسردائی جناب ملاحسین)	۳۸	در مورد نسبت ایشان با جناب ملاحسین، همشیره‌زاده صحیح است نه دائی زاده.
جناب ملاحسین بشرویه‌ای (اولین ملاقات با حضرت باب)	۴۲	از سطر ۱۷ (در این خیال بود...) تا آخر پاراگراف حذف شود. چون در مورد اولین ملاقات حضرت اعلی با جناب ملاحسین در شیراز اختلاف آراء وجود دارد.

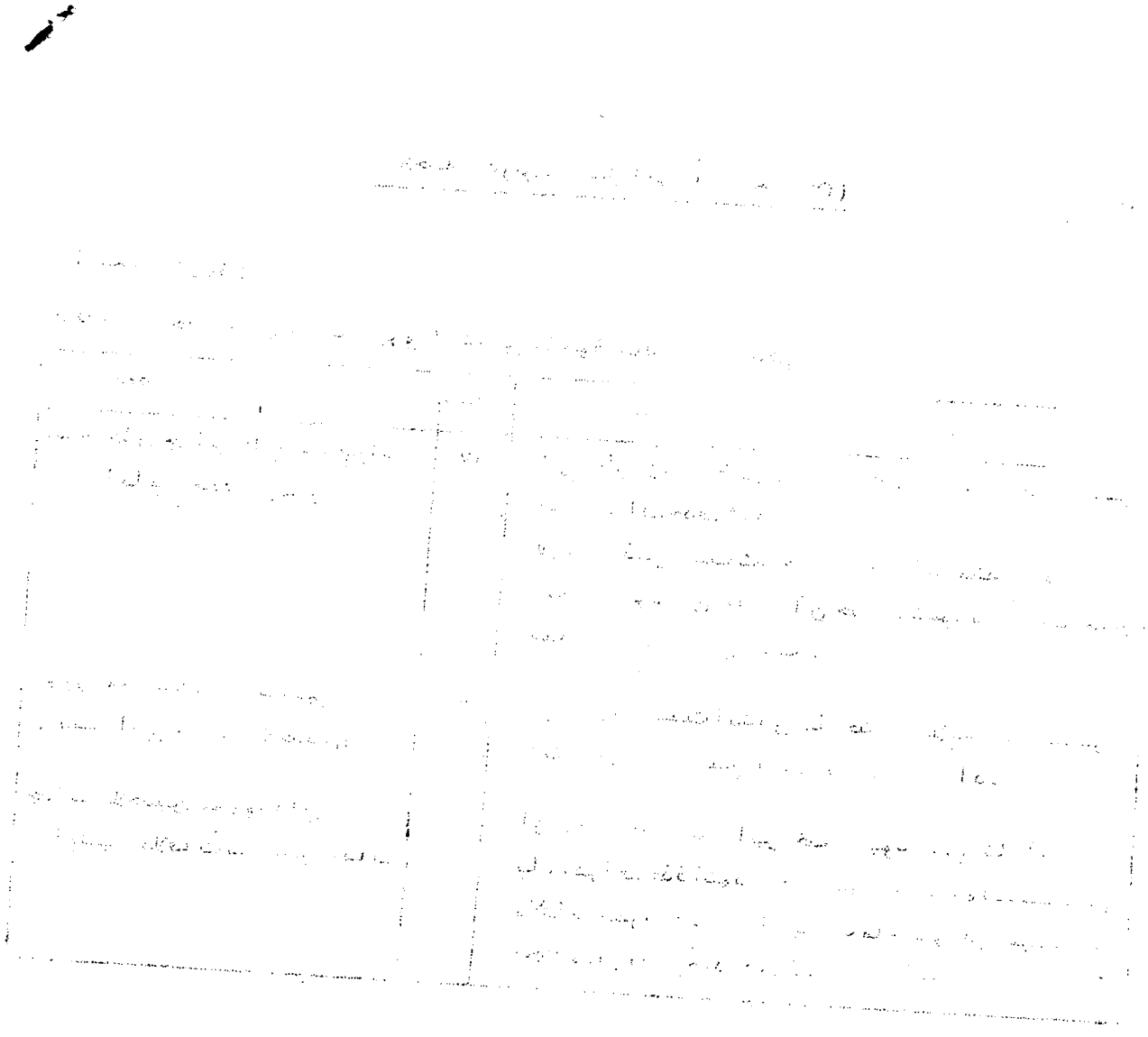

راهنمای مطالعهٔ تاریخ امر عهد اعلی

مقدّمه :

اهمّیّت مطالعه تاریخ امر را ،آن گونه که شایسته‌است ، جز کسانی که‌با اشتیاق تام برای ادراک حقیقت این آئین الهی می‌کوشند نمی‌توانند ادراک نمایند وحلاوت آنرا جز نفوسی که باعشق وخلوص نیّت صفحات شورانگیز و دگرگون سازش را از نظر می‌گذرانند قادر نیستند احساس کنند .

تاریخ امر محور اساسی تحوّلات وجلقه اتّصال کلّیّهٔ وقایع وعامل ارتباط مفاهیم عمیق مندمج دراین آئین نازنین است. تأثیر وخلّاقیّت او حکایت از قوّهٔ حیات و توانائی تقلیبش دارد . اگر نقطه‌ای از آن تاریک ماند مفهومش قطع ارتباط مابالحظه‌ای از تاریخ است اگرسیر منظّمش دنبال نشود نتیجه‌اش انحراف از مسیر مشیّت نافذهٔ الهیّه‌است. هیچ روح سلیمی جذابیّت روح حیات بخش او را انکار نمی‌نماید وهیچ عقل کاملی ضرورت آموختن اورا نقض نمی‌کند . تأکید آثار بهائی (۱) بر مطالعهٔ تاریخ از آنروست که ادراک صحیح امر با یک سلسله حوادث مهیب و وقایع عظیمهٔ روحانیّهٔ تاریخ بهائی پیوستگیهای غیر قابل انفکاک دارد وعدول از آن بمنزلهٔ تخریب آئین الهی بشمار می‌رود چنانچه حضرت ولیّ محبوب امراللّه می‌فرمایند :

در انفصال آثار ومظاهر لاحقه از شؤون و مقاصد سابقه که‌مورث نفخ حیات در دوران اوّلیّه این امر اعظم بوده بمنزلهٔ تفکیک وانهدام اساس شریعةاللّه وموجب انحراف واعوجاج حقیقت امراللّه وتغییر وتبدیل تاریخ این آئین قویم از مسیر حقیقیّهٔ آن محسوب است(۲) با وجود اهمّیّتی که‌تاریخ امر دارد وبا وجود توصیه‌های مکرّری که‌برای مطالعه آن‌می‌شود و با وجود آنکه آثار نفیسی دراین زمینه از قلم هیاکل قدسیّه نازل وصادر گردیده ، هنوز جامعهٔ بهائی فاقد منبعی کامل وجامع ومفصّل درباره تاریخ امر می‌باشد .

دراین مقال نقل نظرات تنی از اساتید تاریخ درپاسخ به این سؤال که"نظر شما دربارهٔ تاریخ امر بهائی چیست" ما را در تکمیل این مطلب یاری می‌دهد. (۳)

" من باین موضوع ازنظر اینکه تاریخ تخصّص من است علاقمندم وآن اینست که‌اوّلا" تاریخ نه برای جامعه بهائی بلکه برای هر ملّتی ومذهبی حکم (حافظه) را دارد نی‌المثل اگرشما صبح که به‌سرکارتان میروید تصادفاً به مرض (فراموشی) دچارشوید وحافظهٔ خود را از دست بدهید چه اتّفاق خواهد افتاد ؟ شک نیست شما که شخصی فعّال ومفید بوده‌اید به یک فرد عاطل وباطل مبدّل خواهید شد . چون اسم و آدرس منزل ومحلّ کار ومحفوظات و خلاصه آنچه را در صندوقچه خاطرات خود محفوظ داشته‌اید از دست داده وتبدیل به

---

(۱) ظهورعدل الهی ــ راهنمای جوانان و . . . (۲) قرن بدیع جلد ۱ صفحهٔ ۵۱ و ۵۲

(۳) نظرات جناب دکتر فیروز کاظم‌زاده ، آهنگ بدیع سال ۲۴ شماره ۱ و ۲ صفحهٔ ۳۰ .

یک مرد بالغ ولی با حافظهٔ یک بچّهٔ شیرخوار شده‌اید وطبعاً" فرد بی مصرفی خواهید بود.
اهمّیّت دانش تاریخ برای کلّیّهٔ افراد جامعه حکم همان (حافظه) و محفوظات را دارد.
جوانان وافراد بهائی باید حتماً" تاریخ امر وقایع تاریخی را بدقّت بخوانند وبخاطربسپارند.
تاریخ بما روح می‌دهد بما جان می‌بخشد از صدر امر تا کنون حتّی هیاکل مقدّسه در آثار
مبارکه مسائل تاریخی را مطرح فرموده‌اند که از جمله لوح ابن ذئب ــ مقاله سیّاح ــ تذکرة الوفا
قد ظهر یوم المیعاد ــ گاد پاسزبای ــ لوح قرن احبّای شرق و مطالع الانوار را می‌توان نام
برد. البتّه ذکر این نکته ضروری است که در حال حاضر تاریخ جامع وکامل امر بمعنای علمی
وجود ندارد ولی مسلّماً" در آینده تحت رهدایت بیت العدل اعظم مورّخین بهائی به اجرای
این امر مهم خواهند پرداخت".

اهداف

الف : هدف کلّی

هدف از مطالعه تاریخ امر، وقوف به‌کلّیات دقایق تاریخ پرحادثه وممتاز امر الهی و اطّلاع تام وسیر تحوّل وپیشرفت آن بمنظور ادراک صحیح نظم بدیع وشریعت الهی است.

ب : اهداف آموزشی

۱ــ شناخت مسیر حرکت تاریخ امرالله

۲ــ اخذ زمینهٔ تحقیق و تفحّص برای نگارش موادّ تاریخی

۳ــ آشنائی اجمالی با حیات حضرت ربّ اعلی

۴ــ فراگیری اجمالی تاریخ امر در عهد اعلی

۵ــ وقوف به حوادث مهمّهٔ عهد اعلی وعلل‌ونتایج آن

۶ــ آشنائی با ظرایفی که برای درک مسائل کلّی عهد اعلی اساسی وضروری است.

حال بذکر توضیحات لازم، بجهت هریک از اهداف آموزشی فوق مبادرت می‌شود.

۱ــ شناخت مسیر حرکت تاریخ امر اللّه

فراگیری این هدف اسنی مارا مساعدت می‌نماید تابدانیم که‌این آئین الهی از کجا آغاز شده‌وچه مراحلی را طی نموده‌وحال بکدام سو متوجّه‌است، به‌عبارت دیگر اگرندانیم که این آئین از کجا سرچشمه گرفته واز کدام مجاری گذر نموده‌وچه‌وقایعی را پشت سرگذارده است، هرگز نمی‌توانیم ادراک صحیحی از موقعیّت کنونی آن بدست آوریم ومسیر حرکت آیندهٔ آنرا بشناسیم وبشروط لازم قیام نمائیم.

با توجّه به‌این نکته که دوربهائی به سه عصر تقسیم شده است وهریک از آن اعصار ثلاثه به‌عهودی منقسم گردیده که در جایگاه خویش" دارای امتداد خاص و شؤون واوصاف معیّن‌و نورانیّت واهمّیّت مشخّص است(۱) وبادرنظر داشتن این حقیقت که انفکاک این عهود و مطالعهٔ آنها به شکل استاتیک یعنی در حال سکون و وقفه وتوجّه داشتن به یک مقطع خاصّی از تاریخ امر، به‌منزلهٔ تحریف و تخدیش مسیر حرکت امرالهی محسوب میگردد، لذا ضرورت چنین ایجاب می‌نماید که تاریخ، بشکل پیوسته ودینامیک یعنی در حال حرکت مطالعه وآموخته‌شود. در این باره حضرت ولیّ محبوب امرالله چنین می‌فرمایند. قوله‌الامتن:

"این ادوار وعهود اربعه کل بیکدیگر مرتبط ومتّصل بوده وجمیع مراحل ومراتب مختلف یک امر عظیم را که‌احدی باسرار عظمت آن راه نیافته ونفسی جلال وکمال نهائی آن راکماهو حقّه ادراک ننموده‌است تشکیل میدهند هریکاز عهود مذکوره حول محور معلوم ومرکز مشهود طائف و دارای شهداء وجانبازان مخصوصه وناظر بلایا و رزایای محتومه وشاهد انتصارات وفتوحات باهره وصاحب سهمی در اجراء امر واحد ومقصد واحد منبعث از مشیّت نافذهٔ الهیّه بوده ومی‌باشد انفکاک وتجزّی مراحل چهارگانه از یکدیگر وانفصال آثاروظاهر

(۱) قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۵۱

لاحقه از شؤون ومقاصد سابقه که‌مورث نفخ حیات در دوران اوّلیّه این امر اعظم بوده بمنزلهٔ تفکیک وانهدام اساس شریعت اللّه وموجب انحراف واعوجاج حقیقت امراللّه وتغییروتبدیل تاریخ این آئین قویم از مسیر حقیقیهٔ آن محسوب است" (۱) این نحوهٔ نگرش به تاریخ امر علی الخصوص که‌نگارش آن توسط قلمی مصون ازخطا باشد ما را یاری می‌نماید که‌مسیرحرکت تاریخ امر را بشناسیم وعلل ونتایج حوادث آنرا بدقّت پی گیری کنیم.

۲ــ اخذ زمینهٔ تحقیق وتفحّص برای نگارش موادّ تاریخی.

از آنجا که یکی از اهداف اصلی این پروگرام شکوفائی استعدادهای تحقیق است ویا آنکه پرورانیدن قوائی است که در این زمینه درحال حرکت وانسجام است. تاریخ امر، یکی از وسیعترین این میادین را در اختیار عزیزان قرار می‌دهد. میدانی که‌باوجود جولانهای بسیاری که‌درآن صورت گرفته هنوز دست نخورده وبکر باقی مانده است. هنگام مطالعه‌تاریخ امر واخذ الهام از جریان وسریان شورانگیز آن می‌توان باب تحقیق وتفکّر را از پنج طریق پیشنهادی ذیل بگشود:

اوّل: تفصیل بیشتر موادّ تاریخی

دوّم: یافتن اطّلاعات واسناد تاریخی جدید

سوّم: تبیین نکات مبهم و غامض تاریخ امر وتنظیم سالنامهٔ تطبیقی

چهارم: تحلیل حوادث وبررسی نتایج واثرات بلایا

پنجم: تطبیق مراحل وتحوّلات امر مبارک با ادیان سالفه واستخراج وجوه امتیاز آن و. . . .

بعنوان مثال، می‌توان از این بیان مبارک: " در این مقام باید متذکّر بود که مقصد و مرام از تدوین این کتاب آن نیست که تاریخ یکصد سالهٔ دیانت بهائی به تفصیل بیان‌گردد ویا اصل ومبدأ این نهضت رحمانی تشریح شود ویا اوضاع واحوالی که هنگام طلوع شمس حقیقت موجود بوده برشتهٔ تحریر درآید و. . ." زمینهٔ تحقیقات وسیعی را اخذ نمود بدین مفهوم که‌مطالبی را که هیکل مبارک بعللی نخواسته‌اند تحریر فرمایند، عزیزان استخراج نموده ودر جستجوی تحقیق برآیند.

۳ــ آشنائی اجمالی با حیات حضرت ربّ اعلی

درظلّ این هدف بطور اختصار باحیات حضرت ربّ اعلی آشنائی حاصل می‌شود.

۴ــ فراگیری اجمالی تاریخ امر در عهد اعلی.

مقصود از ذکر این هدف مبارک آن است که در سیری منظّم، آغاز و حرکت این آئین عظیم الهی، تا اظهار امر خفی جمال قدم درسیاه‌چال طهران پیگیری وآموخته‌شود.

۵ــ وقوف به حوادث مهمّهٔ عهد اعلی وعلل ونتایج آن.

منظور آن است که شؤون ومختصات وجانبازیها وفداکاریهای مربوط بعهد ۹ سالهٔ اعلی دقیقاً" شناسائی شده وعلل وقایع وحصول نتایج آن بخوبی فراگرفته شود.

---

(۱) قرن بدیع جلد ۱ صفحه ۵۱ و ۵۲

۶ــ آشنائی با ظرایف و دقایقی که برای درک مسائل کلّی عهد اعلی ضروری است.

مفهوم آنست که برخی از اسامی که شامل اشخاص ویا امکنه ویا بقاع متبرّکه وغیره می‌باشند بظاهر نام ونشانی بیش نیستند امّا هنگامی که در مسیر حرکت تاریخ، مورد امعان نظر قرار می‌گیرند اهمیّت و حقیقتشان آشکار ونمایان می‌گردد، ونقش اساسی وحسّاس آنها پدیدار می‌شود. نی‌المثل اسامی شهرها واماکنی که حضرت ربّ اعلی درآنجا توقّف نمودند. و نیز اسامی امکنه‌ای که رمس مطهّر حضرت باب برای مدّتی درآنجا نگهداری می‌شد وهمچنین اسامی نفوسی که بنوعی بمعاندت برخاستند ونیز اسامی مؤمنین و جانبازانی که با استقامت خویش عهد خونین اعلی را حماسه ای فراموش نشدنی وتحوّلی غیر قابل تصوّر ودوره‌ای جاودان ساختند.

معرفی موادّ درسی:

عهد اعلی به ترتیب از منابع ذیل مطالعه وتحقیق می‌شود.

۱ــ نوار شمارهٔ ۵۷، "اهمیت مطالعهٔ تاریخ" تقریر جناب دکتر داودی

۲ــ نوار شمارهٔ ۴۰، "تاریخ تحلیلی امربهائی" تقریر جناب بخت آور

۳ــ "حضرت باب" صفحات ۶۴ الی ۹۳ از کتاب حضرت نقطهٔ اولی تألیف جناب محمّدعلی فیضی (به پیوست)

۴ــ "مقاله شخصی سیّاح" صادر از کلک حضرت مولی الوری صفحات ۱ الی ۶۱

۵ــ مطالع الانوار صفحات ۱ الی ۸۳

۶ــ شرح احوال حروف حیّ (به پیوست)

۷ــ کتاب قرن بدیع قسمت اوّل صادر از قلم توانای حضرت ولیّ امراللّه

هریک از این منابع عناوین خاصّ خود را توضیح وتشریح می‌نمایند که بترتیب معرّفی می‌شوند.

الف: دو نوار ۵۷ و ۴۰ تقریر دو تن از فضلای بهائی شامل مطالبی دربارهٔ:
مفهوم تاریخ ــ جایگاه تاریخ ادیان وتاریخ امر ــ اهمّیّت مطالعه تاریخ ــ طرق مطالعه تاریخ علل وپیدایش امر درتاریخ ــ مسیر حرکت ومراحل نموّ امر ــ علل جانبازیها و فداکاریهای مؤمنین، می‌باشد، که بنظر می‌رسد مقدّمهٔ جامع و لازمی برای آغاز مطالعهٔ تاریخ امرباشد.

ب: کتاب حضرت نقطهٔ اولی که شرح مختصری از حیات ربّ اعلی را با عناوین:
حضرت باب ــ تولّد حضرت باب ــ مکتب شیخ عابد ــ حکایاتی چند از ایّام طفولیّت حضرت اعلی و ایّام تجارت حضرت اعلی، بیان می‌نماید.

ج ــ مقالهٔ شخصی سیّاح

حضرت عبدالبهاء تاریخ فشرده واجمالی عهد اعلی را به لسان شخصی بی‌طرف، بدون حبّ و بغض وذکر نام وبعنوان مشاهدات یک شخص سیّاح مرقوم می‌دارند ومراد و منظور

مبارکشان از تحریر این رساله آنست که به‌همهٔ اقوال غیر قابل اعتماد نویسندگان و راویان ایرانی واروپائی خاتمه‌بخشیده وسندی موثّق ومتین دربارهٔ حضرت باب به‌جهانیان ارائه فرمایند. تا تاریخ این آئین الهی از گزند افکار سقیمه‌واقلام ضعیفه مصون ماند وچون تاریخ ادیان سلف آلوده اوهام وخطایا نگردد. حضرت عبدالبهاء درآغاز این مقاله چنین می‌فرمایند. قوله‌احلی:

"در خصوص شخصی معروف به‌باب وحقیقت احوال این طایفه روایات مختلفه وتفاصیل متباینه در السن وافواه ناس وصحائف تاریخ و اوراق حوادث ایران واروپ مندرج است لکن از تباین وتخالف اقوال و روایات هیچیک چنانچه باید اعتماد را نشاید بعضی بنهایت ذم وقدح زبان گشودند وبعضی از اوراق حوادث اجنبیّه در معرض مدح سخنی راندند وحزبی مسموعات خویش را نگاشتند وتعرّض بذم ومدح ننمودند وچون این روایات مختلفه در سایر اوراق مذکور وبیانش سبب تطویل لهذا آنچه تعلّق بتاریخ این کیفیّت دارد ودر اوقات سیاحت درجمیع ممالک ایران از دور ونزدیک بمنتهای تدقیق از خارج وداخل وآشنا وبیگانه جستجو شده ومتفّق علیه بیغرضان بوده باختصار مرقوم میگردد تا تشنگان سرچشمهٔ معارف راکه طالب اطّلاع هر وقایع هستند مختصر معلوماتی از این قضیه حاصل گردد. (۱)

مقالهٔ شخصی سیّاح از تفصیل وقایع احتراز جسته وبیشتر تأکید به‌دقایق وظرایف "قضیهٔ باب" نموده‌است چنانچه می‌فرمایند:

"واگر بتفصیل محاربات‌نیریز وزنجان بپردازیم و وقایع را از بدایت تانهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم گردد، وچون تاریخ را فائده نبخشد مجمل گذاشتیم." (۲)

ادوارد براون این کتاب را بنام"سرگذشت یکنفر مسافر" بانگلیسی ترجمه نموده وحواشی وپاورقیهای زیادی بآن اضافه کرده‌که شامل ۵۰۲ صفحه گردیده‌است وبسال ۱۸۹۱ میلادی بطبع رسانیده‌است.(۳)

د ــ مطالع الانوار

"کتاب مطالع الانوار" که اکنون در دست یاران عزیزاست ابتدا توسّط حضرت ولیّ‌امرالله به‌انگلیسی ترجمه شد سپس حضرت ایادی امرالله جناب‌عبدالجلیل بیک سعد آنرا بعربی ترجمه نمود وسپس جناب اشراق خاوری متن عربی آنرا به‌فارسی ترجمه نمودند وبعنوان "مطالع الانوار" وتلخیص تاریخ نبیل زرندی منتشرشد. اصل تاریخ نبیل‌زرندی فارسی است و حضرت ولیّ امرالله تنها قسمتی از آنرا به‌انگلیسی ترجمه‌نمودند. حضرت روحیّه‌خانم دراین باره چنین می‌فرمایند:

"همان سال بازدرصدد تهیّهٔ کتابی دیگر برآمدند این بار ترجمه آیات نبود نگارش

---

(۱) مقالهٔ شخصی سیّاح صفحه ۱ و ۲

(۲و۳) مقالهٔ شخصی سیاح صفحات ۴۳و۴۴

الواح وتواقیع بدیعهٔ خود شانهم نبود ، بلکه یک شاهکار ادبی بود کهابهی هدیهٔ غصن ممتاز بهاء بعالمیان شمرده میشود واین تهیّه وتدارک قسمت اوّل تاریخ نبیل است کهبانگلیسی ـ نقل فرمودند وآنرا درسال ۱۹۳۳ تحت عنوان (مطالع الانوار) برای طبع بامریکا ارسال فرمودند . اگر نقّادان ادب چشم از کتب بهائی بپوشند وعمداً" نخواهند آنهارا مظاهر ادبی عالم انسانی شمارند ولی هرگز نمی‌توانند دیده از تاریخ نبیل بربندند وآن را از ـ اعظم کتب حماسی نشمارند درست است کهوجود مبارک آنرا "ترجمه" نامیدند ولی فی‌الواقع ونفس الامر قلم توانای آن حضرت خلق بدیعی‌از تاریخ نبیل بوجود آورده‌اند ." (۱)

وحضرت ولیّ امراللّه دربارهٔ اتمام و اکمال ترجمهٔ این کتاب به میس مارثاروت چنین مرقوم فرموده‌اند :

"پس از هشت ماه کار مداوم ومستمر ترجمهٔ تاریخ ایّام اوّلیّهٔ امر را تمام کرده‌آنرا برای محفل ملّی آمریکا فرستادم این کتاب دارای ۶۰۰ صفحه است و ۲۰۰ صفحهٔ اضافی حاوی یادداشتهائی است که در تابستان از کتب مختلف جمع کرده‌بودم آنقدر خسته وفرسوده‌امکه دیگر توانائی نوشتن ندارم این تاریخ موثّق است وبیشتر دربارهٔ حضرت باب است قسمتهائی از این‌کتاب را در محضر حضرت بهاءاللّه خوانده‌اند وبرخی صفحات را حضرت عبدالبهاء مطالعه وتصحیح فرموده اند ازشدّت خستگی دیگر باید قلم را کنار گذارده بیفتم." (۲)

باتوجّه به مطالبی کهتحریر ونقل شد ، از کتاب مطالع الانوار دراین ترم ، بنابه‌ضرورت‌های آموزشی ، سه‌فصل اوّل آن که داستان حیرت بخش دوکوکب دریّ آسمان بشارت بعثت حضرت ربّ اعلی است مورد مطالعه قرار می‌گیرند تا باتوانائی بیشتری ادامهٔ مباحث درکتاب قرن بدیع دنبال شود.(۳).

هـ ـ شرح احوال حروف حیّ :

این مجموعه از سلسله مطالب "مجامع تحقیق" نقل گردیده‌است که‌حاوی مطالب تازه دربارهٔ حروف حیّ می‌باشد ولازم بتذکّر است که‌این مجموعه هرچند درظلّ نظر محفل ملّی وقت انتشار یافته‌است امّا نباید مطالب آن بعنوان فصل الخطاب تلقّی گردد واعتبار آن‌در مقام منابع قبل دانسته‌شود .

عزیزان می‌توانند بادقّت نظر درمندرجات آن زمینه‌های‌مساعدی برای تحقیق و تفکّر بیشتر برای خویش فراهم آورند واطّلاعات خود را در جزئیات مهمّهٔ دیگر ، وسعت بخشند.

و ـ قرن بدیع قسمت اوّل

این سفر جلیل شامل چهارمقدّمه وپنج فصل است که مقدّمهٔ اوّل آن علّت تسمیهٔ کتاب

---

(۱) گوهر یکتا صفحه ۲۵۸ و ۲۵۹

(۲) گوهریکتا صفحه ۲۶۱

(۳) برای اطّلاع بیشتر از چگونگی تدوین تاریخ نبیل زرندی به‌جزوهٔ هجدهم معارف بهائی مراجع شود.

رابه"قرن بدیع" بیان میکند ومقدّمهٔ ثانی کهاثر مترجم توانای کتاب است راجع به قسمتهای چهارگانه GOD PASSES BY وزمان صدور آن وشرحی که جناب جرج تاونزند برآن نگاشته و همچنین دربارهٔ نحوهٔ ترجمهٔ آن مطالب سودمندی رادر اختیار خواننده قرار میدهد و مقدّمهٔ سوّم کهشرحی دربارهٔ کتاب به قلم جرج تاونزند نگاشتهشده ضمن معرّفی امرالهی وذکر دلائل حقّانیّتش، وجوه تشابه آنرا باآئین مسیحی بیان مینماید وخوانندهعلی‌الخصوص یاران غرب را کهبااصطلاحات انجیل مأنوسند ، درادراک بهتر کتاب یاری مینماید وبالاخره مقدّمهٔ چهارم که صادر ازکلک گهربار ولیّ‌محبوب امرابهی است سرآغازی اجمل وابهی برای مطالعهٔ قسمتهای چهارگانه "قرن بدیع" بشمار میرود کهمادر این مقال برای توضیح بهتر مطلب، از بیانات مبارکشان استمداد میجوئیم ، تا مقصد ومراد انورشان ، از تدوینش آشکار شود .

قولهالعزیز :

"دراین مقام باید متذکّر بود کهمقصد ومرام از تدوین این کتاب آن نیست کهتاریخ یکصد سالهٔ دیانت بهائی بهتفصیل بیان گردد ویااصل ومبدأ این نهضت رحمانی تشریح شود ویا اوضاع واحوالی کههنگام طلوع شمس حقیقت موجود بوده بهرشتهٔ تحریر درآید ویاچگونگی مذهبی کهآئین الهی دربین آن طالع گردیدهمورد بحث قرار گیرد ویا اثرات وانعکاسات این ظهور اعظم وتأثیراتش درعالم وجود توضیح شود زیرا نهموقع چنین اقتضا نماید و نه فرصت چنین رخصتی دهد بلکه منظور آنست که اصول وقایع وامّهات حوادثی کهباسطوع و انتشار این امر اتمّ افخم مقترن ومصادف بوده ذکر شود ومراحل اوّلیّه استقرار موسّسات اداری امرالله هستهٔ مرکزی ومبشّر نظم بدیع الهی کهخود معرّف روح ومجری قوانین وبرآورندهٔ مقصود وهدف شریعت الهیدر این یوم عظیم محسوب است مورد مطالعهودقّت قرار گیرد . با وصف مراتب مذکوره درتشریح اوضاع وتحلیل حوادث وسوانحی که دست قدرت الهی و حکمت بالغه یزدانی از بدو ظهور این امر افخم فراهم نموده تاحدود امکان خود داری نخواهد شد ودر تبیین مصائب وبلایای واردهکهدر اغلب موارد موجب حصول فتوحات جدیده وتقویت بنیهٔ جامعه وتشیید انتصارات سابقه بودهعلی‌قدر مقدور کوتاهی نخواهد رفت."

انتهی (۱)

بعد از اتمام مقدّمه ، قلم معجز شیم حضرتش با قدرت وتسلّطی بی نظیر به سبکی خارق العاده ، وقایع محیّر العقولی را رقم میزند کهدیدگان عنصری بشر درهیچیک از ادوار سابقه ، شبه ومثل آنرا مشاهده ننمودهاست . ولادت امر بابی ، سجن حضرت باب در آذربایجان ، حوادث مازندران ونیریز وزنجان ، شهادت حضرت باب ، رمی شاه وعواقب آن همه عناوینی‌هستند که درطیّ پنج فصل تحلیل وتشریح شدهاند . ودرخاتمه ، این کتاب پرانوار ، باشرح عاقبت عبرت انگیز معاندین این امر اعظم خاتمه می‌یابد چنانکه آن آیت

---

(۱) قرن بدیع جلد اوّل ص ۴۷ ونیز بهصفحات ۴۴ و ۴۵ همین کتاب مراجعه شود .

الهی وغصن ممتاز بهائی در این باره اشاره میفرمایند . قوله‌الاعظم :

"در خاتمه مقال آنچه شایان توجّه وتذکّراست عاقبت حال وسرگذشت پرملال نفوس غافله‌ٔ زاهله‌ایست که‌یا از راه بد خواهی وتعصّب ویابعلّت حرص وطمع ویانظربه حبّ جاه ومقام در اطفاء نوریزدانی ونار موقده‌ٔ ربّانی همّت گماشتند وکل در هررتبه‌ومنصب که متعمداً ویا روی خوف وغفلت در ایجاد مصائب وبلایا مساعدت نمودند بکمال سرعت وحدّت بغضب الهی گرفتار وبجزای اعمال سیّئه خویش مبتلاشدند . . ." انتهی . (۲)

اکنون لازم است برای آنکه دانشجویان عزیز به عظمت واهمّیّت این سفر جلیل واقف شوند به‌نقل مطالبی ضروری راجع به‌تدوین آن مبادرت نمائیم تا معلوم گردد چه‌گنج غنانا پذیری در اختیار ما است وچه هدیهٔ بی همتائی‌را آن‌مولای توانا در عرصهٔ روزگار بیادگار گذارده‌اند و چقدر جای شکرانه‌است که در این دور مبارک ، تاریخ ممتاز ونازنینش به‌تأیید مظهر ظهورفائز گشته (۲) ودو مبیّن منصوص ومصون از خطایش درنگارش آن رأساً" دخالت داشته‌اند (۳) والی الابد آنرا از هرگونه تخدیش وتحریف وابهام محفوظ داشته‌اند . حتّی کثیری از دانشمندان ومستشرقین وارباب بصیرت که خود از نزدیک شاهد آن وقایع وحوادث بوده‌اند صحّت مندرجاتش را تأیید کرده‌اند ودرکتب ونوشتجاتی که‌ازخود باقی گذاشته‌اند ویا منتشر نموده‌اند ، به حقّانیّتش شهادت داده اند . (۴)

حال در این مقال بنقل بیانات حرم مبارک حضرت روحیّه‌خانم که‌در تهیّه وتنظیم آن‌مجموع نفیس هیکل انور را مساعدت فرموده‌اند می‌پردازیم تا به‌اهمّیّت آن بیشتر واقف گردیم ودرسی کامل وگرانبها برای مطالعهٔ دقیق وعمیق آن بگیریم :

"مدّت دوسال یابیشتر حضرت ولّیّ امراللّه غالبا" کمینه راخطاب فرموده درباره‌ٔ "کتاب" بحث میفرمودند ومقصودشان از این کلمه "کتاب" همان گاد پاسزبای بود که برای نوشتن آن تمام وقت وقوای هیکل مبارک صرف گردید .

داستان یک قرن را درنهایت جمال واتقان ودرکمال فصاحت واختصار بیان فرمودند براستی امّ الکتاب خواهد شد ودر مستقبل ایّام مورّخین هرکلمه ای ازآن رامهم دانسته‌و هر کلمه‌ای را جوامع الکلم می‌یابند که‌بانکاری آبستن است وهرفکری راطریقی بسوی اهداف مخصوص خود اتّخاذ مینمایند این کتاب مملواست از حقایق مأثوره که‌چون دانه‌های بلورین برف باشکل وزینت مخصوصی درپهلوی هم جاگرفته‌وهردانه‌ای درکمال اتقان در جای خود جلوه ونقش مخصوص بخود میگیرد هرمطلبی درقالب محصور ریخته‌شده وتمامیّت وجودی یافته‌ت

---

(۱) قرن بدیع قسمت اول ص ۳۶۳ و ۳۶۲

(۲) جزوهٔ معارف بهائی شماره هیجدهم .

(۳) بسیاری از این آثار تاریخیه را غیرازکتبی که‌بطور اخص در ارتباط باتاریخ امرنگاشته شده میتوان در الواح وخطابات وتواقیع منیعه یافت .

(۴) به کتاب " عقاید بعضی از دانشمندان درباره‌ٔ دیانت بهائی "تألیف جناب برانروخته وهمچنین به‌کتاب "شهادت مستشرقین ودانشمندان وبزرگان درباره‌ٔ امر بهائی" ترجمه جناب ذکرالله خادم مراجعه شود .

واین ترکیب بنحوی صورت گرفته که هیچکدام استقلال ذاتی خویش را هرگز از دست نمیدهند وچنان جمع این مباحث بیکدیگر آمیخته شده اند که هریک انوار هدایتی گردیده وطالبین را دلیل ومحققین را راهنمای جلیل گشته اند یعنی هرکس اراده نماید که در رسالت حضرت بهاءالله تفکری بدیع ودر نظم جهانی ظهور الهی تدبّری شایسته بنماید باین کتاب که از اعظم واتقن کتب حضرت ولیّ امرالله است مراجعه مینماید و فی الحقیقه تنها نوشته ایست که آنرا کتاب نامیده اند زیرا جمیع رسائل الهی ومکاتیب جهانی خود راکه بمجامع امری در سراسرعالم بهائی مرقوم فرموده اند از روی نهایت تواضع "نامه" خوانده اند نه کتاب.

طریقهٔ عمل در نگارش این سفر جلیل آن بود که مدّت یکسال حضرت شوقی افندی نسخه های خطّی وچاپی حتّی کتبی راکه نویسندگان غیربهائی دربارهٔ امرالله نوشته بودند با نهایت دقّت مطالعه فرموده ویادداشتهای لازمه برداشتند.

گمان میکنم در حدود اقلّا" دویست کتاب ازنظر مبارک گذشت. آنانیکه با این قبیل رسائل تاریخی سروکار دارند میدانند که در هر مطلبی چقدر تحقیق لازم است تا تصمیم بگیرند که ازتواریخ موجوده درنسخ مختلفه کدام را ثبت نمایند باد رنظر گرفتن این نکته که در عین انجام چنین اقدام مبروری بایستی شخصی مانند حضرت ایشان مکاتیب یاران را نیز جواب گویند وبرای جشنهای صد سالهٔ حضرت باب طرح ریزی های شایسته بفرمایند، ابلاغیه ها مرقوم دارند و تصمیم های جدیده بگیرند تاجمیع امور مرتّب ومنظّم گردد ونیز برای ساختمان مقام مقدّس اعلی بایستی صرف اوقات وقوا فرمایند آنوقت میدانیم که چه مسئولیّت کمرشکنی را برعهده گرفتند.

درهرحال وقتی تمام مواد لازم جمع شد، حضرت ولیّ امرالله با آن دستهای هنرمند خود مشغول طرح ریزی این کتاب عظیم وبکار بردن این مواد گردیدند واین عمل راچون هنر تذهیب درنگارش خود مجری داشتند تا تاریخ یک قرن را باتمام رساندند، فرمودند مقصد مبارک آن نبود که تاریخ مفصّل یک قرن را مرقوم دارند بلکه هدف آن بود که حقایق مسلّمه ظهور الهی واعتلای امر را دراین مدّت نشان داده تأسیس نظم بدیع را گوشزد فرمایند و بحرانهای عظیمه وقوای سرّیه الهیّه را که برای تقدّم وتعالی امر از منابع غیبیّه جاری است دربرابر چشم یاران عیان فرمایند تاخود مشاهده نمایند که چگونه امرالهی از فتحی به فتح دیگر واصل میگردد. فی الحقیقه باقلم مبارک منظره ای شگرف از جمیع سوانح عظیمه امریّه ترسیم فرمودند وپرده از روی حوادث کلّیّه برای مشاهده یاران برداشتند وچون پرده را از صفحهٔ اوّل این نمایش عظیم بیکسو زدند بفرمودهٔ مبارک کلّ آن را "اعظم واعلی نمایش روحانی جهان دانسته که اسرار مودعه الهیّه اش را فکر بشری ادراک نتواند واندیشهٔ آدمی بعمق حقائقش هرگز نرسد وهیچ چشمی بزیارت ذروهٔ اعلایش فائز نگردد وغایت قصوی وپایان این نمایش بی همتا را کماینبغی احدی ادراک نکند وپیش بینی نتواند".

صدها ساعت صرف شد تا موادّ لازمه این کتاب جمع آوری گردید. صدها روزوماههای

متتابع گذشت تا همه را با دست خود مرقوم فرمودند وچه بسا که برخی فصول را مجبور میشدند برای بار دوّم مرقوم دارند . چه روزها که با دوانگشت خود تمام کتاب را با ماشین تحریر نسخه برداشته گاهی اوقات ده ساعت تمام مشغول بودند وآنقدر مستمرّاً" کوشیدند تا نسخهٔ کامل اخیر تهیّه گردید .

بعد ساعتهای بسیار صرف کردیم واکثر تا نیمه شب سرمیز اطاق خواب پهلوی هیکل مبارک می‌نشستم ایشان سه نسخه ومن سه نسخه در برابر داشتیم وتمام آن نسخه‌ها را برای غلط گیری از اوّل میخواندیم . اسمهای فارسی وعربی راکه باید باعلامتهای مخصوص بحروف لاتین نوشت دقیقاً" مرقوم میداشتیم . چقدر طول میکشید که علامتها را سرجای خود بگذاریم . هیکل مبارک بلند میخواندند وگاهی آنقدر میخواندند که دیگر چشمها سرخ وناتوان میگردید کمر مبارک ودستها از خستگی خشک میشد ولی کار همچنان ادامه داشت تا روزها وشبها به پایان رسید این کاری بود که باید بشود چاره دیگری نبود وآهسته‌تر محال بود بتوان این ثقل عظیم را حمل کرد فی‌الحقیقه برخلاف جریان وقت وفشار زمان میکوشیدند اراده مبارک آن بود که این کتاب را بعنوان هدیه جشن قرن حضرت اعلی به احبّای غرب برسانند لذا هرقسمتی که کاملاً" بپایان میرسید آنرا به آمریکا میفرستادند تا وضع طوری شد که در ماه نوامبر سال ۱۹۴۴ کتاب برای چاپ حاضر وآماده گردید . این کافی نیست که احبّا بگویند ببینید حضرت ولیّ امرالله چه کردند بلکه بایستی از خودمان بپرسیم چگونه ودرتحت چه مقتضیاتی این خدمات را به آستان الهی تقدیم داشتند . حضرت عبدالبهاء فرامین تبلیغی خود را درموقع کهولت وضعف قوای جسمانی ودربحبوحه مخاطرات جنگ اوّل مرقوم فرمودند وحضرت ولیّ امرالله که در زیر بار بیست سال ولایت امر خرد شده بودند وامواج جنگ جهانی دوّم سواحل ارض اقدس را بلرزه درآورده بود وبیم آن میرفت که عفریت جنگ مرکز جهانی امر الهی را در دهان مملو از بلیّات خود فرو ببرد ودر موقعی که ارکان بیت مبارک بواسطه اعمال ناقضین بلرزه درآمده بود خود را برای نگاشتن چنین کتابی که آئینه تمام نمای قرن اوّل بهائی است مستعد وآماده فرمودند . نهایت درجه بدبختی این کمینه بود که گاهی اوقات شاهد منظره‌های دلگداز میشدم وآن هیکل نازنین را میدیدم که با قلبی شکسته میگریند . آنقدر امواج مصائب هجوم میآورد وفشار بلایا آنچنان سنگین میشد که دیگر قلب میشکست واشک برگونه‌ها فرو میریخت." (۱) انتهی

با این اوصاف واضح است که باید به چه حدّت ودقّتی به مندرجات این کتاب نظر افکنیم و چگونه بفرد فرد کلمات آن بسان سلسله‌ای از اصداف درّ، که در بستر زلال صفحات میغلطند چشم بدوزیم وباچه تذکّر وتوجّهی به مضامین ومعانی آن بیاندیشیم .

در این باره به کلّیهٔ عزیزانی که این بخش را مطالعه میکنند توصیه میشود که بخش مسیحیّت واسلام راکه در همین ترم ارائه شده به گونه‌ای فراگیرند که قادر به مقایسه وتحلیل وقایع وفصل و

(۱) گوهر یکتا صفحه ۲۶۸

ربط فصول آن بیکدیگر شوند وهرچند یکبار دربارهٔ آنها درجمع همدرسان به‌بحث وگفتگو بنشینند تامیزان بهره‌مندی آنان بیشتر گردد .

ارزشیابی :

سوءالات درعین حال که طائف حول اهداف آموزشی می‌باشد می‌تواند درارتباط با : تواریخ وسنوات مهم ــ اسامی اشخاص و امکنه وابنیهٔ متبرکهٔ مؤثر در تحوّلات تاریخی ــ توضیح وقایع ــ تحلیل اوضاع ــ تطبیق ومقایسه مطالب ــ تبیین اهداف ــ بیان علل ــ بررسی آثار ونتایج ــ آثار والواح مبارک ــ حیات مبارک ــ مقام مبارک ــ بشارات والقاب ــ نحوهٔ نفوذ وگسترش امر در عهد اعلی ــ شناسائی اظهارنظر کنندگان درباره ٔ حضرت باب وطاهره و شهداء ــ عاقبت حال اعداء ، مطرح گردد و پاسخهای مورد درخواست نیز ممکن است مختصر یا مشروح باشد و بدیهی است که درپاسخهای مشروح وتوضیحی ، تنها ذکر مضامین مطالب تا آنجا که ادای مطلب ناقص نباشد مقبول خواهد بود . این مسئله از آنرو ذکر گردید تا عزیزان خود رامکلّف به‌فراگیری عین جملات ندانند وتنها بدرک مفاهیم آن مقید شوند .

نمونهٔ سوءالات :

۱ــ مسئلهٔ جانشین و وصی در آثار والواح مقدّسه حضرت باب چگونه بوده‌است؟

۲ــ مقصود از نزول قیّوم الاسماء چیست ؟

۳ــ حضرت باب اعظم بعد از اتمام کارهای خویش درچهریق آثار والواح وقلمدان ومهروخاتم خود رابه که‌می‌سپارند وبه‌وی چه توصیه‌ای میفرمایند ؟

۴ــ نام "کاپتین فن گویمن" به‌چه مناسبت درکتاب آمده‌است؟

۵ــ شرح شهادت‌حضرت طاهره را باختصار بنویسید .

۶ــ مقصود ازعهود اربعه که‌درحقیقت مراحل مختلفهٔ تاریخ بهائی رانشان می‌دهد چیست؟ نام آنهارا ذکر کرده ومشخّصات عهد رابع را مرقوم فرمائید ؟

۷ــ چگونگی ایمان حضرت طاهره وجناب قدّوس را باکمک از جزوهٔ ضمیمه بنگارید ؟

۸ــ حضرت باب اللّه الاعظم درچه سالی وبه‌همراه چه‌نفسی عازم مکّه گردیدند ودرآنجا امر خود را به‌چه‌کسانی ابلاغ فرمودند ؟

۹ــ چه‌کسی از جانب محمّد شاه مأمور تحقیق دربارهٔ حضرت باب شد و طغری از آثار نازله به اعزاز ایشان را نام ببرید ؟

۱۰ــ اجرای فرمان حاجی میرزا آغاسی مبنی بر قتل حضرت باب درفارس تا کدام مرحله پیش رفت و چه حادثه‌ای نقشهٔ آن معاندین غافل را برهم زد ؟ توضیح دهید ؟

۱۱ــ درخواست جناب منوچهرخان معتمدالدّوله از محضر مبارک حضرت ربّ اعلی چه بود که موافق مقدّرات الهی واقع نگشت و مصالح سلطان لایزالی آنرا اقتضا نکرد ؟توضیح دهید ؟

۱۲ــ علّت انتقال حضرت ربّ اعلی از ماکو به‌چهریق چه‌بود ؟ توضیح دهید ؟

۱۳ــ مجلس ولیعهد به‌فرمان چه کسی وبه‌چه نیّتی تشکیل گردید ونتیجهٔ آن چه‌بود ؟

۱۴ــ " اوّل واعظم واکبر" کتب دور بیان کدام است؟ مقصد اصلی از نزول آن چیست؟ و چه کسی آن را به لسان فارسی ترجمه‌کرد ؟

۱۵ــ ده اثر از آثار حضرت ربّ اعلی را نام ببرید ؟

۱۶ــ دو هدف اصلی واساسی اجتماع بدشت را ذکر کرده ونتیجهٔ نهائی هریک رامرقوم فرمائید ؟

۱۷ــ ده حرف از حروف حیّ را نام ببرید ؟

۱۸ــ اقدام سفیر روس بعد استحضار از مدلول دستور شاه ، مبنی برنفی جمالقدم راتوضیح داده ، تصمیم جمال قدم را دربارهٔ آن مرقوم فرمائید .

۱۹ــ مراحل چهارگانه حیات مبارک جمالقدم را توضیح دهید .

۲۰ــ شأن نزول لوح "هودج" را بیان نمائید .

۲۱ــ دجّال دور بیان ودجّال امر حضرت بهاءالله را نام برده ، وجه تشبیه آن دورا به یکدیگر ذکر فرمائید .

۲۲ــ مسمومیّت جمالقدم در ادرنه چگونه صورت گرفت ؟ نام پزشک معالج وچگونگی بهبودی مبارک را مرقوم فرمائید .

۲۳ــ قضیّهٔ مباهله ومقابلهٔ ازل با جمالقدم را توضیح داده ، نتیجهٔ آنرا بنویسید .

۲۴ــ حضرت ولیّ امرالله آثار نازله در ایّام سجن اعظم را به سه دسته تقسیم میفرمایند ، آنها رانام برده ، توضیح دهید .

۲۵ــ عاقبت پرخسران میرزا یحیی ناقض‌عهد حضرت اعلی راکاملا" توضیح دهید . وکلیهٔ سوءالاتی کهتاکنون در ارزشیابیها مطرح گردیده‌است.

برنامهٔ مطالعـــه

هفتهٔ اوّل	نوارهای شماره ۵۷ و ۴۰	
هفتهٔ دوّم	حضرت باب از صفحات۴۶ الی ۹۳ کتاب" حضرت نقطهٔ اولی"	
هفتهٔسوّم وچهارم	"مقالهٔشخصی سیّاح" صفحات ۱ الی ۶۱ تاجملهٔ "وکلّ محرمانش د رجستجوی ظهورا خبار بود ند"	
هفتهٔپنجم وششم	"مطالع الانوار" تاپایان فصل سوّم صفحات ۱ الی ۸۳	
هفتهٔ هفتم وهشتم	شرح احوال حروف حیّ ود ورهٔ موّاد د رسی میان ترم	
هفتهٔ نهم	امتحان	
هفتهٔ د هم	شرحی د ربارهٔ کتاب بقلم جورج تاونزند صفحهٔ۱الی ۴۰	
هفتهٔ یازد هم	مطالعهٔ مقدّمهٔ کتاب	صفحهٔ ۴۰ الی ۶۵
هفتهٔد وازد هم	مطالعهٔ فصل اوّل	" ۶۵ الی ۱۱۹
هفتهٔ سیزد هم	مطالعهٔ فصل دوّم	" ۱۱۹الی ۱۸۲
هفتهٔ چهارد هم	مطالعهٔ فصل سوّم	" ۱۸۲الی ۲۳۵
هفتهٔ پانزد هم	مطالعهٔ فصل چهارم	" ۲۳۵الی ۲۷۸
هفتهٔ شانزد هم وهفد هم	مطالعهٔ فصل پنجم	" ۲۷۸الی ۳۷۵و د وره
هفتهٔ هجد هم	امتحان پایان ترم	

روش مطالعـــه :

برای مطالعهٔ سود مند ومفید تاریخ امر روش "د قیق خوانی" و "مطالعهٔ تجسّسی" وفصل "یاد داشت برد اری" از د رس روش مطالعه ، توصیه می‌شود .

د ر خاتمه برای عزیزانی کهمایل بهمطالعه وتحقیق بیشتر د ربا رهٔ تاریخ ا مرهستنـــد مسائلی رابعنـوان پیشنهاد مطرح مینمائیم تا د ر حد ود امکانات ، د امنهٔ تحقیقات و اطّلاعات خویش را توسعه د هند وحاصل کار خویشرا برای این جمع ارسال د ارند تـــا عند اللّزوم د ر اختیار همهٔ یاران قرار گیرد . این عزیزان میتوانند تلاش وتفحّص خود را بـا عناوین ذ یل آغاز نمایند :

۱ــ اصل ومبدأ این نهضت رحمانی .

۲ــ اوضاع واحوالی کههنگام طلوع شمس حقیقت موجود بود .

۳ــ چگونگی مذ هبی کهآئین الهی د ربین آن طالع گرد ید .

۴ــ اثرات وانعکاسات این ظهور اعظم وتأثیراتش د ر عالم وجود . (۱)

---

(۱) تااین قسمت از نصوص حضرت ولیّ امراللّه استمد اد گرفتهشد ه است .

۵ــ عاقبت حال معاندین امرالهی
۶ــ تحوّلات جهان در زمان ظهور.
۷ــ تحلیل وتشریح علل وموانع پیشرفت امرالهی.
۸ــ مقایسهٔ وجوه امتیاز تاریخ امرالهی با ادیان سالفه.
۹ــ تحقیق ومطالعهٔ تاریخ معاصر امر.
۱۰ــ شرح احوال مشاهیر وبزرگان امر.
۱۱ــ معرّفی وشناخت کتب وآثار تاریخی امر.
۱۲ــ نحوهٔ نگارش تاریخ امر.
۱۳ــ تاریخ نفوذ واستقرار امرد رنقاط مختلفهٔ جهان.
۱۴ــ جغرافیای تاریخی واماکن مقدّسه.

منابع مطالعه برای تحقیق واطّلاع بیشتر درعهد اعلی:

۱ــ کتاب بدیع	جمال قدم
۲ــ بیان فارسی	حضرت ربّ اعلی
۳ــ رساله ٔ بین الحرمین	حضرت ربّ اعلی
۴ــ منتخبات آثار نقطه ٔ اولی	به‌انتخاب معهد اعلی
۵ــ مقالهٔ شخصی سیّاح	هیکل میثاق
۶ــ لوح قرن	حضرت ولیّ امرالله
۷ــ مطالع الانوار	
۸ــ The Bab	جناب حسن بالیوزی (انگلیسی)
۹ــ رهبران ورهروان جلد ۲	جناب فاضل مازندرانی
۱۰ــ ظهور الحق جلد ۳	جناب فاضل مازندرانی
۱۱ــ نقطهٔ اولی	جناب محمّدعلی فیضی
۱۲ــ The Babi Religion	ادوارد براون (انگلیسی)
۱۳ــ باب	مسیو نیکلا
۱۴ــ نقطه الکاف	میرزا جانی کاشانی

۱۵ــ ناسخ التّواریخ مجلّد قاجاریّه سپهر
۱۶ــ وکثیری ازسفرنامه‌های دوران قاجار وخاطرات مستشرقین وسیّاحان وسیاستمداران و... مانند یکسال درمیان ایرانیان ــ مشاهدات یک مسافر (انگلیسی) از ادوارد براون که برای یافتن اسامی بیشتر آنان به‌کتاب "عقاید بعضی ازدانشمندان جهان درباره‌ٔ دیانت بهائی" تألیف جناب محمّدعلی برافروخته میتوانید مراجعه فرمائید.

قسمتهایی از کتاب حضرت نقطه اولی

در نیمه اوّل از قرن سیزدهم اسلامی واوائل قرن نوزدهم میلادی در شهر دارالعلم شیراز در خانواده‌ئی اصیل وشریف از سادات حسینی طفلی بوجود آمد که بنام مبارک "علیمحمّد" که ترکیبی از نام نبی و ولی است نامیده‌شده و مصداق بیان ذوالأسمین الاعلیین گردید . واین طفل پس از طیّ ایّام صباوت و وصول بمرحله شباب باراده الهیّه پرده ازسرائر ضمیر مبارکش برداشته‌شد وبامر عظیمی مبعوث وبالقاب شامخه کریمه ملقّب گردید که از جمله آنها نقطهٔ اولی ، ربّ اعلی وباب اللّه الأکرم در بین خواص وعوام اشتهاریافت.

والد ماجد آنحضرت جناب آقاسیّد محمّد رضا از تجّار محترم شیراز فرزند آقاسیّد ابراهیم ابن آقا سید فتح‌الله و والده ماجده آنحضرت مسماه به فاطمه بیگم بنت آقامیرسید محمد حسین ابن میرسید زین العابدین ابن میرسید محمد وسلسله‌نسب والدین آنحضرت منسوب بخاندان رسالت وطهارت وبچند واسطه بحضرت امام حسین بن علی علیه‌السّلام میرسد . در رساله بین‌الحرمین چنین نازل گشته :

"قل انّ اسمی محمّد بعد کلمه العلی وانّ اسم ابی بعد ذکر محمّد کلمه الرّضاقد کان فی کتاب اللّه مسطورا" و انّ اسم جدی فی کتاب اللّه ابراهیم وانّ اسم اباه بعد کلمه‌نصراللّه فی القرآن (فتح‌اللّه) قد کان مکتوبا" " انتهی اشاره بآیه قرآن (نصرمن اللّه‌وفتح قریب)

از منسوبین پدری آنحضرت که در بین مردم ایران وشیعیان جهان‌شهرت تامه دارند جناب حجّةالاسلام حاجی میرزا حسن شیرازی مجتهد اعلم وبزرگ عالم تشیّع است که‌پس از فوت جناب شیخ مرتضی انصاری مورد توجّه تمام شیعیان واقع وبمقام اعلمیّت در بین همه‌علما شناخته‌شدند فتوای ایشان درمورد قرارداد کمپانی رژی درسال ۱۳۰۹ و تحریم استعمال تنباکو در ایران معروف است ایشان پسرعموی جناب آقا سید محمّد رضا میباشند .

در کتاب فارسنامه ناصری جلد ثانی از تألیفات حاجی میرزا حسن فسائی درشرح حال ایشان چنین مذکوراست :

(جناب مستطاب فخرالانام حجّةالاسلام حاجی میرزا محمّد حسن شیرازی فرزند میرزا محمود حسینی شیرازی الاصل خوش‌نویس که کسی بعد از میرعماد نسخ نستعلیق نویس این خط را چون او ننوشت وشاهد این خط سنگ مزارمرحوم آقاهاشم درصحن تکیه خواجه حافظ است. درسال ۱۲۳۰ درشیراز متولّد گشته وتحصیل کمالات علمیه را در شیراز فرموده‌ودر سال ۱۲۴۸ از شیراز باصفهان رفته وتکمیل علوم عقلیه ونقلیه را نموده پس بعتبات عالیات مشرّف وسالها درخدمت علما ومشایخ تعلّم نموده وبعد درحوزه درس طلّاب علوم را بهره‌مند مینمود ودرسال ۱۲۸۸ بمکّه معظّمه ومدینهٔ طیّبه مشرّف گردید وبعد درشهر سُرَّمَنْ رَأی‌توطن اختیار نموده وامور شرعیّه را رتق و فتق مینمایند.)

واجمالا" درباره شرح حال جناب میرزا شیرازی مذکوراست که بعد از تکمیل مقدّمات

تحصیل متداوله زمان در شیراز باصفهان رفته ودر حوزه درس سید حسن مدرّس وحاجی‌کلباسی مشغول تکمیل تحصیلات خود گشته ودر سال ۱۲۵۹ هجری به‌نجف اشرف مسافرت نموده و در حوزه‌های‌علمیّه وقت حاضر گشته ومقام اجتهاد ایشان مورد تصدیق شیخ محمّد حسن صاحب کتاب جواهراکلام ومعروف بشیخ الطایفه واقع گشته ومدّتی نیز درمحضر شیخ مرتضی انصاری تلمّذ نموده‌اند وبعد از وفات شیخ که در شب هیجدهم جمادی الثّانی سال ۱۲۸۱ هجری واقع گردید درآن ارض بتدریس اشتغال یافته وشیخ محمّدتقی شیرازی از تلامیذ ایشان بوده وجناب شیخ الرئیس شاهزاده ابوالحسن میرزا از محضر ایشان استفاده کرده‌است. ایشان دربین علما معروف به میرزای مجدّد بوده است زیرا مذهب جعفری را از نوتجدید نموده و در امورسیاسیّه هم بینا ودانا بوده‌است درسال ۱۲۹۱ از نجف بسامره آمده ودرآن شهر رحل اقامت افکنده ومحلّ رجوع جمیع شیعیان عالم بوده‌اند تا روز ۲۴ شهر شعبان از سال ۱۳۱۲ هجری درسن هشتاد ودو سالگی رحلت نموده وجنازه ایشان با احترامات فوق‌العاده در نجف اشرف مدفون گردید.

یکی دیگر از منسوبین پدری حضرت اعلی حجه‌الاسلام حاج سید جواد امام جمعه کرمان است که مرجعیّتی تمامه داشته ودربین مردم نافذالحکم بوده است واو پسر عموی دیگرجناب آقاسیّد محمّد رضا والد آنحضرت است وطبق مندرجات تاریخ نبیل زرندی درهمان سال — اوّل ظهور مبارک که جناب قدّوس از طرف حضرت اعلی مأمور عزیمت بکرمان واعلان امر مبارک گشت پس از ورود بکرمان بمنزل جناب حاج سیّد جواد وارد شدند وایشان کمال احترام را نسبت بجناب قدّوس رعایت نموده وبامحبّتی زائدالوصف از ایشان پذیرائی نمود بطوریکه سبب تحریک حس حسادت شاگردان حاج محمّد کریم خان گردیده نزد خان مذکورشکایت نمودند واو دستور اخراج جناب قدّوس را بحکومت محل داد ولی بواسطه نفوذ جناب حاج سیّد جواد کاری از پیش نبرده ناچارسکوت اختیار نمود وجناب قدّوس شرح ایمان خود و — همراهی وملازمت درحضور آنحضرت را درسفر حج وسایر وقایع را بجهت جناب حاج سیّد جواد حکایت نموده‌وحرارت ایمان در قلب ایشان ایجاد گردید. ولی ایمان خود را برای خدمت بامر وحفاظت احبّا از شرّاعدا محفوظ ومکتوم داشت.

ودیگر از منسوبین پدری جناب آقامیرزا زین العابدین والد جناب آقامیرزا آقا افنان است ایشان فرزند حاج میرزا سید محمّد عموی جناب آقا سید محمّد رضا بوده‌اند.

جناب آقا میرزا زین العابدین درایّام توقّف حضرت بهاءالله دربغداد اجازه تشرّف خواسته وباتّفاق فرزند خود آقامیرزا آقامشرّف گشته‌اند.

این لوح مبارک بعداً ازعکّا بافتخار ایشان نازل گشته‌است:

الاقدس الامنع الابهی

هذا کتاب من لدی القیّوم الی الّذین آمنوا بالله المهیمن القیّوم لیجذبهم سکر خمر العرفان فی ایّام الرّحمن وینطقهم بذکره بین ملاء الأکوان طوبی لقوم یفقهون ینبغی لکلّ

نفس ان یکون ناطقاً بذکر ربّه و ذاکراً بهذا الذّکر الّذی به اضاء وجوه الّذین اقبلوا الی‌الله العزیز المحبوب لاتحزن من شیء انّ ربّک مع الّذین اقبلوا الی‌الوجه سوف یجدون انفسهم فی‌اعلی المقام انّه لمقام محمود لاتیأسوا من روح الله ورحمته‌انّه ینصرمن یشاء بسلطان من عنده انّه لهوالحق علّام الغیوب اذا وجدت حلاوه الذکرول وجهک شطرالله المهیمن القیّوم قل لک البهاء ولک الثّناء یا ایّها المسجون انت الّذی ناحت بضرّک سکّان مدائن الفردوس ونزع عبادمکرمون" .

و دیگر از منسوبین پدری . جناب آقامیرزا علی اکبر پسرعموی حضرت اعلی است که در ردیف مؤمنین ومخلصین قرار گرفته واز دوستان واراد تمندان جناب میرزا اسد الله دیّان بود وعاقبت او را بدستور یحیی ازل در بغداد شهید نمودند . در لوح شیخ درباره اوحضرت بهاءالله میفرمایند :

" . . . این مظلوم که دارای خزینه علم الهی بود (جناب دیّان) مع جناب میرزا علی اکبر از منتسبین نقطه علیه بهاءالله ورحمته وجناب آقا ابوالقاسم کاشی وجمعی دیگر بفتوای میرزا یحیی کل را شهید نمودند" .

وهمچنین در لوح مبارک دیگر که در کتاب اشراقات صفحه ۴۸ مندرج است درباره او چنین میفرمایند :

" کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی برشهادتش دادند وشهیدش نمودند"

وحضرت اعلی در توقیعی خطاب بوالده ماجده نام او را ذکر میفرمایند :

" درعرحال اسباب فضل وجود الهی بوده و هست محزون نباشید مدّتی قبل میرزاعلی اکبر روانه‌بود صحیفه ودعاهای اهل بیت را فرستادم" .

دیگر از منتسبین میرزا محمّد حسین خاله زاده جناب آقاسید محمّد رضا والد مبارک است جناب حاج میرزا محمّد تقی وکیل الحق درشرح حال خود ومنتسبین از ایشان ومیرزا علی‌اکبر باین عبارت یاد مینمایند :

" . . . ویکی دوهم ازسلسله والد حضرت بودند میرزا محمّد حسین خاله‌زاده که‌شاید اولادی باقی باشد ویکی‌هم مرحوم میرزا علی اکبر که در بغداد شهید شد ."

ودر نامه دیگر مرقوم داشته‌اند :

"ومرحومان میرزا محمّد حسین که‌یزد آمده فوت شد ومرحوم میرزا علی اکبر که دربغداد شهید شد".

واما منسوبین آنحضرت ازطرف والده مکرّمه حضرات خال اکبر جناب حاج میرزا سید محمّد وخال اعظم جناب حاج سیدعلی وخال اصغر جناب حاج میرزا حسنعلی برادران والده آنحضرت میباشند واولاد واحفاد آنان عموما" بنام ولقب افنان دربین ناس مشهور ومعروف هستند .

ونیز جناب میرزا سیّدعلی عموی والده آنحضرت وپدر سرکار خدیجه بیگم حرم مبارک

حضرت اعلی میباشند . برادران حرم مبارک نیز با اولاد واحفاد آنان نیز بنام افنان مشهورند وهمچنین اخت حرم وفرزندانشان که بنام افنان مشهور ودرکتاب (خاندان افنان) مشروحاً معرّفی گردیده‌اند .

جناب میرسیّد محمّد حسین پدر والده مبارک وجناب میرسیّد علی پدرحرم مبارک هردو فرزند جناب میرسید زین‌العابدین ابن میرسید محمّد بوده‌اند که‌بچند واسطه بامام همسان حضرت امام حسین سیّد الشّهداء میرسند .

تولّد حضرت باب

تولّد مبارک حضرت باب واقع شده‌است درشب اوّل ماه محرّم ازسال ۱۲۳۵ هجری مطابق با روز ۲۰ ماه اکتبر از سال ۱۸۱۹ میلادی .

در رساله بین‌الحرمین که از آثار قلمی آنحضرت در سفرمکّه معظّمه ودرجواب سؤالات میرزا محیط کرمانی است درباره تاریخ تولّد خود چنین میفرمایند :

"قل یا ایّها الملاء ان اسمعوا حکم بقیّة اللّه من لدن عبده علی حکیم وانّه لعبد قد ولد فی یوم اوّل المحرّم من سنه خمس وثلاثین و مأتین بعد الألف (۱۲۳۵) فی کتاب اللّه لمسطور"

محلّ تولّد مبارک درطبقه بالا خانه منزل مسکونی جناب میرزا سیّدعلی عموی والده‌بوده است . دراین مقام نکته‌ایست که‌باید توضیح داده شود وآن این است که باوجود منزل پدری آنحضرت که‌الان بنام بیت مبارک معروف وزیارتگاه اهل بهااست چگونه است که‌تولّد مبارک دراین خانه واقع شده این مطلب را جناب متصاعد الی‌اللّه حاجی میرزا حبیب اللّه افنان خادم بیت مبارک علیه رضوان اللّه چنین بیان مینمودند که‌قبل از تولّد حضرت اعلی نوزادی که‌از ابوین محترم متولّد گردیده‌بود باقی نمانده وبفاصله چند روز درگذشته‌بود دراین مرتبه که‌آثار حمل نمودار شد مصمّم گشتند که‌هنگام تولّد طفل محل را تغییر دهند زیرا اعتقاد عمومی براین بود که‌در چنین موردی باید محلّ تولّد را تغییر داد تا طفل نوزاد بماند . باین جهت چون زمان وضع حمل فرا رسید والده آنحضرت را بمنزل عم خود جناب میرسید علی انتقال دادند ودر این منزل است که آنحضرت چشم بدنیا گشود وبارادهٔ الهی باقیماند تا روشنی بخش جهان وجهانیان وچراغ دیده ودل آن خاندان گردیده وبرای حمل امانت الهی آماده ومهیّا گردد .

بااین شرح معلوم است که ابوین محترم جز آنحضرت فرزندی نداشتند واین یگانه فرزند دربین افراد عائله مبارکه عزیز وگرامی بود واز همان اوان طفولیّت آثاری از سکون وآرامش و متانت وجلال که علامات اوّلیّه بروز وظهور جمال وکمال الهی درشؤون واحوال‌بود ونشانه‌ئی ازعظمت استقبال را نمودار مینمود درناصیه آن طفل خردسال مشاهده‌میگردید که‌بهیچوجه متناسب با احوالات طفلی بآن سنّ وسال نبود وجناب آقاسید محمّد رضا از مشاهده آن حالات شگفت انگیز دچار تحیّر گشته وبرتعلّقات قلبیش افزوده‌میشد .

مکتب شیخ عابد

شیخ عابد نام اصلیش شیخ محمّد ملقّب به زین‌العابدین واو را شیخ انام نیز میگفتند واز جهت زهد وتقوائی که داشت به‌شیخنا وشیخ عابد هم شهرت داشت. او از پیروان جناب شیخ احمد احسائی بود وبه‌علوم ومعارف رائج زمان خود واقف وخطّی نیکو داشت مکتب خانه او درمحلّی معروف به قهوه‌اولیاء بود و فقط اطفال بزرگان واعیان شهر را می‌پذیرفت.

جناب آقاسید محمّد رضا آنحضرت‌را درسنّی قریب به ۶ سال به‌مکتب خانه شیخ سپردند ودر روز اوّل که‌ایشان فرزند دلبند خود را بمکتب آوردند جناب حاج میرزا سیدعلی خال اعظم نیز حضور داشتند. شیخ بنابرمعمول مکتب داران طفل عزیز را نزد خود خوانده‌وعمه جزو را باز نموده و چون خواست کلمه (بسم‌اللّه) را برزبان آنحضرت بگذارد ابتدا خود جمله بسم اللّه‌الرّحمن الرّحیم را ادا نمود وبآن حضرت تکلیف نمود که عیناً آنرا بر زبان‌تلفّظ نمایند. آنحضرت از معنی بسم‌اللّه سؤال فرمود. شیخ دچار حیرت شده گفت شما حالا طفلید موقع این سؤال نیست. آنحضرت بآهستگی ولطافت کودکانه جواب فرمود کلمه‌ئی راکه معنی آنرا ندانم چگونه برزبان بیاورم. شیخ که از هیچیک از اطفال وشاگردان خود چنین حرفی نشنیده‌بود دچار اعجاب وشگفتی گشت ولی درباطن وقلب خود احساس‌نمود که در ماوراء آن چهره تابناک که‌اکنون مانند نهالی تازه است حقائقی مستور میباشد. وخود را کوچکتر از آن دانست که چنین طفلی را درمکتب خانه‌خود تعلیم دهد ولی جناب خال‌تعهّد نمودند که آنحضرت مانند سایر اطفال مستمع بوده ومعلّم را از خود راضی وخشنود سازند.

این حقیقت مستوره که‌درآنزمان مانند قوای مکنونه در بذره‌غائب از انظار بود وشیخ با قلب پاک خود درآن طفل عدیم المثال احساس کرده‌بود وقتی درعالم شهود چهره‌گشود وشیخ بالمعاینه مشاهده نمود که‌اسرار باطنی آنحضرت آشکارا اعلام گردید ودرآن هنگام تفسیری متضمّن حقایق ومعانی متقن ومتین در معنی (بسم‌اللّه) از قلم معجز شیم آنحضرت صادر گردید وچون آن تفسیر در حضور جمعی از اصحاب اوّلیّه تلاوت گردید وشیخ نیز از جمله حاضرین واستماع نمود اشک حسرت ومسرّت از دیگانش جاری گردید خاطرات ایّام طفولیّت آنحضرت‌را بیاد آورده وبه تلمیذ خود ایمان آورده جزء مومنین واصحاب اوّلیّه آنحضرت قرار گرفت.

در فصل سوّم از تاریخ نبیل زرندی درشرح احوالات آنحضرت چنین مذکور است:

(جناب شیخ عابد که‌درنزد تلامیذ خود به‌شیخنا معروف بود وازپیروان شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی بود چنین حکایت کرده‌است که‌روزی از حضرت باب خواستم که جمله اوّل قرآن بسم‌اللّه‌الرّحمن الرّحیم را بخواند فرمود تامعنی آنرا ندانم نمیخوانم من‌چنین وانمود کردم که معنی‌آنرا نمیدانم بمن جواب دادکه من معنی آنرا میدانم اگراجازه دهید بگویم ومعنی آنرا با چنان بیان عجیبی ادا نمود که مرادهشت فرو گرفت. ودر تفسیرکلمات (اللّه‌و رحمن ورحیم) مطالبی فرمود که تا آنوقت نه‌شنیده‌بودم ونه‌میدانستم هنوز شیرینی بیانش در

مخیّله من باقی است مجبورشدم ایشان را نزد جناب خال بازگردانم وبرای حفظ این ودیعه الهیّه بایشان سفارش کرده گفتم من خود را دارای چنان استحقاقی نمی‌بینم که بچنین طفل عدیم المثالی درس بدهم او را بسوی شما بازگردانیده وبشما میسپارم این طفل مانند دیگر اطفال نیست من در او قوّت وقدرت عجیبی می‌بینم که جز در صاحب الزمان درشخص دیگری نیست برشما لازم است که او را بکمال عنایت ومحبّت درمنزل نگهداری نمائید وحقیقت این است که او هیچ احتیاجی بمعلّمینی مانند من ندارد .

ولیکن جناب خال بآنحضرت تأکید نمود که بمکتب مراجعت کنند ومانند دیگر اطفال درس بخوانند وبهرچه معلّم میگوید گوش فرادهند لذا بمکتب مراجعت نمودند ولی روح آنحضرت چنان قوّتی ازخود بروز میداد که روز بروز آثارش واضحتر وعلائم حکمت وعلم لدنیش آشکارتر میگردید .)

حکایاتی چند ازایّام طفولیّت حضرت اعلی

۱ــ جناب حاج سید جواد کربلائی از جمله نفوسی بود که حضرت اعلی را درسن طفولیّت وایّامی که بمکتب شیخ انام میرفته‌اند درمنزل جناب خال زیارت نموده‌اند وشرح این ملاقات را که جناب ابوالفضائل گلپایگانی از خود ایشان مسموع داشته‌اند چنین مرقوم داشته‌اند :

" . . . ودرشیراز درخدمت نقطه‌اولی جلّ ذکره درحینی که سنّ مبارکش هشت نه‌ساله بود شرفیاب گشتند میفرمود اوّل چیزی که از آنحضرت سبب انجذاب من شد این بود که روزی درشیراز خدمت حضرت خال مشرّف بودم درست بخاطرم نیست کدام خال را میفرمود ولکن ظنّ غالب اینستکه مقصود شان مرحوم حاجی‌میرزا سید محمّد رحمة‌الله علیه بود میفرمود درتالاری نشسته وصحبت میداشتیم که‌از نماز خانه تالار صوت کودکی مسموع بود که‌بنماز خواندن اشتغال مینمود لکن اثری از صوت ظاهرمیشد که سبب انجذاب واهتزاز سامع میگشت. پس از قلیل مدّتی دیدم طفلی هشت یانه ساله از نماز خانه بیرون آمد . مرحوم خال فرمود همشیره‌زاده است. و والد شان مرحوم شده است روزی دیگر نیز در ربیت حضرت خال بودم که‌دیدم آنحضرت از مکتب مراجعت نموده مشتی کاغذ در دستشان است. عرض کردم اینها چیست ؟ باصوتی آهسته ورقیق فرمود صفحات مشق من است.

۲ــ وهمچنین جناب ابوالفضائل مرقوم داشته‌اند :

"واین شیخ که‌درنظرم هست که‌نام او راشیخ عابد میگفتند ولی در خاطرنمانده‌است که‌از که‌شنیدم مرحوم حاجی سیّد جواد از او درصباوت حضرت اعلی ومراتب نورانیّت ومتانت وجمال و وقار آنحضرت حکایتها مینمود از جمله میفرمود :

حالات آنحضرت بوجهی بکودکان شباهت نداشت وبلهو وبازی مایل نبود وجز بدرس و مشق درمکتب بامر دیگر مشغول نمیشد گاهی صبحها دیرتر بمکتب میآمد وچون حاضرمیشد میگفتم چرا دیرآمدی چیزی نمیگفت. چند بار بعضی‌همدرسان او را فرستادم او را بیاورند که

از وقت درس تعویق نیفتد . چون میآمدند از آن تلمیذ پرسیدم او را بچه کار مشغول دیدی گفت دیدم در زاویه تالار نماز میخواند ، روزی از خانه آمد پرسیدم کجا بودی آهسته زیر لب گفت خانه جدّم بودم چون صبحها غالبا" دیر میآمد ومعلوم شد کاری جز صلوة ندارد باو گفتم تو کودک نه‌ساله یا ده‌ساله‌هستی وهنوز ببلوغ نرسیده‌ئی وبتکالیف مکلّف نیستی برای چه اینهمه نماز میخوانسی . باز آهسته فرمود میخواهم مثل جدّم بشوم ومن امثال این عبارت را حمل برسادگی کودکان مینمودم."

۳ــ ونیز مرقوم داشته‌اند :

"ومثل این حکایت را مرحوم آقاسیّد محمّد شیرازی که در سرای امیر در طهران سالها سکونت داشت وبشغل صحّافی مشغول بود وبیتشان درجوار بیت نقطه‌اولی بود ازشیخ معلّم حکایت میکرد . میفرمود در غالب ایّام اعتدال هوا عادت تلامذه این بود که‌هرهفته یکی از ایشان استاد وتلامیذ را در یوم جمعه برای تفریح دعوت مینمودند . صبح میرفتند وغروب مراجعت میکردند . شیخ معلّم گفته‌بود که‌درچنین اوقات که غالبا" کودکان در باغ جز بتفریح و بازی اشتغال نمی‌جستند . آنحضرت غالبا" ایشانرا غافل ساخته از آنها کناره‌میگرفت چون از آنحضرت‌جستجو مینمودند میدیدند درجای خلوتی درسایه درختان بنماز مشغول‌است ."

باری جناب شیخ عابد دراحوال واطوار آنحضرت از آغاز ورود به مکتب متحیّر ومتعجّب بود وچون خود شاهد وناظر اخلاق وصفات آنحضرت در ایّام طفولیّت بود بارها ذکر کرده بود که‌بهیچوجه رفتار واحوال آنحضرت مشابهتی ومماثلتی با حالات واطوار وصفات سایر اطفال نداشته‌است . بطوریکه همیشه باهمسالان خود بارأفت ومحبّت وخوشروئی رفتارمیفرمود . وهرچه که‌با خود بمکتب خانه میآورد از خورد نی ولوازم درس ومشق بسایر اطفال می‌بخشید . هرگز با اطفال کدورت ورنجشی حاصل ننمود وهیچیک از اطفال چنانکه عادت کودکان است از آنحضرت نزد شیخ شکایت نمود . در درس ومشق خط بهمان گونه‌که معلّم میداد میخواند و مینوشت ودرهمان بار اوّل درس خود را فرا گرفته محتاج به تکرار نمیشد وهرگز از معلّم‌د رباره درس خود غلط نپرسید وشیخ بفراست دریافته‌بود که‌این طفل نورانی دارای چه‌استعداد عجیبی است وبارها برزبان آورده‌بود که‌اگر این طفل دوره دروس معمولی رابپایان رساند و درتکمیل آن بکوشد نخستین عالم زمان خود خواهد شد" ظهورالحق جلد ثانی

مشاهده‌همین احوالات بود که عاقبت شیخ معلّم چنانکه بعد ذکر خواهد شد بمرحله ایمان وایقان رسیده بآنحضرت ایمان آورد .

ایّام تجارت حضرت اعلی

جناب آقاسید محمّد رضا والد حضرت اعلی درسال ۱۲۴۳ هجری درحالیکه هشت سال ازسنّ آنحضرت میگذشت برحمت ایزدی پیوست وجسد ایشان بکربلا نقل شده ودرآنجا مدفون گردید . وآنحضرت و والده معظّمه درتحت کفالت جناب حاج سیّدعلی خال اعظم درآمدند .

وجناب خال پس ازچندی که حالات غریبه وعدم توجّه آنحضرت را براکتساب علوم ظاهری در مکتب شیخ مشاهده نمود ناگزیر آنحضرترا از مکتب شیخ بیرون آورد بکار تجارت درحجره خویش مشغول داشت. و شیخ معلّم متأسّف گشته وبارها برزبان آورده بود که اگر والد این طفل در اینجهان بود هرگز فرزندش را از تحصیل بازنمیداشت. باآنکه حضرت نقطه اولی در آن موقع که قریب به ده ساله بوده اند درحجره تجارتی خال بکارهای تجارتی مشغول بوده اند ولی همچنان بعبادت و راز ونیاز باخداوند بی انباز واستغراق درعوالم روحانی بیشتر رغبت داشته وتوجّهی بشؤون مادی نمیفرمود بطوریکه اغلب روزها روزه دار بوده وبیشتراوقات درجای خلوت دور از انظار بعبادت ودعا ومناجات میپرداختند.

در این مورد حکایت ذیل از رساله تاریخیّه جناب حاجی میرزا حبیب اللّه افنان نقل میگردد:

"مرحومه جدّه ابی این عبد که باوالده حضرت عموزاده بودند حکایت میکردند که خود شان از حضرت خال بدون واسطه شنیدند که با اخوی کوچک خود حاجی میرزا حسنعلی مکالمه میکردند وحاجی میرزا حسنعلی محاجّه میکرد میگفت اخوی این چه عقیده ایست که شما پیدا کرده اید دین اجدادی خود را دست کشیده پیروی همشیره زاده خود مینمائید حضرت خال شهید جواب فرمودند شما چه میدانید خداوند علی اعلی حجّت رابمن تمام نرموده آنچه خودم ازبد و طفولیت برأی العین دیده وبعد ازبلوغ بعلم الیقین فهمیده ام جای تردید باقی نیست برای هیچکس خصوص من. بعد فرمودند آیا فراموش فرمودید وقتیکه ایشان طفل بودند سفری بسبزپوشان رفتیم (سبزپوشان امام زاده ئی میباشد سمت جنوبی شیراز وسط کوه واقع ازشهرتا آنجا تقریبا" دوفرسخ مسافت دارد راهش بسیار بد وسخت میباشد. اشخاص پربنیه پس از قطع مسافت بواسطه بدی راه وقتیکه بمنزل میرسند زیاد خسته میشوند اغلب تابستان آنجا میروند.

جماعتی بودیم ایشان هم نه سال داشتند همراه بودند پس از آنکه وارد شدیم خیلی خسته بودیم تطهیر کرده وضو گرفته فریضه مغرب وعشا بجای آورده زیارت نموده وشام مصرف شده خوابیدیم طولی نکشیده بیدارشده نیمه شب بود دیدم ایشان نیستند خیلی مضطرب شدم ومتوهّم گشتم که مبادا از کوه پرت شده باشند تابالاخره پس از گردش زیاد شنیدم صدای نماز ومناجات باخدای متعال از زیر کمر کوه میآید پس از آنکه به تعقیب صدا رفتم دیدم آن طفل باخدای خود درنیمه شب در میان کوه وبیابان مشغول راز ونیاز باخالق بی نیازاست. اخوی جان با اینحال دیگر جای تردید باقی است؟ بعلم الیقین وحق الیقین برمن ثابت شده ومحقّق گشته که موعودی که منتظر بودیم پس از هزارو دویست وشصت سال ظاهرشده و حجّت تمام گشته. هرکس بخواهد منکر شود بااینهمه آیات منزل که هرورق آن معادل است باسی جزء قرآن مجید ازبی انصافی است. باری این مطلب را بکرّات مرحومه جدّه برای ما حکایت میفرمود".

پس از چندی که از دوران کوتاه اشتغال حضرت اعلی بامور کسب وتجارت در شیراز گذشت جناب حاج میرزا سیدعلی خال اعظم آنحضرت را درحالیکه بسنّ پانزده سالگی رسیده بودند به‌بندر بوشهر برده ودر حجره تجارتی خود درآنجا بشراکت مشغول کارتجارت‌داشتند.

دریکی از توقیعات مبارک باین موضوع تصریح وچنین میفرمایند :

"فلمّا بلغ سنّ هذا الفتی الی حکم فرض العلم (بلوغ) قد بلغناه الی جزیره البحر (بوشهر) سنه محمّد رسول الله من قبله وماتلی من سبیل علمکم لدی احد منکم وانّه لأمی علی هذاالشان واعجمی علی هذا الصّراط واحمدی من ذریّه رسول اللّه فی‌حکم لوح حفیظ ویشهد کل ذی‌عقل انّ مثل تلک الآیات مانزّل الّا من اللّه العزیز الحکیم."

پس از آنکه مدّت چهارسال‌باین ترتیب گذشت آنحضرت شرکت خود راباجناب خال‌تفریق نموده ومدت دوسال دیگر مستقلاً به‌تجارت پرداختند. محلّ تجارتخانه جناب خال وحضرت نقطه‌اولی دربوشهر واقع بود درسرای میمندی معروف بسرای شیخ درکنار خیابان ساحلی دریا.

حضرت نقطه‌اولی در بوشهر مدّتی قریب بچهار سال باشراکت خال وبعد مدّت دوسال مستقلاً به تجارت پرداختند ودر بالاخانه سرای تجارتخانه محل سکونت آنحضرت بود ودر آن ایّام آثار واستعداد ذاتی وفطری آنحضرت بیش از پیش ظهور و بروز نمود وبعض آثارمهمّه از ادعیه وخطب در توصیف وتعریف مقام اهل بیت عصمت وطهارت ائمّه هدی از قلم آنحضرت صادر گردید واز جهت کثرت زهد وتقوی وعبادت متمادی غالبا" در حال انزوا میگذرانیدند ومکرّر مشاهده شد که‌آنحضرت درهنگام روز وبحبوحه حرارت وگرمای سوزان دربالای بام‌بدعا ومناجات ونماز مشغول میباشند واین‌کثرت عبادت باعث مزید شهرت واعجاب جمیع تجّار و اهالی گردیده‌بود وآثار قلمی وبیانات شفاهی آنحضرت مبنی برمواعظ حسنه وپند ونصیحت و راهنمائی وارشاد مردم ومخصوصا" بازرگانان وتجّار درترک رویّه‌های غیر ممدوحه که‌درخرید و فروش امتعه بکار میبردند بیشتر برشهرت آنحضرت افزوده و سبب مزید توجّه و وثوق واحترام مردم نسبت‌بآنحضرت گردیده‌و درامور تجارتی نزد همه تجّار مورد اعتماد واطمینان قرار گرفته وارتباط تجارتی آنحضرت در بنادر فارس و بمبئی امتداد یافت. واین بیان مکرّر از آنحضرت شنیده‌شده که‌فرمودند : "هرگز برای نوشتن بربسته‌های تجارتی منحنی نگشتم مگر آنکه درهمان حال خداوند متعال را سجده‌نمودم". ودر باره اشتغال به‌تجارت از قلم آنحضرت چنین نازل گردیده‌است :

" قل انّ ما اختاره‌اللّه لمحمّد من قبل ثمّ لعلی قبل محمّد من بعد التّجاره انتم بها لتعلمون ثمّ لتعززون . سبحانک اللّهمّ فانزل برکات السّموات والارض ومابینهما علی الّذین یتجرون فی‌الارض وهم فی تجارتهم ینصفون ویحبّون لدونهم ماهم لانفسهم یحبّون اللّهمّ ارفعهم و اعززهم واغنهم من عندک انّک کنت علی کلّ شئ قدیرا" قل فمن یتجر فی‌اللّه ضمن اللّه ان یغنیه ومن اصدق من اللّه حدیثا فلتجعلنّ تجارتکم باللّه فانّ ذلک تجارتکم بمن

یظهره‌الله ان انتم بالحقّ تتجرون"

از این بیانات مبارکه‌بخوبی استنباط میگردد که‌آنحضرت باوجود اشتغال به‌کسب وتجارت درهمه‌حال وبتمام وجود مستغرق دربحر عبادت وتوجّهات قلبی بآستان الهی بوده و از ـ ماسوی‌الله فارغ و آزاد بوده‌اند .

درفصل سوم تاریخ نبیل این حکایت راکه‌خود جناب نبیل از حاج سیّد جواد کربلائی مسموع داشته‌اند مذکور وچنین مینویسند :

"جناب حاج سیّد جواد کربلائی حکایت نمود که هنگام مسافرت بهندوستان ازبوشهرعبور کردم وچون با جناب حاج میرزا سیدعلی سابقه آشنائی داشتم وملاقات مینمودم میسّرگردید که‌حضرت باب راهم ملاقات کنم ودر هرمرتبه که آنحضرت را میدیدم نهایت خضوع وخشوع ولطف ومحبّت درسیمای آنحضرت ظاهر بود که‌بهیچ عبارتی وصف آن ممکن نیست وجمیع مردم‌بطهارت اخلاق و نجابت واصالت وشدت صداقت وتقوای آنحضرت شهادت میدادند . یکدفعه شخصی امانتی برای فروش نزد آنحضرت فرستاد که‌بفروش برسانند وقیمت آنرا هم معیّن کرده‌بود. چون حضرت باب قیمت آنرا برای آن شخص فرستادند مشاهده‌کرد که‌وجه بیشتر از قیمتی است که خود معیّن کرده‌بود وآنرا بحضور حضرت باب نوشت وعلّت آنرا جویا شد حضرت باب بـــاو جواب دادند که‌قیمت امانت تو همان است که‌فرستادم چیزی زیادتر نیست. زیرا امانت تـــو وقتی باین‌قیمت رسید ومن آنرا نفروختم وتأخیر واقع شد برمن واجب بود که وجه آنرا مطابـق همان قیمت برای تو بفرستم. وهرچه صاحب مال اصرار کرد که‌وجه زیادی راپس بفرستد قبول نفرمودند ."

جناب حاج میرزا حبیب‌الله افنان دررساله تاریخیّه خود چنین مینویسد : (ازجمله‌حضرت ابوالفضائل اوقاتیکه درمصر تشریف داشتند ومشغول تألیف کتاب فرائد بودند روزی برای‌این عبد حکایت فرمودند چون مذاکره‌قبل ازاظهار امر وایّام تجارت حضرت اعلی روی ماسواه‌فداه درمیان بود میفرمودند از مرحوم حاجی سیّد جواد معروف بکربلائی شنیدم که‌فرمودند اوقاتیکه حضرت دربوشهر مشغول تجارت بودند من‌بواسطه آشنائی و رفاقت ودوستی که‌باخالوهـــای ایشان داشتم هروقت بوشهر یاشیراز میرفتم محلّ سکونت را منزل آنها قرارمیدادم روزی از روزها مرحوم حاجی میرسیّد محمّد خال بمن فرمودند که‌خواهش دارم شما قدری نصیحت بـــه همشیره زاده‌بفرمائید که‌پاره‌ئی مطالب ننویسند ونگویند که اسباب حسد مردم میشود چـــون نمی‌توانند به‌بینند که‌ازجوان تاجر عامی اینگونه بروزات علمی ظاهر شود اسباب حسد آنهـــا میگردد . خیلی اصرار کردند که‌من‌ایشانرا نصیحت کنم بالاخره جواب گفتم :

پری رو تاب مستوری ندارد چو دربندی سراز روزن بـــرآرد

عوالم لاهوتی ایشان از نصایح ناسوتی ماخارج است.)

وهمچنین مرقوم داشته‌اند :

(مخصوص سفری از اسفار که این عبد بساحت اقدس حضرت عبدالبهاء مشرّف بودم ـ

روزی بمناسبت ذکر ایّام توقّف وتجارت حضرت اعلی روح ماسواه فداه‌را میفرمودند :
حضرت اعلی ایّام توقّفشان د ربوشهر کارهای غریب میکردند شالوده بیحسابی مردمان را بکلّی خراب میکردند فرمودند . تجّاربوشهر رسمی داشتند معامله که‌میکردند بعداز ختم معامله دبّه میکردند ومبلغی تخفیف میگرفتند آمدند خدمت حضرت معامله‌نیلی کردند ومبلغ گزافی نیل خریدند پس‌از ختم عمل که‌نیل راحرکت داده د رحجره خود شان وارد کردند نوبت به دبّه رسید آمدند دبّه نمایند . حضرت قبول نفرمودند . گفتند معامله کرده‌اید صیغه خوانده اید عمل تمام شده من تخفیف نمیدهم ودبّه را از شما قبول نخواهم کرد . آنها اصرار کردند فرمودند مطلب همان است که میگویم عرض کردند رسم مملکت است . فرمودند خیلی رسومات غلط عنقریب موقوف خواهد شد . آنچه ابرام کردند قبول نفرمودند باز تجّار اصرار کردند فرمودند تنخواه گران است . پس بدهید . دبّه قبول نخواهم کرد عرض کردند رسم اینجاست فرمودند میخواهم این رسم را موقوف کنم عرض کردند اجناس که‌خریده‌ونقل د رحجره‌شد هرگاه مجدّداً از حجره عودت دهنده اسباب بی‌اعتباری تاجر فراهم خواهد آمد فرمودند مختارید قبول‌کنید ودبّه نکنید باز عرض کردند رسم مملکت است فرمودند این‌رسم رامن موقوف میکنم .
حضرت عبد البهاء روحی لرمسه‌الأطهر فداء فرمودند بالأخره نیل رافرستادند آوردند ودبّه را قبول نفرمودند وخیلی آداب سخیفه آنها را د رایّام تجارت بوشهر ترک دادند (بعد فرمودند) طولی نکشید یکنفر از خالوهای مبارک آمدند بوشهرهمان تجّارکه نیل را پس داده‌بودند آمدند نزد خالوهای‌حضرت بنای شکایت را گذاردند که‌اعتبار ما را فلان کس زایل کرده معامله‌نیل کردیم حسب المعمول خواستیم دبّه نمائیم قبول نکردند فرستادندنیل را از حجره ماعودت دادند . این‌نقره برای ماتجّار وهن بزرگی بود قدری ایشان رانصیحت نمائید که اینگونه‌کارها رادیگر نکنند . خال حضرت را نصیحت کردند که چرابمیل مردم‌راه نمیروید ورسم معمول مملکت را بهم میزنید . فرمودند حال هم هرگاه بخواهند معامله‌کنند و بعد دبّه نمایند باز قبول نخواهم‌کرد . باری آنروز روز بسیارخوشی بود حضرت‌عبد البهاء ارواح العالمین فداه خیلی تبسّم فرمودند ومکرّر فرمودند که‌حضرت اعلی قبل از اظهار امر فرمودند خیلی آداب را تغییر خواهم داد.) .

۱ ــ جناب میرزا محمد حسن بشروئی (حرف حی)

ایشان برادر کوچکتر جناب ملا حسین وفرزند ملاعبد اللّه صبّاغ بوده است جوانی بود بسیار متواضع وفروتن وبی‌نهایت شجاع ودلیر ودارای قوّت ایمان بی‌نظیر وازلحاظ شهامت وصداقت مانند برادر بوده است. درمعیّت برادر مدت ۱۱ سال درکربلا اقامت نمود وپس از فوت مرحوم کاظم رشتی بمسجد کوفه رفته چهل روز بروزه داری وریاضت مشغول وسپس باجناب ملّا حسین (برادر) ومیرزا محمّد باقر (دائی‌زاده) به‌نجف وازآنجا بشیراز مسافرت فرموده و بشرف لقای حضرت نقطه‌اولی روح ماسواه فداافائز وجزو حروف حی محسوب گردیدند در مقابل برادر همیشه خود راحقیر شمرده ودر فکرآن بود که خدمتی بسزا به‌برادر نماید و همچنین درموقعیکه حضرت نقطه درشیراز درب منزل رابروی یارواغیاربسته وخانه‌نشین شده بودند این سه‌نفر (ملّا حسین ــ میرزا محمّد حسن ــ میرزا محمّد باقر) دراصفهان متوقّف بودند ازشنیدن این موضوع بی‌نهایت ناراحت شده فوراً باتبدیل لباس وعمامه بسمت شیراز حرکت ونرسیده بشهرمیرزامحمّد حسن جهت تحصیل اجازه بمنزل جناب خال اعظم رفته و پس از کسب اجازه اطّلاع به‌برادر وخالوزاده داده‌بطور حکمت وارد منزل خال گشتند و مدتی رادرآنجا اقامت نمودند وچون ازمنزل مزبور راهی به‌بیت مبارک داشت شبهاتاصبح از محضر مبارک استفاده کاملی‌کرده بعد ازمدّتی‌بکربلا عزیمت وآن موقعی بود که حضرت طاهرهٔ قصد حرکت بایران راداشت لذا خواهروماد رخود راکه‌قبلاً درکربلا سکونت داشته بودند درمعیّت طاهره بایران آورد ودرقزوین ازطاهره جداشده بطهران آمدند وسپس بخراسان حرکت وآنهارا دربشرویه اقامت داد.

جناب میرزا محمّد حسن موقع فتنه حسن خان سالار (پسرآصف الدوله) وسروصدای ملاهای مشهد ومهارکردن کربلائی‌حسن ولد صادق (یکی ازاصحاب) حضورداشت و در رکاب برادربمازندران رفت وفداکاری وشهامت بسیاری ازخود بروز داد ودرتمام غزواتی که برادر رود یگران نمودند اوپیش جنگ اصحاب وجلودار مجاهدین بود ودرجنگ قادیکلائیها که دربند و امربسمت مزار شیخ طبرسی هجوم نمودند مردانگی ورشادت فوق‌العاده بخرج داد. درجنگ عبداللّه‌خان هزارجریبی وسایرسران مازندران مانند حبیب اللّه خان و ابراهیم خان پسر بیگلربیگی بارفروش وغیره که‌چندین هزارنفرازسمت قریه‌افرا بقلعه‌طبرسی هجوم‌کرده بودند ایشان سواره مجاهدت بی‌نظیری نموده وشجاعت فوق‌العاده‌از خود بروز داد بطوریکه قوای عبد اللّه خان وسایرین شکست خورده عزیمت نمودند ولی ایشان با حبیب اللّه خان افغان که‌قوایش تانفس آخر درقریه باقی ومیجنگیدند مصادف شد حبیب اللّه خان تفنگ خود رابروی ایشان خالی نمود چون باروت نم کشیده‌بود درنرفت. میرزا محمد حسن شمشیری حواله اونمود شمشیرچون بندنداشت ازدستش خارج ولی باطپانچه که‌در کمرداشت بدوحمله کرد وطپانچه هم چون باروتش نم کشیده‌بود درنرفت ولی اوبحبیب اللّه

خان فرصت نداده ازاسب خود باجست وچالاکی غریبی بروی اسب حبیب اللّه‌خان پریده یاته‌طپانچه بقری بسرش کوفت که‌مغزش متلاشی وازاسب بزیرافتاد . قوای حبیب اللّه خان همینکه سردار خود راکشته‌دیدند سنگرها راتخلیه کرده‌پابفرارگذاشتند ودراین موقع فتح نصیب اصحاب شد وهمگی بقلعه مراجعه نمودند .

آقامیرزا محمّد حسن در شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۵ که اصحاب بارد وی‌عباسقلی خان لاریجانی شبیخون ومنجربشهادت جناب باب الباب گشت فداکاری وشجاعت بی‌نظیری از خود بروز داد که پس از یکی دوروز حضرت قدوس عمامه سبزملاحسین رابرسروی نهاده و شمشیر اورانیزبدستش‌سپرده وبعضی گویند منسب سرداری‌اصحاب قلعه رانیزباو محوّل فرمودند ولی بعضی ازمورخین راعقیده برآنست که‌چون درآنشب زخم فراوان وتیر زیاد خورده بود که‌میرزامحمد صادق قائنی مشغول بمعالجه ومداوای ایشان بوده‌است وتا روز خروج ازقلعه که‌سه (۳) ماه ودهه (۱۰) روزطول کشید بهبودی کاملی حاصل نکرد ولی بعضی اوقات باآن بدن مجروح بمیدان رفته شجاعت هائی ازخود بروز میداد . آمیرزا ابوطالب شهمیرزادی راجع‌بشهادت ایشان‌درتاریخ خود مینویسد (روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی که‌همه‌ماازقلعه خارج شدیم وبسمت اردوی دولتی رفتیم آمیرزا محمد حسن همراه مابود ولی روزپنجشنبه۱۷ جمادی الثانی موقعی که‌دشمن میخواست شلیک دسته جمعی کند ایشانرا ازجمع اصحاب خارج کردند وپس ازشلیک، مغلوبه ملعونی ایشانرا شناخت ودرهمان صحرا (مقصود میدان قریه دزواست که‌همه اصحاب درآنجابودند) شهیدش نمودند . آمیرزا محمد حسن عیالی اختیارنفرمود ونسلی ازایشان باقی نیست و واین قسم که‌معلوم است درسن سی‌ودو (۳۲) سالگی شهید شده‌اند .

خلاصه‌ایشان ازحروف حی هستند که‌در رظلّ حضرت قدوس شهید گشتند .

ملاجلیل ارومیه‌ئی (حرف حی)

ایشان یکی ازفضلا ودانشمندان آذربایجان وازلحاظ عقیده شیخی وازتلامیذ بسیار محرم جناب سید کاظم رشتی بود . عالمی‌بتمام معنی و واعظی بی‌نظیربوده‌است ونزد مرحوم سید احترام بسزائی داشت . پس ازفوت آن مرحوم همینکه ندائی شنید بشیراز شتافته وحضرت باب رازیارت کرد وجمیع علائم راچون درروجود مبارکش منطبق دید لذا بشرف ایمان فائزوجزو حروف حی محسوب گردید وحسب الامر مأمور به‌تبلیغ شده به آذربایجان شتافت وسپس بقزوین آمده سکونت اختیار کرد ونفوسی ازاهالی قزوین رابشریعه الهیه هدایت نمود . ظهور الحق ازقول ملاجعفر قزوینی چنین نوشته (که‌ملاجلیل اردوبادی بعد ازبردن حضرت رب اعلی‌بماکو بقزوین تشریف آوردند ودرخانه حاجی ملا ابوتراب واعظ منزل کردند وچون این‌خبررا حقیر شنیدم هم‌خودم بخدمتشان رسیدم وهم

جمعی را از اغیار خبرکردم که بخدمتشان رسیدند وبکرّات خدمتشان رسیده سئوالات کردم درجواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطمینان نداشتند ایشانرا بخانه خود برده و شبی چند بخدمتگذاری مشغول بودم الحق عند اللّه وعند اولی الامر جلیل القدر بودند که درحقشان ربّ اعلی روح ماسواه فدا فرموده‌اند ماصغر جسمک وکبرسوّلک ومدّتی در قزوین ماندند وتأهّل اختیارنمودند یعنی آقاهادی پسرحاجی الهوردی وحاجی اسد اللّه علیهمابهاءاللّه زنی ازخویشان خود باو دادند ومتحمّل مخارج شدند واصحاب نیزمعاونت میکردند ودرحکایت حاجی ملاتقی برغانی فرار بمازندران نمودبدرجه‌شهادت رسید).

حاج معین السلطنه تبریزی نوشته‌است (سبب اینکه اغلب ناس قتل حاج ملاتقی رابر بابیه منسوب داشته‌اند این بود که قبل ازوقوع قتل ملاجلیل ارومیه‌ئی بقزوین ورود کرد وبه عادت مألوفه‌برتبلیغ قیام واغلب انظارمردم متوجّه وی‌گشت وحاجی ملامحمد تقی چون ازقضیه آگاهی‌یافت فرستاد ایشانرا جبراً بمنزل خویش برده بدون گفتگووپرسش شروع بفحّاشی‌نمود وباین هم قانع نشده چوب وفلک خواسته ملاجلیل رابچوب بست وطایفه فرهادی چون‌خبر شده مخصوصاً حاجی الهوردی وبرادرش حاجی اسد الله باجمعی دیگربخانه حاج ملاتقی ریخته باوی ازدرخشونت بیرون شدند وکلمات درشت گفتند وملاجلیل راازآنجابرداشته بخانه خویش‌آورده وبه‌پرستاری‌وی اشتغال ورزیدند . چون بابیه ارادت کاملی‌بملاجلیل داشته‌اند واورایکی ازعلمای بیان میدانستند ازاین راه درانظارمریدان حاج ملاتقی برغانی درمظان اتّهام قتل وی واقع شدند این بود که‌ملا جلیل گرفتارنشود به‌مازندران شتافت.)

خلاصه جناب ملاجلیل موقعی که‌اصحاب درکاروانسرای سبزه میدان توقف داشتند با ملا صادق رشتی وملااحمد ابدال مراغه‌ای وآقامحمّد مهدی قزوینی وآقامیرزا محمدعلی قزوینی خدمت جناب باب الباب رسیده وباصحاب ملحق گشتند ودرتمام محاربات دفاعی قلعه مشارکت نموده ودرروز عید قربان که‌حضرت قدّوس امرفرمودند باید اصحاب نماز عید بگزارند وهمگی روبقبله ایستاده اقامه نمودند ملاجلیل قبله خود راحضرت قدّوس قرارداد وبسمت بقعه که‌حضرت درآنجا تشریف داشتند نماز گزارد . ملاجلیل درتمام معارک و میادین جنگهای دفاعیه قلعه مانند کوه برجای خود محکم ومستقیم وبااینکه جسماً ضعیف ولی بینهایت رشید وشجاع بوده‌است درشبی که‌قراربود جناب باب الباب بجنگ عباسقلی خان لاریجانی بروند واصحاب راموعظه ونصیحت وآماده برای فداوشهادت مینمودند ملا جلیل درکمال سرور وفرح اصحاب رابوسیده ووعده‌ٔ جنان ودیدار لقای محبوب میداد بالاخره همینکه نصفه شب شد درکاب باب الباب بمیدان شتافته وداد مردانگی بداد تا بالاخره شهید گردید . روز بعد که ۱۰ ربیع الاول ۱۲۶۵ بود همینکه اصحاب برای آوردن نعش شهدا بمیدان حرب رفتند مشاهده‌کردند که اعداء رأس جناب ملاجلیل را

بریده وجسد ش رانیز آتش زده اند لذا آن جسم مطهّر رابقلعه آورده باسایرشهدا مدفون ساختند . ایشان درظلّ حضرت قدوس بشهادت رسید .

ملا احمد ابدال مراغه‌ئی (حرف حیّ)

ملا احمد ابدال مراغه‌ئی مسکنش مراغه ومرد بسیار فاضل ودانشمند ویکی از شاگردان مشهور آسید کاظم رشتی بوده وظهور الحق درباره‌اش چنین نوشته (درمراغه قبل ازطلوع فجر ظهور،عالم نحریر ومدرّس وواعظ شهیر منورالضمیر حاجی ملاعلی اکبرحوزه علمیه‌فراهم کرده بساط درس ووعظ گسترده داشت واهالی رابقرب ظهور حجّت عصرد لالت نموده بشارت میداد وجمعی ازفضلا وواعظین درپرتوتربیتش سربرکشیدند وعامه مردم آنحدود بانتظار ظهور موعود روزمیشمردند وهنگامیکه ندای این امرشنیدند پی‌تجسّس وتحقیق گرفته‌جمعی کثیر فائز بعرفان وایمان شدند وبعدا" دچار تضییقات وبلیّات گشتند ازآنجمله ملااحمد ابدال اعتقاد وارادت کامله باستاد داشت وپس ازفوت وی بعراق عرب شتافته استفاضه ازانوار وآثارحاجی سید کاظم رشتی نمود وازاصحاب وارسته‌اش بشمارآمد ودرجوارش بکربلا بماند تاهنگامیکه آن سید جلیل وفات کرد وصیت حضرت باب اعظم شنید وازشدّت انتظار وقوت یقین بلاتأمّل باهمان نعلین وعصاکه‌برپاودست داشت بشیراز دوید وبزیارت منظورو مقصودش رسید وبشرف ایمان بدیع نازل شده ازحروف حی محسوب گردید وازآن پس پیوسته برای نشراین امرد رمسافرت بود وچند بارخود رابمحضر آن بزرگوار رساند مامور ابلاغ امرو واسطهٔ ایصال توقیعات وآثار بعلماء گشت(۱) وتوقیعات کثیره بعنوان وی ازقلم اعلی صدور یافت ازآن جمله توقیعی است که‌درایام سجن ماکو درجواب عریضه سئوالیه‌اش در باب آیه مودّت فی‌القربی ازقرآن مجید صدوریافت .)

---

(۱) حضرت ربّ اعلی ازسیادهن (تاکستان فعلی) توقیعی بشاه ووزیرمرقوم داشتند ولی جوابی نرسیده وچند نامه دیگرمرقوم وتوسط ملااحمد ابدال مراغه‌ئی برای ۴ نفراز علمای قزوین بشرح ذیل ارسال داشتند . اول ملا عبدالوهّاب قزوینی که دونفرازپسرهایش ازحروف حی بودند (میرزامحمدعلی ــ میرزا هادی) ولی خودش ملاحظه کرد جواب ندادند دوم حاج ملاصالح برغانی که‌دوتن ازصبایایش ازمومنین معظم اولیه این ظهور (حضرت طاهره قرةالعین که‌فخررجال وسرحلقه حروف حیّ وخواهرش مرضیه‌خانم هم ازموءمنات بواسطه ایشان بود) پدربابین علت ترسید جواب نداد . سوم حاجی سید تقی قزوینی چهارم ملا تقی برغانی (عمووپدرشوهرقرةالعین) که‌اززیارت توقیع مبارک برآشفته ونامه‌راپاره نمودودرشت گفتن آغاز کرد . ملااحمد ابدال درمراجعت کیفیت اطوار آن آخوند فاسق را رابحضور مبارک عرض نمود حضرت فرمودند مگرد رقزوین کسی نبود که‌به‌دهن اوبزند .

جناب ملا احمد ابدال ازشدّت ایمان واخلاصی که داشت همه‌جا اطاعت امر و رضای حضرت نقطه اولی رانموده در کل مواقع خطر حاضربود ودر موقع صدور حکم (علیکم بـــارض الخاء) بخراسان شتافت ودر واقعه بدشت نیز حضور داشت وبین راه خراسان در ظـــل رایات سود قرارگرفته به‌مازندران برفت ودر شب خسروی در جنگل گم شد باملا ابومحمد میامنی جلوافتاده ازجنگل خارج گشتند وچند روزی سرگردان تا از راه لاریجان بطهران رفتند . ملا ابومحمد بمیامی رفت ولی ملا احمد بعد از چندی باملا حسن بجستانی رفیق راه شـــده مجدّد بقلعه‌طبرسی برآمده وباصحاب ملحق گردید وجزو اصحاب در محاربات دفاعیه‌بسیار کوشید تاشربت شهادت رانوشید . ایشان ازجمله حروف حی هستند که در ظل حضرت قدوس بشهادت رسیده‌اند وچون عیال نداشت ازاونسلی معلوم نگردید .

میرزا محمدعلی قزوینی (حرف حیّ)

حاج ملاعبدالوهّاب پیشنماز قزوینی رادوپسر بود که‌یکی میرزا محمّدعلی که‌شخص بسیار فاضل ودانشمند ومایه افتخار شهرقزوین وشوهرمرضیه (خواهرحضرت طاهره) بود ودیگری بنام ملاهادی‌این دوبرادر از کربلا بشیراز شتافته ودرک زیارت حضرت نقطه اولی رانموده موفق بعرفان وایمان ودرزمره حروف حیّ محسوب گشتند . درموقعیکه میرزا محمّدعلی ازکربلا قصد رفتن بشیراز راداشت حضرت طاهره مکتوب سربسته‌ئی باو داد که‌پس از تشرّف آنـرا بحضور مقدسش تقدیم دارد ودرآن شعرمعروف صحبت لاری (لمعات وجهک اشرقت) را گنجانده بود همینکه میرزا محمّدعلی مکتوب مزبور را بحضور حضرت اعلی تقدیم داشـــت طاهره راحروف حی محسوب فرمودند آقامیرزا محمّد وملاهادی پس ازمدّتیکه درشیرازتشریف داشتند مراجعه بکربلا نموده بتبشیر وتبلیغ امرپرداختند وسپس بقزوین آمده‌وسکونـــت نمودند . میرزا محمّدعلی درعالم امرخدماتش ممتاز بوده وموقعیکه مأمورین دولتی حضرت نقطه اولی راباذربایجان میبردند درقریه سیاه دهن و(تاکستان فعلی) بحضورمبارک مشرّف گردید وهمچنین دروقتیکه جناب باب الباب واصحاب اودرخراسان اجتماع نمـوده بودند میرزا محمّدعلی بخراسان رفته ودرفتنهٔ مشهد حضورداشت وسپس درموکب حضرت قدّوس ازمشهد سمت مازندران حرکت ودربدشت باتّفاق حضرت قدوس خضوریافت‌وپس از واقعه بدشت بمازندران رفت وداقعه نیالانیز بوده‌است که‌ازآنجا درمعیّت حضرت قدّوس درساری منزل میرزا محمد تقی ساری مجتهد مشهوربستون کفرمدّتی محبوس گردید سپـــس مستخلص شده ودرموقعیکه جناب باب الباب واصحاب درکاروانسرای سبزه‌میدان بارفروش توقّف فرموده‌بودند باتّفاق چند نفرازمؤمنین بدانجا وارد وبخدمت حضرتش مشرّف وباصحاب رایت سود پیوست ودرشب خسروی درجنگل راهرا گم کرده باتفاق ملاصادق مقدّس ومـلا جلیل ارومیه‌ئی قبل ازسایراصحاب بقلعه برآمد ودرجنگـهای قلعه دلیرانه بمدافعـــه

پرداخت ودرشب نهم ربیع الاول ۱۳۶۵ هجری قمری که حضرت باب الباب شهید گردید اونیز بشهادت رسید ایشان ازجمله حروف حی هستند که درظلّ حضرت قدوس به‌شهادت رسیده‌اند .

ملا محمود خوئی (حرف حیّ)

ایشان نیز ازمعاریف بابیه وبراد رملامهدی خوئی هستند که‌د رابتدای امرهمینکه‌ندای مبارک حضرت نقطه اولی ازشیراز بلند شد بدان سوی از کربلا دویده وبشرف لقا فائزوجزو حروف حی محسوب گردید . درواقعه مازندران نیز باتفاق کربلائی حسن میلانی وحاج محمد میلانی موقعیکه حضرت قدّوس درقلعه تشریف داشته‌اند بقلعه طبرسی برآمده وبه اصحاب ملحق گشت درجنگ واسکس فداکاری بیسابقه‌ٔ ازخود بروزداد وهمینکه اصحاب ریختند درب محبس شاهزاده مهد یقلی میرزا فرمانده ارد وراشکستند ودرتاریکی‌باینطرف وآنطرف شمشیر میزدند وصدای محبوسین بلند شد مخصوصاً ضجّه ملا یوسف اردبیلی در آن حین ملامحمود فریاد کشید که‌نزنید تابه‌بینیم اینها چه‌کسانی هستند همینکه اصحاب دست نگهداشتند معلوم شد ملا یوسف اردبیلی است که‌درزندان شاهزاده محبوس است و شرح حال ضمن شرح حال ملا یوسف اردبیلی متذکر میشود .

خلاصه جناب ملامحمود خوئی درجنگ عباسقلی خان لاریجانی (شب ۹ ربیع الاول) ملا محمود تانصفه‌های شب بخواب نرفته دروجد وسرور بود وطوری حالت جذبه وشوق با و دست داده بود که تاموقع حرکت هرآن آرزوی شهادت زاداشت وهمینکه‌بمیدان رفت درر رکاب جناب باب الباب دادمردانگی واستقامت بداد تاشهید گردید وجنازه‌اش رافردا عصری (۱۰ ربیع الاول) بقلعه آورده پهلوی سایرشهدا خواباندده سپس بامرحضرت قدّوس دفن نمودند . ایشان ازجمله حروف حی هستند که درظلّ حضرت قدّوس بشهادت رسیده‌اند .

آقاسید حسین کاتب وحی (حرف حیّ)

جناب آقاسید احمد یزدی (پدرآقاسید حسین کاتب وحی حضرت نقطه‌اولی) چنانچه درجلد ۲ تاریخ واقعه قلعه طبرسی مذکورداشتیم مردی بودعالم ودانشمند وازفضلای شیخیه ودرزمره‌ٔ شاگردان مرحوم حاجی سیدکاظم رشتی که‌بواسطه جناب ملاعلی بسطامی دراوانیکه باعائله ساکن کربلا بود بشرف ایمان فائزگردید وبینهایت بحضرت قرةالعین علاقه داشت وباتفاق ایشان تاهمدان آمد وازموکبش درآنشهر جدا شده بطهران رفت کرفتارشد بمحضرحضرت‌بهاءالله شتافت وسعی درخلاصی موقعیکه قرةالعین درقزوین بواسطه قتل ملاتقی برغانی آن مخدّره دوران نمود . ایشان

دارای ۳ پسر بود .

اوّل آقاسید حسین که‌یکی از مهمترین اصحاب وکاتب حضرت نقطه اولی شد . دوّم آقاسید حسن که ازمتقدّمین موءمنین وتوسط پدر وبعضی ازاصحاب بایمان بدیع فائزگشت. سوم آقامیرزا محمدعلی که‌خیلی کوچک بود . آقاسید احمد در هنگام اجتماع اصحاب در بدشت حضور یافته وپس از خاتمه آن واقعه بامیرزا محمّدعلی که ده‌سال داشت بمازندران وازآنجا باصحاب قلعه طبرسی پیوست ودر زمانیکه اصحاب قلعه ازهرطرف محاصره ورفت‌و آمد مقطوع وبداخل آن محوّطه گلوله توپ میانداختند گلوه‌توپی بدرون قلعه آمده سرویک دست میرزا محمّدعلی راکه آن موقع یازده ساله شده‌بود برد واین طفل درحضورپدرش مانند مرغ سربریده‌پرپرزده وبخاک وخون میغلطید تاعاقبت جان داد وجمال قدم جلّ جلاله درلوح ورقا میفرمایند قوله‌تعالی (. . . اخوی جناب آقاسید حسین حرف حی علیه من کل بهاء ابهاء یازده‌ساله بودند که‌رأس اوراظالم بیباک‌بگلوله توپ برداشت) وآقاسید احمد نیز ایامیکه اصحاب محوّطه قلعه راتخلیه وبمیدان درزوا رفتند واونیزجزو اصحاب بوده که‌روزپنجشنبه۱۷ جمای الثانی ۱۲۶۵ هجری درمذبحه عمومی بشهادت رسید . واما آسید حسین که‌درشیراز بحضور مبارک حضرت نقطه‌اولی مشرّف گردید ازجمله حروف حی محسوب وحضرت اعلی بایشان وملاعبدالکریم قزوینی وشیخ حسن زنوزی وسایرین امرفرمودند که‌باصفهان بروند وآقاسید حسین ازاصفهان بکتابت وحی مفتخرود رهنگام مسافرت بنحو تقیه بابرادرش گاهی قبلا وگاهی بعداً وگهی معاً ملتزم ورکاب مبارک بودند خلاصه ایشان بکاشان آمد وحسب دعوت حاجی میرزا جانی بحضورمبارک مشرّف گشت وروزنهم نوروز که مطابق بایازدهم ربیع الثانی ۱۲۶۳ هجری قمری (۲۹ مارس ۱۸۴۷ میلادی) که‌حضرت راازکاشان بقریه کلین آوردند آقاسید حسین (کاتب) وبرادرش آقاسید حسن وملاعبدالکریم وشیخ حسن زنوزی بعداً ازکاشان بحضورحضرت مشرّف گشتند وحضرت بدانهاامر فرمودند که‌درکلین توقّف نمایند .

همینکه حضرت‌باب رابسمت آذربایجان حرکت دادند وطبق موافقت دولت حضرتش توانستند دونفر رابعنوان پیشخدمت وملازم نگاهدارند لهذا آن حضرت آقاسید حسین وبرادرش آقاسید حسن رابعنوان ملازم برگزیدند درتبریز وماکو این دونفرملازم هیکل مبارک بوده‌اند وآند و هیچوقت بدون اجازه بمحضرمبارک داخل نمیشدند ودرماکوگاهی‌آقا سید حسین وگهی آقاسید حسن باماُمور ازقلعه بشهرماکوبرای خرید مایحتاج میرفته‌اند واصحابی که‌ازراه دوربرای زیارت وتقدیم عرایض میآمدند زیارتشان باسختگیری ماُمورین درابتدای امر میسّر نبود ولی چون شیخ حسن زنوزی قبلا درمسجد ماکو اقامت کرده‌بود موءمنین عرایض خود راوسیله اوتقدیم واوهم موقعیکه آقاسید حسین ویااخویش آقاسید حسن ازقلعه بشهرمیرفته وازجلوی مسجد عبورمیکردند توسّط آنها بمحضر مبارک ارسال و روز

بعد بهمین ترتیب جواب رامیگرفت. وچنانچه‌معلوم گردید حضرت باب درماکوسید حسن راازخود دور وطرد فرمود فقط آقاسید حسین رابملازمت وکتابت نگهداشتند ودرلوحی از الواح صادره ازقلم جمالقدم جلّ‌جلاله دروصف این دوبرادر مذکور قوله‌تعالی (قد کان عند ربّکم الرحمن فی‌سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بید الفضل واطرد الحسن بید العدل مع ان له عند محبوبی ومبشری شان من الشئون ... الی آخر)

درحبس چهریق هیکل مبارک هم‌آقاسید حسین کاتب وحی ملازم هیکل اطهربود و همینکه حضرتش را ازچهریق به‌تبریز آورده ودرحجره‌ئی محبوس داشتند آقاسید حسین‌نیز درزکاب مبارک درحبس بود وچون حضرت اعلی رامحمّد حسنخان فراشباشی برای صدور جکم قتل بدرب خانه علماء حرکت داد آقاسید حسین‌عرض نمود که تکلیف بنده‌چیست فرمودند بهترآنستکه تواقرار نکنی وکشته نشوی تابعضی امورکه جزتواحدی مطّلع نیست بموقع بااهلش اظهارکنی. معین السلطنه تبریزی درتاریخ خودش نوشته (که‌آقاسید حسین یزدی کاتب وحی بفراشباشی نیزاظهارداشت من سیدی هستم‌فقیر ومحتاج معاش یومیه چون پیروان این‌سید باب متکفّل امرمعیشت من وبرادرم هستند ومرابجهت تحریر کلمات سید باب اجیرنموده‌اند ازاین جهت من سفراً وحضراً بخدمات تحریریه این سید مامور ومعذورم نه‌باد ولت مخالفتی ونه‌باکسی معارضه دارم شخصی هستم نویسنده اگربشمانیز لازم شد وکفالت امرمعاش مرافرمائید درخدمات شمانیزحاضرم... چه تقصیری که‌باعث ریختن خون‌من شده باشد ازمن سرزده‌است. فراشباشی ازسخنان وی مجاب شده بر حضّارگفت ماراچه براین واداشته‌است که‌این‌سید بی‌تقصیررابقتل رسانیم چنانکه خود گوید خدمتکاربوده‌است واگرخدمت باعث قتل شود من نیزخدمتکاروزیرنظام هستم) باری آقاسید حسین ازکتمانی که‌نمود مصون ومحفوظ ازقتل ماند ولی مدّتی درتبریز توقیف بوده‌است وظهورالحق نوشته (درجواب سئوالات قنسول روس مقیم تبریز که‌وی رانزد خود ش برده — تحقیق ازحالات حضرت نقطه‌اولی وامررجدید نمود گرچه درجواب بامراعات احتیاط سخن گفت‌ولی‌تااندازه گفتنی‌هاراگفت وبرخی ازآثارداد وبالاخره اوراازتبریز بطهران برده و حبس نمودند.)

خلاصه آقاسید حسین دراثر کتمان‌آن جواهرعلومیکه درخزینه سینه مخزون داشت بعدا بطالبین ومستحقّین داد وبعضی ازاسرار امررابااهلش رسانید وحضرت اعلی درتوقیع ازل اورا مأمور فرمودند که‌ازسید حسین کاتب که‌حامل جواهر علم الهی‌است آنچه‌را نمیداند بپرسد وهمچنین برؤسای بیان امرمیفرمایند که‌ازجناب آقاسید حسین کاتب که تلقاء عرش بوده سئوال نمایند چه که‌شما عارف بمراد الله نیستید آقاسید حسین درحبس طهران مدّتهابوده ومخارج ومایحتاج ایام محبس وی راجمال مبارک تأمین میفرمودند تا اینکه وقایع رمی‌شاه درروز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری رخ داد وعدّه‌ئی ازبابیها

منجمله جمال مبارک د ستگیر وبسیاه‌چال افتاد ند ود رهنگام قتل عام بابیه د رطهـــران و نیاوران آقاسید حسین بااینکه د راین واقعه مد اخله بلکه اطّلاعی هم‌از اوضاع ند اشـــت بشهـادت رسید چنانچه روزنامه وقایع اتفاقیه شماره ۸۲ مورخ پنجشنبه ۱۰ ذیقعده ۱۲۶۸ هجری قمری‌مینویسد :

"سید حسین یزدی رامقرب الخاقان اجود ان باشی (مقصود عزیزخان سرد ارکل‌است) ومیران پنجه وسرتیپان وسرهنگان بشمشیرگذ راند ند" .

حضرت ولیّ عزیزامراللّه د رجلد ۲ لوح قرن میفرمایند (سید حسین کاتب وحی وانیـــس و جلیس حضرت باب د رایام سجن وحافظ وحامل وصایای آنسید ابرار وشاهد وقایع معجـــز آسای شهـادت حضرتش نیزد رهمان اوان طعمه شمشیر گشت) ود رجای د یگر میفرماینـــد (تند باد حوادث وانقلاب که حضرت بهاءاللّه راد رقعر زند ان افکند وشعلهٔ پرنـــور و حوادث ظاهره راخاموش نمود کاتب وحی ومصاحب حضرت اعلی د رجبلین ماکووچهریق آقا سید حسین یزدی ملقب بعزیز رانیزد رد ام عوانان گرفتار وبشهـادت کبری فائز ساخت این عاشق پرجذبه جمال مبین ود لباخته آن‌روی نازنین صاحب مقام ومنزلتی رفیع ورزین بود و د رتعالیم وآثارمولای خویش تمعّن وتبصّر فراوان د اشت ومحل وثوق واعتماد آن سید ابرار بود هرچه اولیای امور خواستند ویرا ازصراط مستقیم منحرف و وسائل نجات واستخلاص‌اش رافراهم سازند اعتنانمود وبکمال حب وشوق نیل بمقام منیعی راکه‌هنگام شهـادت حضرت باب د رسربازخانه تبریز ازآن محروم وبی‌نصیب مانده بود خواستار گرد ید . آقاسید حسین د رهمان احیان که‌حضرت بهاءاللّه د رسیاه‌چال طهران محبوس بود ند اوهم د رهمان زندان بقید افتاد ود رحالیکه خاطرات مصاحبت مولای خویش راد رایام سجن آذربایجان د رصفحه ضمیررمرتسم مینمود ازمحضر مقدّس جمال اقد س ابهی کسب فیض میکرد وتسلّی وتشفّی‌خاطر میجست تا عاقبت د راثر خونخواری وقساوت عزیزخان سرد ارکه طاهره‌مطهّررابشهـــادت رسانید آن شیفتهٔ د لیر احد یّه نیز برتبه منیعه فد افائز گرد ید و بملکوت انوارپروازنمود .)

شهـادت ایشان گرچه روز معیّن آن معلوم نیست ولی ازروز ۳ الی ۹ ذیقعده ۱۲۶۸ هجری قمری د راین شش روزه بوده‌است وایشان قریب به‌چهارسال اخیر ایام حیاة‌حضرت نقطه‌اولی کاتب وحی ومطلّع براسرار این ظهور بوده‌وبلقب‌عزیز مفتخر ومشتهرگشتند .

ملا یوسف ازد بیلی (حرف حیّ)

ایشان ازاجلّه علماء وواعظ بی‌نظیر وخطیب بی‌بد یل ویکی ازبهترین ومبرّزترین شاگرد ان مرحوم شیخ احسائی وحاجی سید کاظم رشتی وبطورکلی محرم اسرارنورین نیرین بوده ـــ است بطورکلی ملا یوسف د راغلب مجامع اظهارمید اشت که‌شیخ وسید د ونفرمبشّر قائـــم موعود ند وبطوری د راظهارات خود مصرّ بوده که بعضی ازشاگرد ان رسید رشتی نـــزد ش

شکایت برد ند وسید ایشانرا نصیحت وسفارش نموده که این اسرارا نزد هرکس اظهارند ارد مخصوصا باد ست باوفهماند که ذکراین اسرار سبب قتل اوخواهد شد . بعد ازوفات سید،ملا یوسف مدت چهل روز د رمسجد کوفه معتکف شده وبروزه ونماز ومناجات اشتغال ورزید و سپس د رنهایت بی‌صبری منتظر ظهور موعود گشت تااینکه بشیراز رفته بشرف لقافائزوتصدیق امرنمود جزو حروف حی محسوب گرد ید وبرحسب امر مبارک مأ مور تبلیغ شده به‌یزد رفت و بی محابا د رمسجد مصلّی بالای منبر علناً بتبلیغ وتبشیر امرمشغول گشت. مردم هیاهو نموده وقصد قتلش را د اشتند . آقاسید حسین امام جماعت مسجد مزبور که‌نسبتی بامیرزا احمد ازغند ی د اشت ومرد ی سلیم النفس وباتقوی بود (همان کسی است که‌ملا صادق مقدس را نجات د اد) ا ورا ازچنگ مردم قشری‌متعصّب یزد نجات د اده بیرون برد لذاملا یوسف بکرمان رفت وعلناً بنای تبلیغ وهد ایت نفوس راگذ اشت حاجی محمد کریم خان کرمانی (رئیس شیخی‌ها) بمقاومت امربرخاسته مانع شد که د رآنشهر زیست کند ومردم را برعلیه اوبشورانید ولی حاج سید جواد کربلائی که‌شرح حالش د ر صفحه ۴۷۱ جلد ۲ مصابیح هد ایت مذکور د رکرمان بینهایت متنفذ القول بود ند ملا یوسف رامساعدت نموده وبسمت خراسان روانه‌اش کرد . ملا یوسف ازخراسان بسمت آذربایجان توجه بد واً بقزوین ورود وازآنجا بمیلان سفر نمود وجناب ایشان سبب تبلیغ اهالی میلان گرد ید ابتدا رفته د رمسجد میلان موعظه نمود ولی کشف مطلب ننموده ورفت فقط ماد ه‌ٔ مردم رامستعد کرد بعد ازششماه د وباره‌رفت و کشف مطلب کرد که‌اکثراهل میلان بمقام تصد یق آمد ند بعد بعضی‌هاملاحظه امواج امتحانات رانموده عقب کشید ند .

حاج معین السلطنه تبریزی مینویسد (که‌د رایام حبس وتوقف حضرت نقطه اولی د ر آذربایجان ملا یوسف ارد بیلی روزی بمنزل ملامحمد ممقانی وارد وملامحمّد یاکسانیکه د ر مجلس حضورد اشتند د رباره آنحضرت سخن گفته واین جمله را تکرارکرد که‌نه تنهامن‌بلکه شاگرد انم میتوانند مانند آیات سید باب بنویسند . د رآن حین ملا یوسف قلم وقلمد ان بیرون آورد نزد ملامحمّد برزمین گذ اشت وگفت حالتِ حاضرهٔ مجلس رابد ون تفکّر وسکون قلم بلحن آیات بنویس ملامحمّد سکوت کرد . ملا یوسف گفت اگرعربی د شواراست فارسی بنویس ملامحمّد همچنان ساکت بود . ملا یوسف گفت از شاگرد ان خود هرکه رامقتد ر مید انی‌اجازه د ه ملامحمد ساکت وحیران ماند . ملا یوسف آیه‌ٔ (فبهت الذی کفره راازقرآن مجید بخواند د وازمجلس بیرون رفت) مرحوم سمند رد رتاریخ خود نوشته‌است که‌جناب ملا یوسف بورود قزوین بخانه احباب ورود مینمود وگاهی که‌بمنزل مامیآمد من طفل بود م ومراروی زانوی خود نشاند ه‌اصول مراتب توحید میپرسید چون جواب میگفتم مسرور میشد ونوازش فرموده چای‌به من مید اد .

خلاصه چون اهل میلان عموماً شیخی بود ند توسط ملا یوسف ارد بیلی مؤمن باین امرگشتند

ایشان باعث هدایت خیلی ازنفوس مهمّه آذربایجان شده منجمله سلیمانخان تبریزی پسر یحیی خان رادرکربلا هدایت و اوباین امرموءمن گردید . همینکه دستورعلیکم بارض الخاء راملا یوسف بشنید ازآذربایجان بخراسان حرکت ولی موقعی بمشهد رسید کهواقعه خراسان خاتمه یافته وملاحسین باسایراصحاب بمازندران توجه نموده بودند وبعد شنید که حضرت قدّوس وجناب باب الباب درمازندران اجتماع نموده اند لذا مصمّم حرکت بمازندران شد درمیامی باملا بومحمد میامئی که در واقعه خسروراهراگم کرده بطهران آمده وازآنجا بمیامی مراجعت نموده ود رهمسفر گشته بمازندران برآمد ود ریکی ازدهات علی‌آباد درمنزل شخصی منزل کردند واین موقعی بود که‌مهد یقلی میرزا باقشونی ازطهران حرکت وازسواد کوه‌گذشته وارد واسکس گشته ومنتظر قوای عباسقلی خان لاریجانی بود . ملا یوسف پس ازچند روزصاحب خانه رامحرم خود دانسته وراز درون راابراز وراه قلعه رااستفسارنمود . صاحبخانه نیز بعنوان راهنمائی بقلعه آنهارابواسکس برده وتحویل مهد یقلی میرزا داد وگفت که‌اینها بابی وقصد رفتن بقلعه راداشته‌اند که من خدمت شماآورده‌ام . مهد یقلی میرزا چون ببابی بودن آنها اطمینان یافت وازقصد آنهامطلع گردید زیر زنجیر وکند محبوسشان داشت و آن شخص هم خورجین اثاث واموال آنهاراضبط نمود . ولی درشبی که‌اصحاب بواسکس حمله نمودند وارد وشکست خورده ومهد یقلی میرزا فرارنمود اصحاب درب زندان رابازکرده درتاریکی شب شمشیر باینطرف وآنطرف میزدند . صدای هیاهو وفریاد زندانیان بلند شد که چرا مارازخمی ومجروح میسازید اصحاب صدا کردند که‌شماها کی هستید یکی گفت مابابی نیستیم ودیگری گفت من آخوند ملا یوسف هستم . اصحاب اوراشناخته کند وزنجیراورا باز کرده بیرون آوردند معلوم شد که‌ایشان درتاریکی شب ازشمشیر اصحاب مجروح شده‌اند لذا زخم اورا بسته وبسمت قلعه روانه‌اش داشتند .

ملا یوسف مرد بسیار متهوّر وبیباک وشجاعی بود ود رجنگهای قلعه (بعد ازجنگ‌واسکس) بطورکلی شرکت نموده رشادت فوق‌العاده ازخود بروزداده‌است . آمیرزا ابوطالب شهمیرزادی درتاریخ خود مینویسد (روزچهاردهم جمادی الثانی ۱۲۶۵ حضرت قدّوس ازجمله کسانی راکه‌نزد شاهزاده مهد یقلی میرزابرای گفتگو ومصالحه فرستاد ملا یوسف اردبیلی بود که‌شاهزاده‌نسبت باوخیلی احترام نمود وقرآن رامهرکرده بدوداد وقسمها خورد که از قلعه بیرون بیائید وهیچ آسیبی بشمانخواهد رسید بهمین مناسبت حضرت قدّوس دستور فرمودند روزچهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۵ هـ.ق ازقلعه خارج شوند واصحاب ــ عصرهمان روز حرکت وقلعه راتخلیه کردند . روزپنجشنبه ۱۷ جمادی‌الثانی که‌صبحی فراشباشی بخدمت حضرت قدّوس آمده ایشانرابارد و دعوت نمود سران اصحاب منجمله ملا یوسف اردبیلی هم درمعیت مبارک بارد و رفت وهمینکه بارد ورسیدند درچادر فراشباشی توقف وشاهزاده دستور داد همه راد ستگیر وبه‌برجی برده محبوس داشتند وسپس امرکرد که ملا یوسف رابیزند بمیدان درواروازقول حضرت قدّوس باصحاب بگوید که اسلحه‌ویراق خود

را ریخته وبارد و بیایند تا بهریک خرجی داد ه ووسیله حرکت آنها را باوطان خود شان فراهم سازد) بعضی ازمورخین نوشته اند که مأمورین بین راه ازملا یوسف پرسیدند چه خواهی گفت جواب داد خواهم گفت که اگرکسی ازقول حضرت قدّوس بشما هرچه گفت باور نکنید واسلحه خود را تحویل ندهید لهذا خارج سنگر اورا گلوله زده شهید نمودند ولی بعضی ها نوشته اند که اوبین اصحاب آمده وگفت حضرات من اوضاع را طورد یگرمی بینم هرکه میل دارد اسلحه خود را بدهد وهرکه میل ندارد ندهد لذا اورامراجعت داده نزد یکی سنگر ارد وشهید ش نمودند این بود سرگذشت ملا یوسف ارد بیلی وایشان ازجمله حروف حی بودند که در ظل حضرت — قدوس بشهادت رسیده اند .

میرزا محمد باقع بشروئی پسردائی جناب ملا حسین (حرف حیّ)

جناب ملا حسین بشروئی همینکه والد ش در بشرویه وفات نمود باتفاق برادران ویک خواهروپسردائی بنام میرزامحمد باقر برای تحصیل وکسب معلومات بکربلا رفته اقامت گزید وچون میرزا محمد باقرمردی عالم وفاضل وبسیاربازهد وتقوی ودارای صفات حمیده وخصائل ممتازه بود درحوزه درس آسید کاظم رشتی درکربلا وارد وازتلامیذ ایشان محسوب گردید همینکه سید کاظم رشتی ملا حسین راماٴموربا صفهان ومشهد نمود میرزامحمد باقرهم درمعیت ایشان بمشهد وبشرویه که وطن اصلی بود وارد ودیداری ازفامیل وبستگان ودوستان نمودو موقع مراجعت ملا حسین بکربلا نیزهمراه ایشان بود . ملا حسین همینکه بکربلاورود نمودو دانست که آسید کاظم رشتی مرحوم شده است لذا اصحاب راتشویق به تجسّس موعود نمود . و خود بامیرزا محمد حسن اخوی ومیرزامحمد باقر (دائی زاده) به نجف اشرف وسپس بکوفه رفته درمسجد کوفه مدت چهل روزمعتکف گشتند یعنی روزها روزه داروشبها بدعاومناجات مشغول بودند . میرزا محمد باقر صرفنظر ازاینکه خود روزه داربود وسایل تهیه افطاروغذا رافراهم وبعد ازفراغت بعبادت ومناجات اشتغال میورزید . همینکه مدت اعتکاف سپری گشت بقصد تجسّس موعود ابتدا به نجف وسپس عازم شیرازگردید وپس از ورود بشیراز درک — فیض ازمحضر حضرت نقطه اولی روح ماسواه فدا بشرف ایمان فائز وجزو حروف حی محسوب گردید . درموقعی که حضرت باب اعظم ملا حسین راماٴمور اصفهان وطهران ومشهد فرمودند میرزا محمد باقر نیزهمراه ایشان بود ومدتی راد رمشهد توقف سپس باصفهان معاودت — نمودند این موقعی بود که حضرت نقطه اولی بسفرمکه تشریف برده ودرمراجعت وقایع شیراز وسختگیری حسینخان آجودان باشی حکمران فارس پیش آمد درچنین وضعی هرچه دراصفهان انتظار کشیدند که شاید وضع شیراز بهبودی حاصل کند مقدور نشد لذا هرسه نفر بدون اخذ اجازه عازم شیراز وهمینکه نزدیک شهر رسیدند میرزا محمد حسن مخفیانه بمنزل خال اعظم (حاج سید علی) وارد وتوسط ایشان ازمحضر مبارک کسب اجازه نمود

لذا باتبدیل لباس وعمامه بشیراز وارد وبمنزل جناب خال رفته سکونت نمودند وشبها را از راه مخفی بین منزل خال وبیت مبارک بمحضر حضرت باب اعظم مشرّف ودرک فیض نمودند . خلاصه هرکجا که ملا حسین میرفت (باستثنای مسافرت تاکر) میرزا محمد باقر از ایشان جدا نشده بلکه یار و مددکارشان بود در فتنه خراسان وواقعه بارفروش وسایر نقاط در معیّت ملا حسین بود ودرجنگهای قلعه طبرسی بخصوص جنگ عباسقلی‌خان لاریجانی داد مردانگی داده است وچون دونفر از اصحاب بنام میرزامحمد باقر نامیده میشدند وایشان قدشان قدری کوتاه وضعیف البنیه هم‌بودند لذا بمیرزا محمد باقر کوچکه معروف بودند . درموقعیکه جناب باب الباب شهید وجسد مطهّرشان رابقلعه برای کفن ودفن آورده بودند ایشان ازجمله کسانی بودند که در دفن جسد مشارکت داشته‌است آمیرزا ابوطالب شهمیرزادی که‌خود از اصحاب قلعه ودربیشتر معارک حضور داشته درتاریخ خود چنین نوشته‌است (. . . در وقت بیرون آمدن ازقلعه کلیه اصحاب برای وداع برسر قبرجناب‌ملا حسین رفتیم همگی‌گریه‌و زاری مینمودند همینکه خواستیم حرکت کنیم میرزا محمد باقرکوچکه ازسرقبر بلند نمیشد هرچه کردند اورا حرکت دهند قبول نمیکرد وهای های میگریست ومیفرمود من ازایشان جدا نمیشوم تفصیل را حضورحضرت قدوس عرض کردند وچون حضرتش باچند نفر ازاصحاب سوار بودند جلوی اسب راکشیده فرمودند اوراسوارکنید وبیاورید سوارش کردند قدری که‌راه رفتیم ازشدّت گریه غش‌کرد وبزمین افتاد حضرت بازتاءمل فرمودند دستوردادند اورابیاورید بهوش آوردیم وبه‌ترک اسب ملا یوسف اردبیلی سوارکردیم . قدری که‌راه رفتیم بازخود راازاسب بزمین انداخت وغش‌کرد وجان ازبدنش مفارقت کرد وتسلیم شد . حضرت قدوس دیگرتاءمل ننموده فرمودند اورا ازعقب بیاورید چند نفر ازاصحاب آوردند درآن میدانگاهی دزوارسرحمام فرمودند غسل بدهید ونمازبخوانید دفن کنید لذا غسل داده ونمازخوانده درمجاورت حمام دفن کردند) ازآمیرزا محمد باقرنسلی باقی نیست و ایشان ازحرف حی هستند که‌در ظل حضرت قدوس بوده‌اند .

ملاعلی بسطامی دومین حرف حی وثانی من آمن

جناب ملاعلی اهل قریه نصرآباد ازدهات پشت بسطام که‌امروزه اسم آن قریه‌رااعظم‌آباد گویند وچون نصرآباد تابع بسطام بوده‌لهذا ایشانرا ملاعلی بسطامی گفتند ایشان تحصیلات ابتدائیه راد رنصرآباد نموده ودرابتدای جوانی دراثر علاقه‌ئی که‌پدر ومادربوی داشتند اورازن دادند که‌صاحب‌عائله گردید ولی بواسطه شوق به‌تحصیل بمشهد رفته تحصیلات خود راتکمیل وبواسطه زهد وتقوائی که‌داشت این قسم که‌ظهورالحق نوشته باسطه یکی ازعلمای شیخیه مرتبط وکم کم پیرو شیخ احسائی وحاج سید کاظم رشتی گشت وبواسطه محبّتی که یافته بود باب مراسله راباسید کاظم رشتی مفتوح وبعد عائله راد روطن گذاشته

بکربلا شتافت ود رمحضر آسید کاظم چند سالی بکسب معلومات پرد اخت ود رموقع صعود — مرحوم آسید کاظم د رکربلا وبربالین استاد اشک ریزان شد وسپس به‌تجسّس پرد اخت چو ن جناب ملا حسین د رمسجد کوفه باعتکاف پرد اخته بود ومدت اعتکاف اش نزد یک خاتمه بو د ملاعلی نیزد رمسجد مذکور معتکف گشت وچون شنید ملا حسین بسمت شیرازرفته اونیز با ۱۲ نفربشیراز شتافت وپس ازتفحص زیاد بملاقات باب الباب موفق گرد ید وبعد ازد ید اراز جناب اود ریافت که‌موعود رایافته وازملاقاتش آرامشی حاصل کرده‌است لذا ازموعود سئوال نمود واوبطور وضوح بیان د اشت ولی ازذکراسم خود د اری کرد . ملاعلی باکمال جدّ یت و عشق د رمقام تجسّس برآمد کم کم بقرائن واحساسات روحی وقلبی موعود رایافت وبعد بواسطه جناب باب الباب بحضور مبارک مشرّف ومؤمن گرد ید اواوّلین شخصی بود که‌بعد ازباب — الباب مشرف ومومن ود رمین حرف حی محسوب گشت وجریان ملاقات اواین بود که باتّفاق‌ملا حسین بد رب بیت مبارک رفته د ق الباب نمود ند . مبارک غلام حضرت بد م د رب آمد ه‌وبعد ازگشود ن گفت آقاامروز ازمنزل بیرون نرفته ومنتظر شمابود ند . جناب بسطامی وارد فقط بصرف مشاهد ه وزیارت لقای مبارک حضرتش من د ون بیّنه ود لیل موءمن گرد ید .

وقتیکه حضرت نقطه‌اولی حرف حی‌راتکمیل فرمود ند باتّفاق حضرت قد وس‌عازم مکه و ۱ حرف حی راباتوقیعات وکتب وآثارمهمه خود شان مأ مورتبلیغ ونشرامر وهریک رابطرفی مأ مورفرمود ند مخصوصاً سفارش فرمود ند که‌ابد اً ذکر اسمی ونام ونشانی ازحضرتش نکنند همینقد ر بگویند باب‌علم الهی ظاهرشد ه‌واینهم کتاب وآثار اوست . .

جناب ملاعلی رابعراق عرب اعزام که‌بکمک طاهره بتبلیغ مخصوصاً تبلیغ شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر اقد ام کنند . ابتد اء ملاعلی ببوشهر واز آنجا بکربلا ونجف شتافته با شهامت مخصوصی وبد ون بیم وترسی نشرد عوت این امرکرد وجمع کثیری رامهتد ی‌گرد ید علمای نجف وکربلا بمخاصمه پرد اخته وشکایت به‌حکومت کربلا که‌آن موقع تحت نظرد ولت عثمانی بود نمود ند لذا حکومت حضرت ایشانرا اخذ وحبس نمود وسپس باکتب وآثاری که‌د اشت به‌بغد اد فرستاد . خلاصه مد تء ماه حبس بود وبرخی ازطالبین د رمحبس بااوملاقات و — منجذب وایمان آورد ند وروز بروز این امرمبارک اشتهارش بیشتربطوریکه عد ه زیاد ی‌ازملاها وایرانیان ساکن کربلا ونجف وسا کنین بغد اد د رظل امرد رآمد ند واین سبب شد که‌بعضی ازعلماء ومرد م بمخاصمت برخواسته‌وتقاضانمود ند که‌ملاعلی رانفی ویااعد ام نمایند والی‌عرا ق ناچارشد جریان رابد ربار عثمانی گذارش کنند ود ستور رسید که‌ایشانراتحت الحفظ باسلا مبول بفرستند لذا ازطریق موصل ایشانرابسمت اسلامبول (قسطنطنیه) برد ند ود رمحال‌کرد ستان شهید نمود ند .

حضرت ملاعلی بسطامی اولین کسی است که‌د رراه امرشهید گرد ید . حضرت‌بهاءالله د ر کتاب بد یع میفرمایند :". . . ملاحظه د راول من آمن کن وهمچنین ثانی من آمن که‌هیچ

نفسی راد ربیان ازاین د ونفس بسایر حروفات حی وصف نفرموده‌اند چنانچه د رزیارتشان یافرح اللّه وباکینونةاللّه ویا ذات اللّه وبامثال این کلمات ذکرفرموده‌اند .

ملا حسین بشروئی حرف حی واوّل من آمن

جناب ملاحسین بشروئی ولد حاجی ملاعبد اللّه صبّاغ (رنگرز) بوده‌که‌د رمحیط بشرویه نسبتاً متموّل وچندین باب دکان صبّاغی داشته که‌بستگان بکارواداشته بود و والده اش د خترحاجی ملاعبد النبی که‌عالمه وشاعره ود ارای ذکاء فطری واستعداد جبلی ود رمیان مردم صاحب احترام بوده‌است. حاجی ملا عبد اللّه صباغ راسه‌پسر ود ود ختربود (ملا حسین متولّد سال ۱۲۲۹ هـ.ق . آقامحمد حسن که‌شرح احوالش بطوراختصارد راول‌این جزوه مذکورشد . آقامحمدعلی ــ بی بی کوچک که ازقلم حضرت بهاءاللّه بورقةالفردوس ملقب (عیال آشیخ ابوتراب اشتهاردی) وخدیجه خانم (عیال آقامحمد حسن بشروئی).

ابوی ملاحسین چون استعداد اوراد یدابتدا اورابمشهد د رمدرسه میرزا جعفر برای تحصیل گمارد وپس از اندکی که صیت حضرت شیخ احمد احسائی راشنید د رطریقه شیخیه د اخل گشت وپس از فراغت ازتحصیل عزیمت طهران‌نمود ومدّتی راتوقّف کرد تاآنکه شنید والدش فوت نموده لذابحکم اجبار ببشرویه مراجعت پس ازانجام مراسم معموله و فروش قسمتی از املاک موروثی باوالده‌واخوان وهمشیره بی‌بی کوچک (ورقةالفردوس) بعتبات رفت وهرچه بستگان باواصرارکردند که‌عیالی اختیارکند قبول ننمود وتکمیل تحصیلات را مقدّم شمرد وهمینکه بعتبات وارد شد بقولی یازده‌سال وبقولی ۹ سال نزد مرحوم حاجی سید کاظم رشتی تلمّذ نمود وتوجّه سید رابخود جلب‌کرد .

فامیل اود رعتبات بشرافت وکرامت وامانت ود یانت معروف وموصوف ود ارای احترام بخصوصی بودند . د رایّام توقّف کربلا اخوی کوچک آقامحمدعلی وفات نمود آسید کاظم رشتی د راواخر ایامّ حیاة خود ملاحسین‌را باصفهان ومشهد برای ملاقات‌د ونفرازعلماء ــ (حاجی سید محمد باقررشتی ــ میرزاعسکری) مأمورنمود که‌تفصیل آن د رتواریخ است ایشان باصفهان ومشهد رفته ومأموریت خود راانجام داد وهمینکه بکربلا مراجعت نمود استاد بزرگوارش فوت کرده‌بود (مراجعت اوبکربلا روز اول محرم ۱۲۶۰ هـ. ق بوده‌است).

لذاجنب خانه آن مرحوم منزلی گرفت وسه روزمجلس سوگواری برپاوپس ازخاتمه آن شاگر دان مخلص سید راجمع وگفت استاد بزرگوار د رد قایق آخرعمرچه فرموده‌اند جواب داد ند که د ر اواخرایام نصیحت فرموده وتأکید کرد ند که‌ترک خانه وعلاقه کنید ود ربلاد منتشرشوید وبه جستجوی موعود پرد ازید . ملا حسین فرمود پس چرانشسته‌اید وحرکتی نمی‌نمائید لذاخود بااخوی محمد حسن وپسرد ائی (میرزامحمد باقر) بعد ازچهل روزریاضت د رمسجد کوفه د رطلب وتفحّص برآمد . حاج معین السلطنه تبریزی د رتاریخ خود مینویسد (گویند د ر

ایام اعتکاف د رمسجد کوفه زنی به‌زیارت آن مکان رفته‌بود ود رآنجا ازملا حسین پرسید که من د یشب خوابی د ید م که‌انبوهی د رمحلی اجتماع نموده‌اند وبیکد یگرمیگویند عنقریب آفتاب از شیراز طلوع خواهد نمود تعبیر این خواب چیست ولی بعضی ازمورّخین نسبت این رویا رابیک نفرشبان د اده‌اند بهمین مناسبت ملا حسین بسمت شیرازتوجّه نمود) .

خلاصه ملا حسین پس ازاتمام مدت ریاضت د رمسجد کوفه باتفّاق اخوی میرزامحمد حسن وپسرد ائی میرزامحمد باقر به‌نجف رفته وازآنجا بسمت شیراز (ازطریق بصره وبوشهر) آمد و ه‌اند البته آنچه که‌راجع بورود شیراز وملاقات اوباحضرت نقطه اولی تاریخ نبیل نوشته‌همه‌خواند ولی آنچه راکه نبیل‌ننوشته وبعضی‌از مورخین د یگر نوشته‌اند ذکر مینمائیم .

گویند د رکربلا زوجه مرحوم آسید کاظم رشتی بملا حسین پیشنهاد مزاوجت باد خترخود را نمود ملا حسین بواسطه خفقان قلبی که‌د اشت امتناع کرد وچون برای معالجه مجبور بود بشهری رود که طبیب قلب باشد وبتواند معالجه کند بد ین مناسبت برای معالجه خود شیراز را تشخیص د اد وضمنا د رنظرگرفت که چون حاج محمد کریم خان نیزد رکرمان د اعیهٔ د اشت وخود راارکن رابع مید انست بهتر د انست پس ازمعالجه د رشیراز نیزبکرمان برود وتجسّس نماید شاید موعود مزبور حاج محمد کریم خان بوده‌باشد بد ین مناسبت بشیراز وارد گشت وپس ازیکی د وروز بمسجد ی که‌شخص سید ی د رمسائل توحید سخن میگوید ورود کرده به صحبتهای اوگوش فراد اد وبسیار مورد پسند ش واقع ود رپیش خود گفت شاید موعود منظر همین سید باشد د راین خیال بود که چشمش بسید جوانی که‌د رنزد یکش نشسته‌بود افتاد و آن سید جوان اورامخاطب ساخته گفت موعود نیست این سید مدّرس است . ملا حسین متعجّبانه بد ونظاره کرده وپیش خود گفت این سید جوان ضمیروفکرومکنون خاطرمراد انست ولی د رعین حال متذکّرحاجی محمد کریمخان کرمانی بود که آن سید جوان مجد داً او را مخاطب ساخته گفت حاجی محمد کریمخان موعود نیست زیراموعود باید ازسلاله طاهره و از نبی فاطمه باشد ولی او ازسلاله قاجاراست ود رضمن چند منقصت د ارد وازیک چشم ناقص است لذا بد قّت بآن سید جوان نظاره نمود د ید خیلی آشنابنظرمیرسد جویاشد م که من شماراکجا د ید ه‌ام فرمود ند د رکربلا خد مت حاجی سید کاظم‌رشتی . ملا حسین بخاطرش آمد که آنجوان سید راقبلا د رکربلا ملاقات کرده (چنانچه د رتواریخ مذکوراست) لذا د ر شیراز سابقه آشنائی پید اکرد وازاین ملاقات که‌روی د اد بسیارخشنود گرد ید واین قضیه‌را برای خود نعمتی عظیم شمرد . پس ازختم جلسه وعظ د رمسجد آن جوان اورابمنزل خود د عوت وجریان همانطوری‌است که تاریخ نبیل نوشته‌است .

باری جناب ملا حسین بشرف ایمان فائز اوّل من آمن واوّلین حرف حی گرد ید وسپس بامرمبارک پس ازتکمیل حروف حی مامورخراسان ازطریق اصفهان ــ کاشان ــ قم ــ طهران گرد ید د راصفهان میرزا محمد علی نهری وبراد رش میرزا هاد ی نهری ومیرزا محمد رضا پاقلعه‌ئی وملاصاد ق مقد س خراسانی راکه‌مدّرس بود تبلیغ نمود ود رکاشان حاجی میرزا

جانی وحاجی محمد اسمعیل ذبیح وجمع دیگر راود رقم حاجی میرزا موسی پسرمیرزا ابوالقاسم قمی راهدایت کرد ودرطهران درمدرسه‌میرزا صالح پامنار بعلّت اینکه میرزا محمد خراسانی رئیس جماعت شیخیه که‌در آن مدرسه بتدریس اشتغال وباواآشنائی‌داشت وارد وسکونت نمود وراجع بظهور بامیرزا محمد خراسانی صحبت ولی اولجاج مینمود و شاگرد اوملامحمد معلم نوری کلمات ملاحسین دراواثروتصدیق بامرمبارک رانمود سپس توقیع مبارک حضرت اعلی راتوسط ملامحمد معلم نوری حضور حضرت بهاءالله تقدیم وبعد توقیع محمّد شاه وحاجی میرزاآقاسی رابرای وزیر اعظم ارسال وازآنجابمشهد رهسپارگردید ودربین راه بوسیله مکاتیب،اجلّه علماء ومحترمین خراسان رابظهورحضرت باب بشارت داد مقارن این احوال اللّه‌یارخان آصف الدوله‌قاجار (دائی محمد شاه) که‌دراستقرارحکومت سلسله قاجاریه خدمتهاکرد وقلباً ازمحمد شاه مکدروازصدارت حاجی میرزا آقاسی منزجر بود ازمشهد بعزم زیارت مکه حرکت نمود وپسرخود حسن خان سالار رابجای خود بحکومت منصوب داشت. چون سالار شخصی بسیار متهوّر وجسوروخیال سلطنت درسر داشت علم طغیان برافراشته وخوانین خراسان را اغوا وباخود همدست ساخت. محمد شاه برادرخود حمزه میرزای حشمت الدوله راباارد وی مفصلّی وبعد أحسام السلطنه رابرای سرکوبی‌سالار وخوانین خراسان اعزام داشت.

ملاحسین درخلال این احوال یعنی اواخرسنه ۱۲۶۱ هـ.ق که‌زمستان بسیارسختی بود باسواره وارد مشهد شد وبشارتظهور مبارک راداد ودرمیان مردم همهمه افتاد و این خبرتمام خراسان نشرگشت وبسیاری ازطالبین ازاطراف وارد وجمعی بعد ازمذاکره‌وصحبت بشرف ایمان فائزگشتند واول کسیکه ازخراسان بشرف ایمان فائزگشت میرزا احمد ازغندی بود ودوم نفرملااحمد معلم حصاری ودیگر شیخ علی که بعدا بلقب‌عظیم شد وبعد ملا میرزا محمد فروغی وملامیرزا باقر قائنی (یاهراتی) بودند. جناب باب الباب قبل ازآنکه حضرت اعلی بسفر مکّه تشریف ببرند وقایع مسافرت خود ورساندن توقیعات مخصوصاملاقات باحضرت بهاءالله رادرطهران وسایروقایع عرض راه رادرعریضه‌ئی عرض وتوسط شرکاءحضرت خال اعظم (حاج میرزاسید علی) که‌درطبس بودند ازراه یزد بشیرازفرستاد وسپس به‌بشرویه مسقط الرأس خود توجّه وعده‌زیادی ازاهالی بشرویه بشرف ایمان فائز گشتند. سپس ملا حسین پس ازچندی بمشهد مراجعت واین درسنه ۱۲۶۲ هـ.ق بوده‌است وازمشهد بسمت شیراز متوجّه وبین راه شنید که‌حضرت اعلی‌بمکه تشریف‌برده وقصد دارند درمراجعت ازطریق عتبات وبغداد وکرمانشاه بایران عودت فرمایند لذاتوجّه به‌کرمانشاه نمود. متأسفانه حضرت نقطه ازطریق دریا و بوشهر بشیراز وارد گشتند وملاحسین همینکه این موضوع را شنید باصفهان رفته توقف نمود وهمانطوریکه درشرح حال آمیرزا محمد حسن ذکرشد چون حضرت نقطه اولی ملاقاتشان ازطرف حکومت قدغن شده‌ودرب رابروی خود بسته بودند ملاحسین بالباس مبدّل بسمت شیراز حرکت وپس از اجازه بحضورمبارک مشرّف گردید و

سپس امرفرمودند بخراسان بروند وآنموقع مقارن بود بسال ۱۲۶۳ هـ.ق که سالار خیال داشت درمشهد درقلع وقمع شجره سلطنت اقدام وملا حسین را باخود متفق سازد لهذا ایشان پای پیاده باخادم خود (قنبرعلی بشرویه‌ئی) برای زیارت حضرت باب ازطریق طهران ــ قزوین بسمت ماکورهسپارود رطهران حضورمبارک حضرت بهاءالله مشرف و در قزوین نیز بملاقات قرةالعین نائل وبعد به‌تبریز وازآنجا بماکورفته ودرشب عید نوروز که مطابق با ۱۳ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۴ بود به‌ماکورسید وتشرّفش درروم اول نوروز بوده‌است پس از۹ روز توقف اورا امرفرمودند ازطریق خوی ــ ارومیه ــ مراغه ــ میلان ــ تبریز ــ زنجان ــ قزوین طهران عازم مازندران گشته وباقدّوس امرمبارک راعلناً بمردم اعلان‌نمایند وآنچه راکه بورود بارفروش رخ داده تاریخ نبیل وسایرتواریخ مفصّلاً نوشته‌اند که احتیاج به تکرارنیست وسپس بامر حضرت قدوس مجدّداً بخراسان رفت واین مرتبه سفرسوم ملا حسین بخراسان بود که‌در ربیت بابیه ملکی ملامیرزامحمدباقر قائنی (یاهراتی) مسکن‌گرفت ومدت ۸ماه توقف نمود حضرت قدّوس هم بعدا ازمازندران بمشهد بمنزل میرزامحمد باقر قائنی تشریف آورده سکونت فرمودند وبالاتفاق به‌تبلیغ قیام فرمودند که‌سروصدای ملاها بلند شده‌بحکومت حمزه میرزاشکایت وزد وخوردی هم بین مسلمین واصحاب درمشهد رخ داد که‌منجر بکشتن چند نفر ازاغیارگشت لذا حضرت قدّوس بسمت مازندران رهسپارود ربین راه ببدشت وازآنجا به‌نیالاوساری تشریف بردند ولی ملا حسین باردوی حمزه میرزای حشمت الدوله رفت وپس ازچندی بمشهد مراجعت وباافراشتن علم سیاه بسمت مازندران حرکت فرمود که شرح آن مفصل است وعاقبت درقلعه شیخ طبرسی متحصّن گشته سکونت نمودند و باکمک اصحاب آنجا راماننددیک قلعه ساخته بدفاع پرداختند وعاقبت پس ازجنگهای دفاعی متعدّد درشب ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵ هـ. ق ضمن شبیخونیکه به‌عباسقلی‌خان لاریجانی‌و سایرسران سپاه دشمن زدند برتبه شهادت فائز گردیدند وایشان اوّلین حرف حی‌هستند ودرظل حضرت قدّوس بشهادت رسیده‌اند وتاریخ مفصّل آن بزرگوار دروقایع قلعه شیخ طبرسی‌بقلم نگارنده‌ذکرشده‌است.

حضرت حاج ملامحمدعلی قدوس (حرف حی ونقطه اخری)

ملا محمّدعلی بارفروش (ملقّب بقدّوس) پدرآن بزرگوار محمد صالح نام مردی‌بود زارع و امّی ساکن محله آق رود (چهارشنبه پیش) یعنی ازمنتهی الیه شهربارفروش که‌بابل‌فعلی وتولد مبارک درخانه مذکوربسال ۱۲۳۹ هجری قمری بود. ازطرف مادرکه‌سیّده بود نسبتش بامام حسن مجتبی علیه السلام میرسید. درطفولیت مادرش وفات نمود ولی پدرعیال‌دیگر اختیارنمود که‌این زن بینهایت بقدّوس علاقه ومحبّت داشت دراوان طفولیّت عشق به‌تحصیل داشته بطوریکه معلوم گشته مدتی دربارفروش وبعد بساری رفته مشغول تحصیل گردید

وسپس د رمشهد به‌تحصیل مقدّمات پرد اخت (پد رحضرت قدّوس قبل ازاظهارامرحضرت نقطه اولی وقتیکه حضرت قدّوس د رمشهد د رمد رسه میرزا جعفرمشغول تحصیل بود فوت شده بود) د رسن ۱۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات بکربلا رفت وچهارسال د رمحضرحاجی سیّد کاظم رشتی اعلی اللّه مقامه‌حاضرشده ازهمه د یرترمیآمد وچون د یگران ازاو مسن تر بود ند د رمجلس د رس ازهمه پائین ترمی‌نشست وزود ترازهمه میرفت سید اغلب د رمحضر ـ د رسش بشاگرد ان میفرمود د رمیان شمااشخاصی هستند که‌هرچند ساکت وآرامند ود رصف آخر می‌نشینند ولی نزد خد ابقد ری مقرّبند که من آرزو د ارم ازخاد مین آنهامحسوب شوم (این فرمایش سید اشاره بقدّوس بود) وسپس بوطن (بارفروش) مراجعت‌کرده اقامت گزید و انزوا رااختیاروبریاضت مشغول گشت وتفکّرد راسراروحقایق کرد . وجمعی چون تقد یس و تقوا وصفات باطنی اورامید ید ند تسبت باوارادت کامل وحسن عقید ت یافتند . حضرتش د رحل غوامض مسائل وکشف رموز قرآن قوه غریبی د اشت وازایشان آثاروافعالی عجیب و حیرت آورد یده وشنید ه‌میشد که‌باعث حیرت میگرد ید وبطور رمز قبل ازارتفاع ند ای امرحضرت نقطه‌اولی مصائب ورزایائیکه هنوز د رپرد ه خفابود بخواص د وستان پیشگوئی مینمود وبقرب طلوع یوم موعود مرد م رااخبارمینمود . بعضی ازعلماء مخصوصاً حاج ملامحمد حمزه‌شریعتمدار اوراهمیشه مورد احترام وتجلیل قرارد اده ود ر مجالس ایشانرامقدّم برسایرین مید اشت. بعضی ازعلماء مخصوصاً ملاسعید (سعید العماء) بوی حسادت میورزید ند بطوریکه حسادت آنها منجر بعد اوت گرد ید . وقتیکه خبروفات سید رشتی منتشرشد حضرت قدّوس بعزم حج حرکت که‌ازطریق شیراز ببوشهر وازآنجا عازم مکّه معظّمه شوند همینکه بشیرازرسید ملاحسین بشروئی وملاعلی بسطامی وبعضی ازشاگرد ان واصحاب سید راد رآنجاملاقات و د ید که د راین شهرجمعند ازعلّت حرکت آنهاواجتماع بشیرازشان استفسارجواب گفتند که د رطلب حق آمده‌ایم وروزی د رحین عبور د ربازار که‌ملاقات د ست د اد ازحال هم استفسار کرد ند وچند تن ازاصحاب شکایت ازملاحسین نموده گفتند او بشرف لقاء فائزشده ولی اسم ورسم وجریان رامکتوم د اشته‌است ملاحسین جوابی ند اد وقدّوس رابرای استراحت دعوت نمود وفرمود صبرکنید من شمارا راهنمائی میکنم تصاد فاً حضرت باب رااز آن نقطه‌گذ رافتاد قدّوس ازپشت سرهمینکه نگاه کرد ند فرمود ند حق ازاین جوان خارج نیست ملاحسین فوراً د رجواب گفت (د یده‌میخواهم که‌باشد شه‌شناس تاشناسد شاهراد رهرلباس) ملاحسین جریان رابحضورمبارک عرض کرد فرمود ند تعجّب نکنید ماد رعوالم روح بااومکالمه کرد یم و منتظر اوبود یم برو اورانزد مابیاور پس ازآن حضرت قدّوس بحضور مبارک رسید وتصد یق نمود وآخرین حرف حی وملقب بنقطه اخری‌گرد ید . ایشان ازفرط صفای باطن بمحض د ید ن و خد مت رسید ن بد ون بیّنه خواستن وبرهان اذعان نمود ایمان آورد وچون حجّت رابنفس خود حجّت بد ون د لیل شناخت ملقّب بقدّوس وهمسفر حضرت ایشان بمکّه معظّمه شد و

صاحب مقاله عالیه وآنهمه بروزات وتجلّیات کلیه گردید ود رآنموقع که بحضور مبارک رسید بیست ود وسال ازعمرشریفش گذشته بود .

خلاصه هیکل مبارک حضرت نقطه اولی پس ازآنکه حروف حی تکمیل شد همه راباستثنای قدّوس برای تبلیغ باطراف ایران مأمورنمود . هیکل مبارک د رماه شوال بهمراهی حضرت قدّوس ازشیراز ببوشهر وازآنجا باکشتی بادی برای حجّ بیت اللّه‌عازم مکه شدند . حضرت قدّوس د رسفر مکه با حضرت اعلی بود ند ازبوشهر تاساحل جدّه باکشتی حرکت کرد و ماه مسافرت د رد ریا طول کشید . حضرت‌اعلی آیات وتوقیعاتی کهنازل میفرمود ند حضرت قدّوس مینوشتند . د رموقعیکه حضرت اعلی بجدّه رسید ند ولباس احرام پوشید ند سوارشتر شد ه بسمت مکّه عزیمت فرمود ند ولی قدّوس پیاده د ر رکاب مبارک حرکت مینمود ومهارشتر رابد ست د اشت وباکمال سرور مناجات کنان راه می‌پیمود همه شب تاطلوع صبح راحت وخواب خود را فد ای مراقبت وخد مت بمحبوب خود مینمود . قدّوس د رمکه بد ست خود ش توقیع حضرت اعلی رابشریف مکه د اد پس ازمراجعت ازمکه بجدّه وازجدّه (از راه‌د ریا) ببوشهروارد شدند وقدّوس راماً مور شیراز فرمود ه وود اع آخر نمود ند وفرمود ند مصاحبت من وشمابآخررسید ه ود یگر یکد یگر راد راین عالم نخواهیم د ید ، د وران معاشرت توبامن فقط همین ۹ماه بود عنقریب قضای الهی تورابد ریای بلا غوطه‌ورخواهد ساخت تاد رراه اوبه‌محنت وسختی‌د چار شوی . قدّوس حسب الامر مبارک بشیراز توجّه نمود وبمنزل حاجی میرزاسید علی خال‌ورود کرد . جناب ایشان ازقدّوس سلامتی حضرت اعلی راجویاشد قدّوس شرح احوال رابیان‌کرد وامر مبارک راباو ابلاغ نمود . جناب خال پس ازاستماع بامرمبارک مؤ من شد ند اوّل کسیکه بعد ازحروف حی د رشیراز بامرالهی اقبال کرد همین جناب خال است که‌د راوایل امر از عظمت این ظهور بی‌اطّلاع ولی پس ازملاقات باقدّوس بعظمت امرآگاهی حاصل ومؤ من گرد ید . د ومین شخصی که‌قد وس د رشیراز ملاقات کرد ملامحمّد صاد ق مقدّس خراسانی‌بود که‌شرح احوال ایشان قبلا ذکرگرد ید . قدّوس رساله (خصائل سبعه) بمقدّس د اد وگفت امرمبارک اینست که اوامر مسطوره د راین رساله رایاید بموقع اجراء گذاری همینکه ملاصاد ق بعضی ازفقرات کتاب قیوم الاسماء راد رمسجد باصد ای رساخواند هیاهووسروصدا بین مرد م بلند شد وعلماء شکایت بحسینخان آجود ان باشی حکومت فارس برد ند اومامورینی فرستاد ه ، قد وس وملاصاد ق رابرد ند وچون ملاصاد ق سنّاً ازقدّوس بیشتربود حسینخان اورامخاطب ساخت واعتنائی بقدّوس نکرد (چه که قدّوس هم سنّاً کوچکتر وهم لباس مرتّبی د رتن نداشت) .

د استان صدمه زدن حسینخان آجود ان باشی‌بحضرت قدّوس وملاصاد ق مقدّس وملا علی اکبر ارد ستانی ومهارکردن بینی آنان وگرد اند ن د ربازارها راتواریخ نبیل وظهورالحق مفصّلاً نوشته واحتیاج بذکر مجد د نیست همینقد ر معلوم شد ه که‌این واقعه روزد وم شعبان سال ۱۲۶۱ هـ.ق بود که‌تقو یم تاریخ روز۱۶ اگوست ۱۸۴۵ نوشته‌است. پس

از تعزیر وزجر زیاد آنها را از شیراز بیرون نمودند . تاریخ خراسان مینویسد موقعی بود که حضرت نقطه اولی بشیراز ورود، آنها د رسعد یه حضورمبارک مشرّف گشتند . خلاصه قدّوس از دور رفیق خود جدا شده بسمت کرمان رهسپار که امرمبارک را بحاجی محمد کریم خان ابلاغ دارد (۱) همینکه بکرمان ورود فرمود بمنزل حاج سید جواد کربلائی ورود که د رکمال محبت ازایشان پذیرائی بعمل آمد . حاجی محمد کریم همینکه شنید حضرت قدّوس بکرمان آمده نزد حکومت شکایت برد وحکومت نیز جریان راخدمت حاجی سید جواد عرض کرد . قدّوس وقایع مسافرت مکه حضرت اعلی رابرای حاج سید جواد ازبد والی ختم نقل فرمود . پس از چندی توقّف د رکرمان به یزد ، اردکان ، نائین ، اردستان ، اصفهان ، کاشان ، قم ، بالاخره طهران ورود هرجا شخصی مستعد رابدید بشارت ظهورراداد . جناب قدّوس د رطهران حضور مبارک حضرت بهاءاللّه مشرف وچندی د رمنزلشان مهمان بودند وچندی هم بمنزل رضاخان ترکمن پسرمحمد خان میرآخورمهمان بود وپس ازآن بمازندران رفته مدّت د وسال د رمنزل پدرشان د ربارفروش اقامت کردند وبامراعات حکمت ترویج امربدیع نمودند که عده ئی هدایت گشتند ولی بعضی ازعلماء منجمله سعید العلماء که نسبت بسایرین سمت ریاست را داشت د راثر حسادت وکینه قدّوس راد رنظر خلق تحقیروبرضدّ یتش تحریک نمود بطوریکه اطفال کوچه بنابه توصیه وی واولیای خود زبان بطعن قدّوس میگشودند . مخالفت علماء و تحقیر نمودن آنها سبب گردید که حضرتش د وسال خانه نشین گشتند تاآنکه ملاحسین ازماکو بطهران مراجعت وازآنجا ببارفروش رفت وپس ازملاقات قدّوس وزیارت آثارش منجذب وکمر بحمایت وتقرّبش بست ونبیل د راین باره مفصّل نوشته است حضرت قدّوس بباب الباب د ستور فرمودند که بمشهد برو ومنتظر باش که منهم آمده بالاتّفاق به تبلیغ امرحضرت نقطه اولی قیام کنیم لذا باب الباب بمشهد وبمنزل میرزا محمد باقر هراتی (قائنی) رفته ومنزل را جهت ورود حضرت قدّوس آماده ساخت قدّوس پس ازچندی بایکعدّه اصحاب مازندرانی منجمله ملا ایلنا ازبارفروش حرکت وبمشهد وارد گشتند وحضرتش باتّفاق باب الباب علناً به تبلیغ قیام فرمودند . د راینموقع خراسان بخصوص مشهد د راثر فتنه حسنخان سالار (پسر آصف الد وله) د چار اضطراب وانقلاب بود وعلماء هم تبلیغ احبّاء رابهانه کرده سروصد اراه انداختند وزد وخوردی هم بین احباب واغیار رخ داد که منجربه کشته شدن یکی د ونفر از اغیار وتیرخوردن یکی د ونفراز اصحاب گردید بدین مناسبت علماء بشاهزاده حمزه میرزا (حشمت الد وله) حکمران شکایت بردند وحشمت الد وله ملاحسین رابارد و که د رچمن زادگاه چند فرسخی مشهد خواست . ملاحسین بااجازه مبارک بارد و رفت وحضرت قدّوس نیز

---

(۱) حاج محمد کریمخان د وماه شعبان ۱۲۸۸ هـ.ق بعزم زیارت ازکرمان حرکت ود رنظر د اشت ازراه بندرود ریا روانه گردد د رمنزل قهرود بمرض اسهال مبتلا وبفاصله چهل ساعت د رگذشت (نقل ازروزنامه شماره ۵۵ ایران مورخه جمعه ۱۷ رمضان ۱۲۸۸)

باصحاب دستور فرمودند متفرّق شوند وخود شان نیز باتّفاق دونفرازاصحاب (میرزامحمّد علی قزوینی حرف حی وکربلائی علی اصغربنای قائنی) بسمت مازندران توجّه فرمودند. از طرفی یکعده ازمؤمنین بموجب حکم (علیکم باالارض الخاء) ازطهران بسمت خراسان رهسپاربودند وجمعی نیزبه‌قیادت حضرت بهاءالله دربدشت مجتمع وباتّخاذ تصمیمی مذاکره میفرمودند درچنین موقعی آقامحمد حناساب اصفهانی وجمعی ازاردستانی‌ها هم بسمت خراسان عازم بودند وازشاهرود گذشته سرگردنه‌ئی باحضرت قدّوس که‌بسمت مازندران میرفتند تلاقی شدکه همدیگر رانشناختند ولی میرزا سلیمانقلی نوری که‌همراه حضرت قدّوس بود آمحمد راشناخت وتعارفات لازم نمود وقدّوس رامعرفی وازهم گذشتند وآمحمّد حناساب خیال کردکه جناب باب الباب باسلیمانقلی بوده‌اند که‌بشاهرود میرفتند وهمینکه ببدشت رسیدند حضورحضرت بهاءالله جریان راعرض کرد حضرتش شبانه باتفاق آمحمد و ملامحمد معلم نوری سوارشده بشاهرود ورود وقدّوس راملاقات وازاجتماع اصحاب دربدشت صحبت وایشانرا برگرداندند قدّوس ببدشت آمده اصحاب راملاقات،که‌وقایع بدشت راتاریخ نبیل مفصل نوشته واحتیاج بتکرارنیست. اقامت قدّوس دربدشت فقط ده روزطول کشید و همینکه خاتمه یافت کلیه اصحاب بسمت مازندران رهسپارگشتند ازبدشت تاابتدای خاک مازندران ازاین نقاط عبور فرمودند (شاهرود، شاهکوه، میانه‌سر، وزدار، نیالا) وهمینکه به‌نیالا رسیدند شب رادردامنه کوهی اطراق فرموده وهمانجا خوابیدند وجمعی ازاشرار واوباش هزارجریبی بدانهاتاخته واموال ودارائی اصحاب رابردند اینواقعه درشعبان ۱۲۶۴ مطابق ۳ جولای ۱۸۴۸ بوده‌است لذا اصحاب متفرّق وهرکدام بسمتی متواری و فراری گشتند وحضرت قدّوس بمازندران حرکت نمودند. بعضی ازمورّخین راعقیده برآنست که حضرت قدّوس همینکه بساری ورود فرمودند اهالی بدیشان حمله ورشده دستگیرشان کرده بمنزل میرزامحمد تقی مجتهد ساری محبوسشان نمودند وبعضی راعقیده برآنست که ببارفروش تشریف برده بنابه‌تحریک سعید العلماء حکومت مازندران که‌بعهده خانلرمیرزا بود چند سوارازساری ببارفروش فرستاده قدّوس رابساری برده درمنزل میرزا محمّد تقی ساروی (مشهور بستون کفر) توقیف نمود. حضرت قدّوس بین راه نیالا بساری توقیعی که مشهوربتوقیع شهادةالازلیه است باعزاز جناب باب الباب که‌درآن اشاره بشهادت خودشان وشهادت باب الباب بوده صادر وارسال داشتند. خلاصه‌حضرت قدّوس درمنزل میرزا محمد تقی مجتهد ساروی توقیف بود تااینکه حضرت بهاءالله جلّ اسمه بقلعه طبرسی تشریف برده باب الباب واصحاب راملاقات وبازدیدی ازقلعه فرموده وبیان داشتند نقص قلعه فقط نبودن قدّوس است چه بهترکه چند نفررابساری روانه کنید تاقدّوس راازمیرزامحمد تقی ساروی بخواهند ومطمئن باشید که خداوند وسیله‌ئی فراهم میفرماید که مجتهد مزبور قدّوس راتسلیم خواهد داشت جناب باب الباب چند نفر رابساری برای این منظوراعزام داشت. از طرفی چون جشن تاجگذاری ناصرالدین شاه جمیع علماء وخوانین وسران

عشایر ایران را بطهران دعوت نموده بودند ومیرزا محمد تقی ساروی قصد رفتن طهران را داشت درچنین موقعی آن چند نفر مسلّحانه بخانه او آمدند اونیز اسبرخود راتسلیم آنها داشت لذا حضرت قدّوس ازساری ببارفروش تشریف آورده مقدّمات حرکت خود شانرا بقلعه فراهم فرمودند ودرضمن چهارصد عدد نیم تنه نمدی مازندرانی (پستک) وچهل راس گاوشیرده وسی راس اسب وبعضی لوازم دیگربقلعه طبرسی بانضمام توقیعی برای باب الباب ارسال داشتند وباب الباب توقیع مزبور را جهت اصحاب خواندند وسفارش لازم دربارهٔ احترام ومقام حضرت قدّوس باصحاب فرمودند . عصرروزی ، حاجی علی بارفروش که یکی ازاصحاب بود بقلعه وارد ومژده آمدن حضرت قدّوس رادرشب بایکعده اصحاب مازندرانی بداد . جناب باب الباب باجمیع اصحاب تایک میدان باستقبال رفته و اغلب آنهاباد رد ست داشتن شمع همینکه حضرتش ازدور مشاهده شدند بیک لحن (سبّوح قدّوس ربّناورب الملائکه والروح) خواندند وآنحضرت یکساعت ازشب گذشته بقلعه ورود فرمودند وآنشب رادربقعه طبرسی استراحت وروز بعد اصحاب یک بیک بزیارت لقای مبارک حضرتش فائز وبقدوم مبارک میافتاده وزمین رابوسه میدادند بخصوص که خود باب الباب پیشقدم اصحاب گشت .

درروز عید قربان وغدیر بامرحضرت قدّوس پس ازآنکه نمازصبح راجناب باب الباب بجای آورد بعد ازنماز خطبهئی از نوشتجات حضرتش راخواند وزیارت نامه عید رانیزمیرزا محمد باقر کوچکه (پسردائی باب الباب) قرائت وسپس اصحاب راامر بنماز جماعت فرمودند وچهار نفر پیشنماز معین شد که اصحاب پشت سرآنهانماز عید رابجا آورند .

۱ ــ حاجی میرزا حسن رضوی خراسانی ۲ــ ملامحمد مقدّس خراسانی ۳ ــ ملا میرزا محمد محلّاتی ۴ــ ملازین العابدین میامئی و بعد امرفرمودند اصحاب دوقسمت شوند یک قسمت یراق بسته مسلّحانه آماده ومواظب اطراف قلعه باشند ونصف دیگربنمازمشغول و همینکه نمازاین دسته تمام شد آنهامسلّح شده مواظب اطراف قلعه گردند وآنهاکه نماز نخوانده‌اند بنمازخواندن مبادرت ورزند . همینکه اصحاب روبقبله یعنی روبمکّه ایستاده نمازبجا میآوردند دونفرازاصحاب که یکی ملا ایلنامازندرانی ودیگری ملا جلیل ارومیهئی (حرف حی) ازقبله منحرف شده محلّی که حضرت قدّوس بودند قبله قرارداده نمازگزاردند یعنی قبله خود راقدّوس قرارادند دراغلب شبها جناب باب الباب باعدهئی ازاصحاب دور بقعه طبرسی که قدّوس درآن استراحت فرموده بودند طواف میکردند واین عمل را تکرار نموده بطور ملایم دورمیزدند ومرتّب باصحاب نصیحت نموده که باید دورحضرتش طواف کنیم مخصوصا درشب عید قربان وغدیر . وهروقت که حضرت قدّوس تازبقعه بیرون میآمدند جناب باب الباب واصحاب بخاک افتاده سجده مینمودند وموقعیکه حضرتش مشی میفرمودند ملاحسین دور حضرت طواف کرده وچرخ میخورد وگوش بسخنان حضرتش میداد حضرت قدّوس گاهی دستور میفرمودند که ملاصادق رشتی ویامیرزا محمد باقرکوچکه

یا یکی از اصحاب خوش لحن آیات حضرت نقطه اولی را تلاوت نمایند و اصحاب نیز ایستاده در کمال ادب گوش میدادند وهرموقع نیز که حضرت میایستادند جناب باب الباب بخاک میافتاد . خلاصه کلمات حضرت قدّوس بقدری نافذ بود که اصحاب جمیع مصائب وبلایا وگرسنگی را فراموش کرده فقط قصد شان رضایت حضرت قدّوس بوده است وآرزوی هریک شهید شدن در رکاب قائم منتهی رجای همه ماهاست .

حضرت قدّوس در یکی از شبهای سرد زمستان مصمّم گشتند باتّفاق باب الباب ودویست نفر اصحاب که جمعا ۲۰۲ نفر بعدد رب باشد بواسکس محل اجتماع وارد وی مهد یقلی میرزا شبیخون بزنند . شبیخون مزبور را نبیل لیله ۲۵ محرم ۱۲۶۵ نوشته ولی حقایق الاخبار ناصری لیله ۱۵ صفر ومیرزا لطفعلی شیرازی که یکی از اصحاب قلعه بود شب ۲۹ صفر قید کرده و واسکس که محلّی است بزرگ در جنوب غربی علی آباد (شهرشاهی فعلی) وحکومت نشین محال علی‌آباد است . در شب مزبور بواسکس که تا قلعه در حدود یک فرسخ ونیم میباشد شبیخون زدند وهمه اردو راکه چندین هزار نفر بود تارومار کردند وخود مهد یقلی میرزا عموی ناصرالدین شاه باپیراهن وزیرشلواری وپای برهنه فرار ود رجنگلها متواری گردید ود رآن جنگ بدهان مبارک حضرت قدّوس تیرخورده وچند دندان بدهان ریخت که چند ماه دهان مبارک مجروح ونمیتوانستند غذا میل فرمایند فقط غذایشان شیروحریره بود و حاجی حسینعلی اصفهانی که اطّلاعی اززخم بندی داشت بمعالجه پرداخت تاکم کم بهبودی یافتند وجناب باب الباب میفرمودند که من ازخجالت اینواقعه نمیدانم چگونه بروی مبارک نگاه‌کنم . ولی در لیله ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵ که اردوی عباسقلی خان لاریجانی به نزدیکی قلعه آمد وقصد محاصره قلعه راداشت جناب باب الباب از حضرت قدوس اجازه گرفت که بمیدان برود وباصحاب میگفت که امشب قصد دارم ازخجالت واسکس بیرون آیم وجان خود رافدای حضرت قدّوس سازم چنانچه تواریخ نوشته‌اند درآنشب شهید وحضرت قدّوس آنجناب رادریکی ازمواقع قلعه طبرسی دفن فرمودند .

شاهزاده مهد یقلی میرزا سهام الملک باآنهمه زحمت ودادن تلفات وهدر کردن مهمّات وقورخانه دولت عاقبتنتوانست کاری ازپیش ببرد وسلیمانخان افشار ازطهران با مقداری مهمّات به کمک اوشتافت وپس اززد وخورد دیگر راپورتی بشاه‌فرستاد وگفت اصحاب طبرسی بهیچوجه حاضربه تسلیم نیستند وبااینکه همگی گرسنه میباشند مع الوصف مقاومت نموده وراضی باینکه قلعه راتحویل نمایند نمیباشند ازطهران بوی وبشاهزاده‌مهد یقلی میرزا سفارش شد که ازراه خدعه ونیرنگ بهرقسم که‌صلاح بدانند این قافله راکه سبب خسارت کلی دولت شده‌خاتمه دهند لذا مهد یقلی میرزا سهام الملک عریضه‌ئی حضور حضرت قدّوس عرض که‌ماراضی نیستیم ازطرفین بااین همه کشتار که‌شده جنگ شود بلکه حاضریم صلح شود ود وقرآن مهرکرده وقسم‌ها خورده بقلعه فرستاد که‌ماباصحاب قلعه‌کاری نداریم ونخواهیم گذاشت کسی اسباب مزاحمت آنها شود ازطرفی چون اصحاب نیز از ـ

گرسنگی به تنگ آمده بودند. وحضرت قدّوس بپاس احترام قرآن موافقت فرمودند که دست از مقاومت برداشته وقلعه طبرسی راتخلیه فرمایند لذا روز چهارشنبه ۱۶ جمادی الثانی طرف عصری باکلیه اصحاب که تعداد آنها رانبیل ۲۰۲ نفرولی آمیر ابوطالب شهمیرزادی که خود ازاصحاب بود ۲۱۷ نفرنوشته ازقلعه خارج وبمیدان درزوا (که ۲/۵ کیلومتری جنوب قلعه باشد) نزد یک حمام قریه مزبور که برایشان چادر زده بودند ورود فرمودند و اصحاب نیز جوقه جوقه دسته دسته دورچادر مزبور که محل سکنای حضرت بود احاطه نمودند. مهدیقلی میرزا فردای آن روز که پنجشنبه ۱۷ جمادی الثانی بود بعنوان نهار حضرت قدّوس وبکعده ازسران وعلمای اصحاب راباردو دعوت وهمگی را دستگیرومحبوس داشت وبقیه اصحاب راکه درمیدان درزوابودند تیرباران نمود وروز جمعه ۱۸ جمادی الثانی (۱۱ ماه می ۱۸۴۹ میلادی) حضرت قدّوس راباچند نفرازاصحاب کت بسته بسمت بارفروش حرکت داد وهمینکه ببارفروش نزدیک شدند مردم بارفروش جمعیت کرده ازشهرخارج گشتند و ارازل واوباش به تحریک سعید العلماء وسایرملاها بحضرت قدّوس واصحابیکه همراه بودند اهانت ورذالت وبی ادبیهائی نمودند که سزاوارذکرنیست. آب دهانی بود که بروی مبارکش میانکندند. فحش ودشنامی بود که بوجود مبارکش میدادند مردم ازهیچگونه رذالت وهرزگی مضایقه ودریغ نداشتند. خلاصه حضرت قدّوس رادرکمال خفّت وخواری ببارفروش ورود دادند بعمارت باغشاه (جنوب بحرارم) برده محبوس داشتند بقولی شاهزاده مهدیقلی میرزا — چهارصد وبقولی هزارتومان ازسعید العلماء گرفته وحضرت قدّوس رابوی تسلیم وخود بسمت ساری مقر حکومتی رهسپارگردید. سعید العلماء همینکه حضرت رادید زبان بطعن ولعن ودشنام گشود ودرخانه خود فتوای قتل بداد وبادست خود ابتداء گوشهای مبارکش را برید وسپس بغلام خود دستور داد باتبرزین فرق مبارکش راشکافتند (ولی بعضی هانوشته اند که عابدین نام طبق کش باتبرزین فرق مبارکراشکافته) بعد حضرتش راتسلیم طلبه ومردم — نمود وایشان رالخت کردند وهمگی بجانب آن حضرت هجوم برده وبقدری صدمه زدند که قلم راباری ذکرآن نیست. باری بانواع واقسام سبعیت حضرترا شهید وبدن مطهّرش را قطعه قطعه نمودند وسرمبارکش راطلبه‌ئی برید وآتش افروخته اعضای قطعه قطعه شده را درآتش افکندند وبسوزاندند اینواقعه وشهادت حضرتش درسبزه میدان بارفروش (بابل فعلی) روز چهارشنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۶۵ بود که دوماه ازعید نوروز گذشته بود. همینکه این روز شب شد ملامحمّد حمزه شریعتمدار کبیر بارفروش چند نفر ازمحارم خود را فرستاده قطعات جسد نیم سوخته وسوخته مبارک حضرت قدّوس راجمع ودرمدرسه خرابه‌ئی مدفون ساخت. سن مبارک حضرت قدوس روح الشّهداء لشهادته الفداء ۲۷ سال بوده است. همینکه خبرشهادت قدّوس درچهریق بسمع مبارک حضرت اعلی رسید بقدری محزون ومتألّم گشتند که تاشش ماه آن قلم توانااثری روی کاغذ نگذاشت وزیارتنامه مفصّلی درشرح شهادت ازیراعه مطهّر حضرت نقطه اولی نازل که درج آن‌را راین صفحه مناسب نمیدانند.

این بود شرح مختصری ازسرگذشت حضرت قدّوس وشرح مفصل درتاریخ وقایع قلعه‌طبرسی بقلم نگارنده مذکور چنانچه موءسسه مطبوعات منتشر سازد عموم آگاهی خواهند یافت.
(ماءخذ تاریخ وقایع قلعه طبرسی بقلم نگارنده)

حضرت طاهره (حرف حیّ) (قرةالعین)

طاهره که‌یکی ازنوابغ جهان ونادر دوران بود سرگذشت مفصّلی دارد که ناچار باید ابتداء معرفی پدروعموهای ایشانرا وسپس بشرح حال آن زن که‌فخر رجال است پرداخت سه برادر ازاهل برغان (محال قزوین) ازعلمای معروف بنام‌های (حاجی ملاتقی ، حاجی ملاصالح ، حاجی ملاعلی) بودند که‌سالها ساکن قزوین شده وهرسه دارای ثروت وجلال وافره‌وشهرت علمیه وبرمسند ریاست شرعیه وفقهیه جالس ومرجع امورعموم مردم این شهراعم‌از اعیان وغیراعیان وکسبه وتجّار بوده وهمه مردم قزوین باین خاندان ارادت کامل‌داشته‌اند ازطرفی آنان درمنزل دارای خدمه وکنیز متعدّد ونوکر وغیره بوده‌اند وازجمیع نعمـــای الهیه بهره مند وکامیاب خلاصه این طایفه ازهرحیث مرجع اهالی واطراف قزوین ومختصر شرح حال هریک بدینقراربوده‌است:

۱ ــ حاج ملاتقی که‌امام جمعه وازد وبرادر دیگر بزرگتر وازلحاظ مقام اعظمترومرجعیت شرعیه وریاست حوزه علمیه قزوین رادارا وازمجتهدین عظیم‌الشأن ایران بشمار میـرفـت ویرا پسری بود بنام ملامحمد که‌بعد ازپدر امام جماعت قزوین گشت. حاج ملاتقی ازعلمـای متعصّب قشری ونسبت بمرحوم شیخ احمد احسائی وحاجی سید کاظم رشتی وحضرت نقطه اولی بغض شدید داشته وی اغلب بالای منبر بد و رد ولعن گفته وازهیچگونه دشنـــام و زشتگوئی دریغ ومضایقه نداشت.

۲ ــ حاجی ملاصالح : اگرچه درزتبه بمقام برادر بزرگتر نمیرسید ولی اونیز مردی‌فاضل وعالمی نحریر ودارای منزلتی بس شایان وقابل توجّه بود وبرعکس برادر بزرگ شخصی سالم وبیغرض وصالح بیمرض بود ویرا دو دختر ویک پسر بود ، دختر رابنام مادرخود فاطمه نـام نهاد ولی بپاس احترام مادر اورا امّ سلمه میخواندند وبین اقوام وبستگان بزرین تاج مشهور بود ودختر کوچک رابنام مرضیه وپسر راعبد الوهاب نام گذاشت.

ام سلمه که بعداً بنام قرةالعین وطاهره مسمّاة گشت تقریبا بسال ۱۲۳۳ هجری‌قمری (مطابق ۱۸۱۷ میلادی) بدنیاآمد ، حاجی ملاصالح دودختر خود را موقعیکه بحد بلوغ رسیدند بدومجتهد زاده ازدواج داد یعنی ام سلمه را بعقد ازدواج برادرزاده خـود (ملامحمّد فرزند حاجی ملاتقی امام جمعه) درآورد که‌ازاین اقتران دوپسر بنام‌های شیخ اسمعیل وشیخ ابراهیم ویکدختر بدنیاآمدند که‌هرسه بعداً از موهبت مادر محـــروم شدند. ومرضیه رابمیرزا محمدعلی فرزند حاجی میرزا عبد الوهّاب یکی دیگر از مجتهدین

قزوین داد که ازاقتران آنها فقط یک دختر بوجود امد .

۳ــ حاجی ملاعلی برعکس دو برادر خود شیخی وازارادت کیشان مرحوم شیخ احمد احسائی وحاجی سید کاظم رشتی بود وهم بحضرت نقطه اولی بعداً ایمان آورد که ذکرش در کتاب ایقان ثبت است .

ام سلمه ومرضیه وبرادر ازصغر سن درخانه نزد پدر به تحصیل وکتابت پرداخته وهینکه بحد رشد رسیدند علوم ادبیه وفقه واصول وعلومیکه دران عصررایج بود فراگرفتند وهر دو دختر دارای هوش وذکاوت فوق العاده بوده اطلاعات زیادی کسب ومدارج عالیه میپیمودند مخصوصاً" ام سلمه که علوم ادبیه و فقه واصول وکلام واخبار وحدیث وتفسیر آیات قرآنیه و معارف اسلامیه رانزد پدر وسایر بستگان خود تحصیل کرد وهمچنین درکسب فصاحت و بلاغت ونطق وبیان وکتابت کوشید وچون قریحه شعری داشت درنظم ونثر فارسی وعربی سرآمد رجال گردید واینقسم که مشهور است هرمسئله معضله راکه رجال ونساء آن خانواده درحلّش درمیماندند ازاوسئوال ووی بکشف رموز وحل آن مشکل میپرداخت. پدرنهایت تعلّق واحترام را نسبت بدومرعی وهمیشه افسوس میخورد که اگراین دختر پسر بود خاندان مراروشن وجانشین من میگشت. بعدازآنکه بحد رشد رسید تحصیلات علمیه خود رادرقزوین آنطور که ممکن بود بپایان رسانید بعقد ازدواج عموزاده (ملامحمّد پسر حاجی ملاتقی) درآمد وخواهرش نیز بعقد ازدواج میرزا محمدعلی پسرحاجی میرزا عبدالوهّاب مجتهد ، درضمن زناشوئی وخانه داری روزی راام سلمه بخانه پسرخاله خود (ملاجواد برغانی) مهمان شد ودرکتابخانه اوجزوه‌ئی ازتألیفات مرحوم شیخ احسائی یافت پس از مطالعه بیانات آنرا بسیار پسندید وبعد هرچه ازتألیفات شیخ احسائی وسید رشتی بود ازملاجواد گرفته مطالعه نمود کم کم نزد پدرازمطالب شیخ وسید صحبت نموده واواحساس کرد که دخترش ازمسائل و مطالب شیخ وسید باخبراست لذا زبان شتم گشود وگفت میرزا جواد تراگمراه نموده ولی او جواب صحیحی بدوداد وازآن به‌بعد باداشتن شوهرمتعصب قشری خود بمطالعه کتب سید پرداخته وطریقه آنان راپسندیده وعشق وافر بآثار آنها پیدانمود وسپس ازشدّت علاقه به‌اسید کاظم رشتی رساله‌ء دراثبات تعالیم شیخ ورد برمنکرین آن تعالیم نگاشت وبحضور سید رشتی فرستاد . سید پس ازملاحظه آن رساله باکمال دقت ولطف به‌ام سلمه شرحی مرقوم که عنوان آن "یاقرةالعین وروح الفدا" بود وازآن وقت مشارالیها بقرةالعین معروف گردید . ایشان نیزدرمسائل علمیه گاهگاهی باشوهر که جز فقه واصول علومی رایاد نگرفته بود مباحثه ومناظره مینمود . ازطرفی عمّش (حاجی ملاتقی) اغلب بالای منابربسب ولعن مرحوم شیخ احسائی وسید رشتی میپرداختند کم کم ازآنها منزجر ورشته محبّت نیمابین او وشوهرگسیخته گردید وبااینکه چندین سال باهم زندگی وچند اولاد بهم رساندند مع‌الوصف بطوری اختلاف حاصل شد که ناچار ترک خانه وفرزند نموده بخانه پدرمراجعت

نمود وچون علاقه وافری به‌تحصیل وتکمیل اطّلاعات داشت ازپدر اجازه گرفته که بکربلا برود . در اینموقع عمّش حاجی ملاعلی چنانچه قبلا ذکرکردیم که‌ازارادت کیشان سید رشتی بود وبرا ملاقات وسفارش نمود که حال برای تکمیل تحصیل بکربلا میروی بهتراست تحصیلات خود زاد رمحضر سید کاظم رشتی باتمام رسانی که‌در میان جمیع علماء ممتاز وسرآمد است . باری ام سلمه بجوش وخروش آمد وبنابسفارش عمویکربلا رفته ودر حوزه درس سید درپس پرده مشارکت ومسائل الهی راازمحضر سید اقتباس کرد وخود نیز درخارج حوزه درسی تشکیل داد . مرحوم سید رشتی‌چه لساناًوچه کتباً اوراقره‌العین مخاطب میداشت واینقسم که معلوم شده ظاهره دوسفر جهت تکمیل اطّلاعات بکربلا رفته‌است سفراوّل موقعی بود که آسید کاظم رشتی حیاة داشت وسفردوم زمانی که‌سید صعود نموده‌بود . همینکه سید رشتی بسال ۱۲۵۹ قمری صعود نمود حوزه درسی قرةالعین رواج بسزائی یافت وکبارعلماءمانند شیخ محمد بن شبل العراقی صالح کریمی عرب، آقاسید احمد یزدی (پدرآسید حسین کاتب وآسید محمد گلپایگانی ، شیخ سلطان کربلائی ، ملا ابراهیم فاضل محلاتی ، ملاطاهر شیرازی وجمعی ازاهل فضل که همگی بعلم وتقوی معروف بودند ازهرطرف بمجلس درس قرةالعین روآورده واستفاده‌ها بردند وذکر فضائل‌اش را دراقطار واکناف منتشر ساختند. ازطرفی‌چون جمعی از شیخیه بنابدستور استاد مرحوم خود پس از اعتکاف درمسجد کوفه قصد حرکت بشیراز نمودند ومیرزا محمدعلی (شوهر مرضیه) نیز جزو حرکت کنندگان بود قرةالعین مکتوبی سربمهر توسّط ایشان فرستاد که‌هرکجا موعود رایافت مکتوب رابایشان تسلیم دارد ودرآن شعرمعروف صحبت لاری (لمعات وجهک اشرقت وشعاع طلعتک اعتلی زچه روالست بربکم نزنی بزن که بلی بلا) رانیز بنوشت وآنموقع بسال ۱۲۶۰ قمری بود آنعدّه وارد شیراز وموعود را یافته وایمان آوردند وهریک بنوبه خود جزو حروف حی محسوب ومیرزا محمدعلی قزوینی که‌خود ایمان آورد وجزو حروف حی محسوب گشت عریضه‌ء قرةالعین راتقدیم حضور مبارک نمود مشارالیها بااینکه حضرت راملاقات ننموده وایمان نیاورده‌بود هدف همین شخصی بود که جزو حروف حی محسوب گشت وچون حسب الامر مبارک حضرت نقطه اولی حروف حی باطراف برای تبلیغ منتشر گشتند ملا علی بسطامی بعراق عرب مأمور وآثار حضرت نقطه رابقرةالعین ارائه داد اویکباره مشتعل ودل ازدنیا شسته فریفته بیانات مبارک گشت وپس از مطالعه آثار واطلاع براسرار حقیقت ظهورتصدیق امر مبارک رانموده‌مومن گردید ودرسبیل حضرت باب جان برکف نهاده ومجلس درس را خط بطلان کشیده پرده برداشت وهمت برنشر آثار جدیده گماشت ومجالس درس وبحث را بمحافل تبلیغ ودعوت ناس مبدل نمود واول کسیکه ایمان آورد زوجه آسید کاظم رشتی بود سپس باپدر وعمومکاتبه کرده وبادلّه قاطعه حقیقت این امرعظم رابرای آنهااثبات نمود کم کم نیز درمناظرات ومباحثات ومجادله باعلماء وفضلا وفقهاعلمای کربلا رامقهور فرمود و چون محل سکونتش منزل آسید کاظم رشتی بود ازطرفی همینکه ماه محرم پیش‌آمد ومطابق

معمول همه ساله در منزل آن مرحوم بساط تعزیه وروضه دایر بود قرةالعین برعکس سنوات قبل روز اول محرم رابمناسبت روز تولد حضرت نقطه‌اولی بساط جشنی برپاوبمردم شربت و شیرینی داد بدین مناسبت بعضی ازمفسدین اعم ازعلماء وشیخیه محرّک عوام شده بحکومت شکایت کردند وحاکم کربلا مجبوراً مشارالیها سه‌ماه درخانه سیدرشتی که‌محل اقامتش بود توقیف داشت وجریان رابوالی بغداد نگاشت وبعداز چندی چون جواب والی‌تاخیر شد قرةالعین شخصاً بحکومتی رفته فرمود ماخود ببغداد میرویم حکومت هم ازخداخواسته موافقت نمود لذا قرةالعین باتفاق بعضی‌از تلامذه وشاگردان خود وچند نفر ازنسوان منجمله مادر وخواهر باب الباب. ملقّب بورقةالفردوس زوجه آشیخ ابوتراب اشتهاردی) و زوجه آمیرزاهادی نهری اصفهانی (خورشید بگم ملقّبه بشمس الضحی) که‌درکربلا میزیستند ببغداد حرکت ودرمنزل شیخ محمد شبل ورود نمود وپس ازچندی بخانه سید محمود الوسی مفتی بغداد باتّفاق نسوان نقل مکان کرد والی نیز مراتب راباسلامبول یعنی باب عالی گزارش ومنتظر شد تاامرشاه ازدربار دولت چه صادرشود واین قسم که‌معلوم‌است قرةالعین دوماه تقریباً درخانه الوسی سکونت فرمود . پس ازدوماه ازباب عالی جواب رسید که‌قرة العین بایران توجه کند لذا بامر نجیب پاشا والی بغداد محمدآقایاور مأمورشد که‌تاسر حدعراق یعنی خانقین که‌اول حدود مرزایران است ملازم موکب طاهره باشد . خلاصه طاهره باتلامذه وبعضی خدمه‌اش ازعرب وعجم دراوائل سنه ۱۲۶۳ هـ.ق عازم ایران‌شدو وچون بمرز ایران رسید محمد آقایاوراجازه مراجعت طلبید وطاهره وسایر تلامذه وملازمین که‌قریب سی نفر بودند عازم کرمانشاه گشتند وچون بکرند رسیدند سه روز درآن قصبه‌اقامت ورؤسای آن بلد که عموماً علی‌اللّهی واهل حقه بودند حضورش مشرف وگوسفندها قربانی و احترامات لازم بجای آوردند وحضرت طاهره آنان راعلناً بامرحضرت باب دعوت وتبلیغ فرمود وکثیری اظهار تصدیق نمودند . بعدازسه روز ازکرند عازم کرمانشاه وچون بکرمانشاه رسید دستور دادند سه‌منزل برایشان اجاره کنند یکی جهت خود ونسوان ودیگرجهت اصحاب ومؤمنین که‌همراهشان بودند وخانه سوم برای اجتماع مردم وتبلیغ‌روز دوّم ورود طاهره بکرمانشاه علماء وبزرگان ازخوانین وتجّار درخانه مزبور مجتمع بقسمی جمعیت زیاد بود که جابرای خیلی‌ها فراهم نشد درآن بین شیخ صالح عرب کتاب شرح کوثر رامیخواند وملاابراهیم فاضل محلاّتی آنرابفارسی ترجمه وتفسیر مینمود . علماء مجادله میکردند وقرةالعین جواب میگفتند وزنهای امراء منجمله حرم امیروالی کرمانشاه بخدمتش مشرّف وباستماع بیاناتش که دراثبات امرالله وسایر مسائل بود گوش میداد . امیروالی نیزباطاهره ملاقات‌و پس از استماع بیاناتش اظهار تصدیق نمود وهمچنین حرم اووسایر اهل بینش جملگی‌اظهار ایمان نمودند .

علماء کرمانشاه برضد مجتهد بزرگ خود آقاعبدالله که‌دراین گیرودار سکوت نموده بود قیام کردند واوشرحی بوالی نوشت که‌قرةالعین رااخراج کند والی قرةالعین راطلبیده‌و

جریانرا گفت وقرار براین شد که والی د رمحلّی آقاعبد اللّه رابمناظره ومباحثه باقرةالعین د عوت نماید وچون د عوت نمود آقاعبد اللّه کسالت رابهانه قرارداده حاضرنگردید وگفت باید صبرنمائید تارفع کسالتم‌گردد ود رخفاشرحی بحاجی ملاصالح قزوینی وحاجی‌ملاتقی عموویدرقرةالعین که‌باهم آشنائی داشتند نوشت ود رآن ازحوادث کرمانشاه واقدام قرةالعین دررموت بحضرت باب هرچه توانست ازدروغ وراست نگاشته وخواهش نمود که کسانی ازاقارب اورا بفرستید واورابقزوین بخواهید واز طرفی باراذل و اوباش کرمانشاه دستور داد که طاهره را اخراج ازکرمانشاه نمایند لذا صفرعلیخان سرتیپ قزوینی د رنیمه‌شبی‌با جمعی ازصاحبمنصبان وسپاهیان د ورخانه طاهره وخانه اصحاب اورا احاطه هرچه داشتند بیغمابرده وبعضی‌را نیزضرب بسیار زدند وجملگی رابریشت اسب وقاطر والاغ نشانده د رهمان نیمه شب تامسافت د وساعت راه ازشهر خارج ساختند وطاهره جریان را بحکومت نوشته وتوسّط شیخ سلطان بحکّام اطّلاع داده،حاکم ازاین موضوع خجل وشرمنده گشته از مرتکبین بازخواست وخواهش ازقرةالعین نمود که‌معاودت بکرمانشاه کنند وآن‌مظلومه قبول‌نکرد بسمت همدان رهسپارشد واین قسم که معلوم است توقّف ایشان د رکرمانشاه چهل روز بود .

قرةالعین عازم همدان شد ود رقریه صحنه د و روزتوقّف نمود وامراللّه راباهالی ابلاغ داشت وسپس بهمدان وارد شد . طاهره بانسوان د ربیتی وسایرین د ربیت د یگرمقرگرفتند تاآنکه برادر وخویشان طاهره ازقزوین بهمدان رسیدند وازحضرتش رجاکردند که‌تا قزوین د رخدمت اوباشند قرةالعین قبول کرد واظهار داشت که ۹ روز میخواهم د رهمدان بمانم تابدعوت اهل این بلد بپردازم پس ازآن فاضل محلّاتی را خدمت رئیس‌علماء ارسال و مکتوبی که مشتمل برمقاصد خود بود باونوشت فاضل مزبوربمجلس د رس آن عالم رسید ومجلس پرازطلبه واهل علم بود چون‌مکتوب قرةالعین راخواندند براو هجوم کردند وچندان او را زدند که مشرف برموت شد سپس پای او راگرفته کشیدند ود رکوچه انداختند مردم آن‌کوچه چون د روی رمقی د یدند اورابرداشته بخانه طاهره رساندند وچون طاهره اورا بدین حال د ید مسرورگشت که‌د رراه امر حق ونصرت او بضرب وصدمه مبتلا گشته ووی مدّت۷روز د ربستر خفته بود تابهبودی یافت وقرةالعین ازهدمان عازم قزوین شد فقط نسوان وبرادر حضرتش وشیخ صالح کریمی وملاابراهیم فاضل محلّاتی وازسادات آسید احمد یزدی وسید محمد گلپایگانی د رخدمتش بودند وبقیه رااجازه ندادند همراه باشند وفرمودند که در همدان بمانند . ورود طاهره ایّامی بود که حضرت نقطه اولی د رماکو تشریف داشته‌اند.

چون طاهره بقزوین ورود نمود بخانه پدر وگاهی نیز بمنزل برادر میرفت وبعد کاغذی بآن اصحاب که‌د رهمدان مانده بودند نوشت که‌ببغداد رجوع نمائید وخیلی‌ها به‌بغداد برگشتند ولی چند نفری بقزوین آمده د رکاروانسرائی منزل گرفتند ووسیله پذیرائی آنهارا فرهادی‌ها فراهم مینمودند وطاهره نیز گاهگاهی طرف عصری باچند نسوان بدانها سر

زده احوال میپرسید . پس ازیکماه طاهره دستورداد بغیراز شیخ صالح کریمی وملاابراهیم فاضل محلّاتی وشیخ طاهر شیرازی جملگی‌از قزوین سفرکنند لذا بعضی بقم وبعضی به طهران سفرنمودند وهنوز ۱۵ روز بیش نگذشته‌بود که‌حادثه قتل حاجی ملاتقی عمّ حضرت طاهره دراوایل ماه رمضان ۱۲۴۶ هـ.ق پیش‌آمد وآشوب‌عظیم ومحشری درقزوین برپاشد واصحاب طاهره وبابیهای قزوین چنانچه درشرح حال ملاجلیل ارومیه‌ئی ذکرشد درمظان اتهام واقع وچون ملامحمّد شوهر طاهره کینهٔ اورا دردل داشت وخواست انتقام خود را از طاهره بگیرد ایشان رامحرّک این فساد وفتنه شهرت داد وقتل راببابیها نسبت داد و درآنموقع وجود طاهره درخطربزرگ قرارگرفت وبه تحریک ملامحمّد حکومت حضرت طاهره با خادمه‌اش رامستاة بکافیه وزن دیگر رابدارالحکومة احضار واستنطاق وقصد داشتند که‌ابتدا کافیه راشکنجه وداغ ودرفش کنند تابروزدهد . پس ازیکی دوروز ملاعبداللّه‌شیرازی (مشهور به میرزا صالح) قاتل حاجی ملاتقی قدم مردانگی جلوگذاشته بحکومتی رفت واقرار نمود که قاتل حاج ملاتقی منم ودیگران تقصیری ندارند وآلت قتّاله رانیز نشان داد لذا حکومت عدهٔ را مرخص وچند نفری را زیر زنجیر درمحبس نگه داشتند وطاهره رادرخانه پدر حبس نظر نموده وازایاب وذهاب این وآن منع شدید وزنهائی برای مواظبت اووحرکاتش گماردند. خلاصه اقدام ملامحمّد سبب شد که ۵ نفر ازمؤمنین (حاج اسدالله فرهادی ، ملاعبدالله شیرازی آمیرزا صالح ، شیخ صالح کریمی عرب، ملاابراهیم محلّاتی ، شیخ طاهرشیرازی) را که نسبت قتل داده بود درسرمای سخت زمستان بحکم شاه بطهران بردند ومحبوس داشتند ودرضمن قصد داشت طاهره رابوسیله آن زنهائی که‌مراقب قرارداده‌بود مسموم سازد واینقسم که‌کشف الغطا نوشته (خود طاهره شرحی بطهران حضور حضرت بهاءاللّه جل ذکره عرض وگرفتاری خود رابیان واستقامت خواست) وحضرت بهاءالله آقاهادی‌فرهادی را که از روز قتل حاج ملاتقی فراراً بطهران رفته‌بود مامور فرمودند که‌بالباس مبدّل بقزوین شتافته وطاهره رابوسایلی که‌راهنمائی فرمودند نجات داده وبطهران برساند . آقاهادی مطابق همان دستور بقزوین رفته بازوجه خود موضوع رادرمیان‌گذاشت و آن مخدّره‌بعناوینی خود رابطاهره‌رسانده جریان خروج ازقزوین رابحضرتش‌گوشزد وایشان نیزشبانه بخانه آقاهادی وازآنجا بخانه آقاحسن نام نجّار که‌کسی گمان نمینمود وهمسایه ودوست فرهادی بود رفت وطولی نکشید که‌کسان طاهره ومراقبین اوازنبودن ایشان آگاه وبجستجو میپردازند وپس از یأس وناامیدی طلّاب مدرسه ومردم رجّاله قزوین ازدحام نموده محشری برپاوبخانه احباب ریخته که‌طاهره رابدست بیاورند میسّر نگشت . درآنشب آقاهادی به‌کمک یکی ازدوستان خود قلی‌نام طاهره راازبرج سمت دروازه شاهزاده حسین که خراب شده بود بیرون برده واسبهاراکه درخارج شهر درسلّاخ خانه مهیابود سوارشده ازراه کله دره واشتهارد بطهران برد ، ابتداء درامام زاده حسن درباغی طاهره راگذاشته که استراحت کنند واسبها رانیزقلی نام متوجّه بود وآقاهادی بسرعت بشهر طهران بخانه

حضرت بهاءالله رفته وورود طاهره رابامامزاده حسن اطلاع میدهد . طاهره تاغروب آنروز درهمان باغ بود شب که شد چند سوارآمده جناب طاهره وهمراهان راباحترام تمام به بیت مبارک حضرت بهاءالله میبرند . آقاقلی دوروز درطهران بود حضرت بهاءالله وجوهی باوعنایت واورا بقزوین امربرجعت فرمودند واوبسرعت رفت بطوریکه کسی از رفتن و برگشتن اواطّلاعی نیافت.

باری طاهره درمنزل مبارک بود ورفته رفته موءمنین آگاه شده شروع برفت و آمد نمودند لذا جمال مبارک برای حفظ ایشان خواهر میرزا آقاخان نوری راملاقات وخواهش نرمودند که از طاهره بدون اینکه کسی متوجّه شود پذیرائی ونگهداری کند وچون میرزاآقاخان نوری (عمادالدوله) آنموقع مورد غضب محمد شاه واقع وبکاشان تبعید شده بود وحضرت بهاءالله نیزهمه نوع کمکهای مادی ومعنوی بعائله اومیفرمودند بهمین مناسبت خواهر عمادالدوله از جان ودل درمقابل خواهش جمال مبارک درپذیرائی طاهره کوشابود .

طاهره مدّتی رادرطهران چه دربیت مبارک حضرت بهاءالله وچه درخانه میرزاآقاخان نوری بسر برد وپس ازچندی حضرت بهاءالله اراده فرمودند بموجب حکم حضرت نقطه اولی (علیکم بارض الخاء) باتفاق طاهره وجمعی ازیاران عازم خراسان شوند . ضمن راه ببدشت تشریف بردند که نبیل واقعه بدشت رامفصّلاً نوشته ومارااحتیاج بذکر مجدّد نیست همینقدر دربدشت اختلاف نظری طاهره باقدّوس پیدانمود که حضرت بهاءالله باصلاح فیمابین قیام و مناقشات زایل گشت وهمینکه واقعه تاریخی بدشت خاتمه یافت موءمنین که تعدادشان ۸۱ نفربود ازبدشت حرکت وبسمت مازندران توجّه نمودند وضمن راه همگی کف زنان ازاشعار طاهره خوانده بسیارمشعوف ومسرور وراضی بودند وازبدشت تاابتدای خاک مازندران که جزو محال هزار جریب است طی چند روز ازاین نقاط عبور فرمودند (شاهرود ــ شاهکوه ــ میانه سروزوار، نیالا) همینکه باول خاک مازندران رسیدند شب را درنیالا چون تابستان بود درد امنه کوهی اطراق واستراحت کردند (اینواقعه درماه شعبان ۱۲۶۴ قمری مطابق ۳ جولای واول آگوست ۱۸۴۸ میلادی بود) وچنانچه درشرح حال حضرت قدّوس اشاره کردیم جمعی ازاشرار واراذل هزار جریب مخصوصااهالی قریه نیالا برآنهاتاخته اموال و دارائی آنان رابردند وموءمنین راسنگسار واکثری رامجروح ساختند . جمعیت موءمنین چون بدون وسائل دفاع بودند متفرّق وهرکس بطرفی فراری گردید . حضرت بهاءالله طاهره رابانوکر او (حسن ملقّب بفتی القزوینی) وقانته رادرمعیت آشیخ ابوتراب اشتهاردی بطرف نور اعزام داشتند طاهره ابتدابشهر بارفروش (بابل فعلی) منزل ملامحمد حمزه شریعتمدار کبیر ورود چند روز توقّف نمود گویند روزی رادر مسجد حاجی درصف نسوان پشت پرده بنشست وضمن بیانات شریعتمدار ببحث وایراد پرداخت وشریعتمدار درهمانجا از ایشان تجلیل نمود وایراد وی را تحسین گفت واین موضوع چون شهرت یافت سعید ــ

العلماء بارفروشی درصدد تجسّس برآمد . شریعتمدار برای محافظت اوایشانراچند روز بخانه سادات قاضویه که‌ازملّاکین ومتنفذّین بارفروش بود فرستاد وپس از توقف چند روز از طریق آمل بنور توجه وازراه سعادت آباد بقریه دارکلا وارد و روزیرا درآنجا بماند آنگاه بقریه وازکه دروسط جنگل است (بین راه دارکلا وتاکر) رسیده درحدود ۱۵ روز مهمان عائله آقانصرالله گیلرد که‌یکی ازمالکین واز بود گردید ومنتظر حضرت‌بهاءالله شد تا آنکه حضرت ازصفحات بارفروش وآمل بواز تشریف آورده باتفاق طاهره به تاکر تشریف بردند و آمیرزا محمد حسن اخوی بزرگ مبارک ازایشان پذیرائی بعمل آورد وموءمنین تاکرازبیانات طاهره استفاده کردند . جمال مبارک درتاکر ازطاهره جدا شده‌بطهران مراجعت ولی طاهره بعلّت تهمت قتلی‌که بایشان زده بودند سکونت درشهرهاو قصبات برایشان غیرمقدور وازهرطرف جاسوسان دولت جویای اوبودند که دستگیرشان سازند بدین مناسبت نتوانستند بطهران بیایند بلکه اجباراً بقریه وازکه محل امن بود مراجعت ودرمرتع که مستور ازدرختان جنگلی بزرگی است دوراز آبادی ونفوس باکمک آقانصرالله گیلرد بحال‌اختفا بسربردند وخواهرزاده آقا نصرالله بنام شهربانو ازایشان وهمراهان اوپذیرائی مینمود .

دراواخر ربیع الثانی سال ۱۲۶۶ هـ.ق که‌میرزا تقی خان امیرکبیرشهدای سبعه طهران رابقتل رساند درصدد دستگیری طاهره برآمد وباواطّلاع دادند که طاهره درنور درجنگل بحال اختفا بسر میبرد واوماً مورینی بنور اعزام وحضرتش رادستگیر کرده بطهران آورد ودرخانه محمود خان کلانتر محبوس داشت واین‌قسم که معلوم شده‌طاهره ازاواخر سال ۱۲۶۴ الی ۱۲۶۶ هـ.ق قریب به‌یکسال ونیم درنور مخفی بوده‌اند .

طاهره درحدود دوسال وچند ماه درخانه کلانتر محبوس بود چون روز۲۸ شوال ۱۲۶۸ قمری چند نفر بابی درنیاوران بشاه تیراندا ختند وضمن اینواقعه عده‌ء زیادی ازموءمنین را دستگیر وشهید نمودند طاهره رانیز دراوایل ذیقعده ۱۲۶۸ یعنی بعد ازچند روز که ازتیراندازی بشاه گذشت درباغ ایلخانی بشهادت رساندند که شرح حبس ایشان وطرز شهادت آن نابغه دوران رانبیل مفصّلاً مرقوم داشته است.

باری تولّد طاهره بسال ۱۲۳۳ وشهادتش سال ۱۲۶۸ ووقتی که شهید شد ۳۶سال داشته است هرچند مدفن آن فخر رجال تاکنون معلوم نگشته است ولی حضرت عبد البهاء روح ماسواه فدا ضمن لوحی میفرمایند (. . . مرقد طاهره درچاه باغی است آن نیز انشاءالله ظاهر وآشکار خواهد شد . . .) این‌بود شرح مختصری ازحال وسرگذشت حضرت طاهره وشرح مفصّل آن نادره زمان درتاریخ شهدای طهران بقلم نگارنده‌مذکور وچنانچه موءسّسه مطبوعات منتشر سازد عموم آگاهی خواهند یافت.

آقای میرزا هادی (حرف حی)

ملا عبد الوهّاب مجتهد قزوینی راد وپسر بود . بزرگتر آمیرزا هادی وکوچکتر میرزامحمد علی (شوهر مرضیه خواهر طاهره) هر د و از کربلا بشیراز شتافته وبشرف لقا فائز وجزو حروف حی محسوب گشتند وسپس بکربلا مراجعت کرده د رنشر آثار حضرت نقطه اولی کوشید ند بعد بقزوین مراجعت وسکونت نمود ند موقعیکه حضرتاعلی راباذربایجان میبرد ند چنانچه د رشرح حال میرزا محمدعلی ذکرگشت د رقریه سیاه د هن (تاکستان فعلی) بمحضر مبارک شتافت وبزیارت نائل گشت ود رموقعیکه اجتماع بابیه د رخراسان شد اونیز د رفتنه مشهد باتّفاق براد ر بود ومیرزا محمدعلی د رموکب قدّوس ببد شت ونیالا و مازند ران رفت وامّا میرزا هادی که سنّاً بزرگتر از میرزا محمدعلی بود د رقلعه مازند ران و سایر وقایع خطیره د اخل نشد ومحفوظ ماند وبعد ازشهادت حضرت نقطهٔاولی د رقزوین میزیست ود رامر جمال قدم جلّ ذکرهالاعظم نیز متوقّف گشته ایمان نیاورد .

ملا حسن بجستانی (حرف حی)

ملاحسن بجستانی اهل خراسان ویکی ازکسانی است که بشیراز حضورمبارک حضرت نقطهاولی مشرّف وفائز بایمان گشته وجزو حروف حی محسوب گرد ید . از اوایل امربخد متی موفّق بود وبهد ایت نفوس مشغول گرد ید تواریخ میمیه وتاریخ حاج نصیر قزوینی وتاریخ میرزا لطفعلی شیرازی اورا ازاصحاب قلعه ذکرنموده اند ولی نبیل وظهور الحق د راین باره ابداً چیزی ننوشته اند . ورود اوبقلعه طبرسی این قسم که میرزا لطفعلی نوشته د رهنگامه خسرو وملااحمد ابدال مراغهٔ باملامحمد میامئی پیش افتاده راهراگم کرده اند و از جنگل بیرون رفتند ویکسرازراه لاریجان بطهران رفتند پس ازچندی ملااحمد ابدال با ملاحسن بجستانی وارد قلعه شیخ طبرسی شد ند ولکن ملامحمد رفته بود بمیامی این بود طرز ورود ملاحسن بجستانی بقلعه شیخ طبرسی ولی کیفیتاستخلاص معلوم نگشته ، ظهور الحق مینویسد :

(موقعی کهنائره فتن وامتحان بالا گرفت وعظمت مقام اصحاب و موٴمنین مکشوف شد د رایمان وعرفان ملاحسن بجستانی رخوتی حاصل مخصوصاً بعد ازشهادت حضرت نقطه اولی منحرف گشت ولی باوجود انحراف و تزلزل بواسطه تعرّضات اعداٴ میسر نشد که د ر خراسان زیست کند ناچاراً بکربلا رفته اقامت نمود) د ربغداد بحضور مبارک حضرت بهاٴالله مشرف واز وی استفسار فرمود ند کهسبب توقّف شما د رامرنقطه چه شد عرض کرد مراتبی راکه آنحضرت د رحق حروف حی بیان فرموده اند من خود را قابل آن اوصاف ود ارای اهلیّت آن مراتب ومقامات ند ید م . فرمود ند جمیع اوصاف نقطه اولی راجع است باول من آمن ومعد ودی د یگر بالتبع بماٴ بیان واوصاف رحمن فائز شد ند مثل اینکه مقصود ش سقایه

گندم است زوان هم بالتّبع متردّف میشود وازاین گذشته اوصاف نقطه بیان نظربا ین بود که این نفوس برحسب ظاهر بکلمهٔ بلی فائز شدند وسبقت در اقبال وایمان جستند .

ابوالفضل گلپایگانی گوید (. . . مقصود مبارک اینست که مقامات تابع اوصاف است، مثلا شخصی نزد تو دارای مقام وامنیّت ومحرمیّت تومیشود این مقام هم سببش اینستکه او محبت تواست پس مقامات تقرّب وامنیّت ومحرمیّت همه تابع صفت محبّت است . پس چون محبّت اوبعد اوت مبدّل شد بزوال صفت جمیع آنمقامات هم زائل میشود چنانچه اول محبّ بود الآن مبغض است کذلک اوّل مقرب بود الان بعید است اول امین بود الان خائن است. اول محرم بود الان نامحرم است وتمام صحیح ودرست است وهمچنین است ایمان تاشخص بصفت ایمان موصوف است جمیع مقامات تابع ایمان راازقریه وکرامت ومحبوبیّت وغیرهها دارا ست وچون ایمان زائل شد اینمقامات نیز زائل میشود دراقتدارات صفحه ۱۳۸ جمال قدم جلّ ذکره الاعظم میفرمایند (ای نبیل قبل علی بعضی ازناس بسیاربی‌انصاف مشاهده میشود . درحسن بجستانی مشاهده نماوقتی درعراق بین یدی حاضر ودرامرنقطه‌اولی روح ماسواه فداه شبهاتی براو وارد چنانچه تلقاء وجه معروض است وجواب بالمواجهه ازلسان مظهر احدیه استماع نمود ازجمله اعتراضاتیکه برنقطه اولی نمود آنکه آنحضرت درجمیع کتب منزله حروف حی رالاتحصی وصف نموده ومن یکی ازآن نفوس محسوبم وبنفس خود عارف ومشاهده مینمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده ونیستم نفس اوصاف سبب ریب وشبهه اوشده وغافل از آنکه زارع مقصود شسقایه گندم است ولکن زوان بالتبع سقایه میشود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اوّل من آمن وعده معدودات جن وامثال او بالتبع بماء بیان واوصاف رحمن فائز شده‌اند واینمقام باقی تااقبال باقی والاّ باسفل مقرراجع اینستکه میفرماید (بسا ازاعلی شجره اثبات درظهور نیّر اعظم ازادنی شجرهٔ نفی محسوب میشوند الا مربید اللّه انّه لهوالحکیم العلیم . . .) الی آخربیان مبارک .

ملا میرزا محمّد روضه خوان یزدی (حرف حی)

ملا میرزا محمد روضه خوان قبل ازاظهار امر درکربلا درمجلس درس مرحوم حاجی سید کاظم رشتی بحضور مبارک حضرت اعلی مشرّف گشت وبعد ازاظهارامر نیز بشیرازشتافته بحضور مبارکش مشرّف وتصدیق امرنمود وجزو حروف حی محسوب گشت سپس به یزد رفته در مجالس ومحافل تعریف وتوصیف ازحقانیّت حضرت نقطه اولی مینمود علمای یزد در زمان مرجعیّت آمیرزا علی مجتهد ترک تعصّب ایشان نمود وبفتوای میرزا علی قصد قتلش را نمودند . ایشان خوف نموده قدری ساکت گشت وچون اوّل گفتگوی شیخیه دریزد بود و جمعی از خوانین محترم دریزد از ارادت کیشان بحاجی محمد کریم خان کرمانی بودند وجمعشان جمع وقدرتشان زیاد بدین لحاظ آمیرزا محمد روضه خوان درجرگه وجمعیت

شیخیه وارد واز خوانین دختری بزنی گرفتند ومشهور ومعروف بشیخی شدند و خوانین یزد حمایت ایشان نموده حفظشان کردند . گرچه بظاهر شیخی ولی درباطن بابی بوده‌اند طایفهٔ حاجی محمد کریمخانی ایشانرا درمجالس ومحافل بزرگان خیلی محترم میداشتند وشیخی میپنداشتند وایشان اغلب باشیخیه محشور ودرسرّ هرجا گوش شنوائی یافته تبلیغ همی کرد بطوریکه خیلی‌ها ازبیانات ایشان بشاطی بحرعرفان حضرت رحمن فائزگشتند . ماءخذ (تاریخ یزد) .

ملا خدابخش قوچانی (حرف حی)

ظهور الحق مینویسد : ملا خدابخش قوچانی ازتلامذه سید رشتی وساکن کربلا بود وپس از فوت سید درطلب حق باتفاق ملاعلی بسطامی وهمراهان بشیراز رفته فائز بایمان بدیع گردید ودرسلک حروف حی منسلک گشت آنگاه بکربلا عودت کرد ودرواقعات خطیره اصحاب داخل نشده مصون ماند .

سعید هندی (حرف حی)

شیخ سعید هندی بقراریکه معلوم گشته ازتلامذه سید رشتی بود وموقعیکه ندای امر از شیراز مرتفع اوبشیراز شتافته ایمان آورد وجزو حروف حی محسوب گشت وچون حضرت نقطه اولی هریک ازحروف حی رابشهر ودیاری برای تبلیغ مأمورکه‌مژدهٔ ظهور رابمردم بدهند شیخ سعید بهندوستان مسافرت نمود وازسرگذشت او مورّخین چیزی ننوشته فقط نبیل اشاره کرده است که درشهر مولتان سید بصیر هندی که مردی دانشمند بود ندای ظهور را ازشیخ سعید بشنید وبامرمبارک موءمن شد . دیگر ازحالات وسرگذشت اوخبری نشد ومعلوم نگردید درکجافوت نموده‌است .

ملا باقر تبریزی (حرف حی)

ایشان ازموءمنین اوّلیه‌بحضرت نقطه اولی وجزو حروف حی محسوب وازکسانیست که‌در معیّت طاهره ازکربلا بقزوین وارد وازقزوین نیز بطهران آمده باموءمنین محشور واغلب نیز بحضور مبارک حضرت بهاءالله مشرّف ودرظل سقایتش میزیست وهمینکه طاهره بطهران ورود نمود اغلب دربیت مبارک بدیدنش مشرّف میگشت وموقعی هم که طاهره راجناب کلیم برای رفتن ببدشت بباغ جنّت بردند ملاباقر راباغ مزبور برای محافظت طاهره اعزام وچند

روزی در آن باغ بود تا جمال مبارک ازطهران بدانجا ورود وباتّفاق ببدشت تشریف بردند وملا باقر نیز در ببدشت ملتزم رکاب مبارک وطاهره بوده است.

موقعی هم که حضرت بهاءاللّه ازطهران بقصد نصرت اصحاب قلعه طبرسی ازطهران حرکت فرمودند ملاباقر ضمن آنعده ۱۱ نفری ملتزم رکاب مبارک بوده که درخارج آمل گرفتار وبه آمل آوردند واوّل کسیکه درمسجد یناکی‌های آمل بچوبش بستند وچوب خورد او بود که‌حضرت بهاءاللّه وساطت فرموده خلاص گردید. بالاخره ملاباقر چون اهل تبریز بود اغلب اوقات خود رادرآذربایجان بسر برده ودور اد ور مراقب وفرمانبردار مولای خود بود وماُموریتهائی هم یافته است.

نبیل مینویسد (چهل روز پیش ازآنکه ماءمورین دولتبچهریق وارد شود (مقصود این که بخواهند حضرت رابه‌تبریز ببرند) حضرت باب جمیع الواح ونوشتجات خود راجمع آوری‌ـ فرموده وهمه رابضمیمه قلمدان وانگشترهای عقیق ومهرهای خود درجعبه نهاده بملاباقر حرف حی دادند وبضمیمهٔ نامه‌ئی بعنوان میرزا احمد کاتب که کلید جعبه راهم درآن‌ـ نامه گذاشته بودند بملاباقر سپردند وفرمودند این امانت هارادرست نگهداری کن ...)

ملاباقر درآذربایجان بماکو وچهریق مسافرت ودستورات مبارک راضمن تشرّف اخذ و بموءمنین میرساند.

(مدرک سرگذشت ملاحسین بطهران وکتاب اقلیم نور وسایر تواریخ).